



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب هشتم



فهرست مطالب

- سوال ۱: گفته شده که شمر و یزد نیز در آخرت برهان می آورند که «اگر ما نبودیم، شما بر امام حسین (ع) گریه نمی کردید» و اثر مثبت جنایات آنها (در شیعیان) سبب بهشتی شدنشان می گردد! پاسخ چیست؟ ۳
- سوال ۲: خداوندی که رثوف و رحیم و مهربان تر از مادر است، چگونه به آتش عذاب می کند؟ و چرا برای گناه در عمر کوتاه عذاب ابدی می کند؟ ۵
- سوال ۳: اگر غرب با اسلام مخالف است، دلیل گرایش بسیاری از مردم به پرهیز از گناهای چون دروغ و غیبت چیست؟ ۷
- سوال ۴: مشاور محترم مدرسه ی فرزندی که تحصیل کرده هم بود عنوان کرد که در سال ۲۰۱۲ اجته وارد دنیای انسان ها شده اند، لذا باید بسیار مراقب روابط خود باشیم! آیا صحت دارد؟ چگونه باید پاسخ داد؟ ۹
- سوال ۵: چطور مرتاض های هندی نیز می توانند مانند عرفای اسلام کارهای خاصی انجام دهند، با این که حتماً اهل معصیت هم هستند؟ ۱۰
- سوال ۶: گاهی این سؤال به ذهن می افتد که «اصلاً چرا به زیارت می رویم و این چه کاری است؟» و البته القائن برخی از سایت ها یا افراد نیز بر این شک می افزاید. لطفاً راهنمایی کنید. ۱۲
- سوال ۷: آیا اگر شیطان نبود ما هیچ معصیتی نمی کردیم؟ ۱۴
- سوال ۸: کشاورزان مسلمان به هنگام قحطی نماز باران می خوانند. آیا خداوند به خاطر نماز و دعا قوانین طبیعت را تغییر می دهد؟ ۱۶
- سوال ۹: چگونه ساعتی تفکر از هفتاد سال عبادت بالاتر است و به چیز باید فکر کرد؟ ۱۷
- سوال ۱۰: گفته اند: قرار دادن واژه «غذا» که به معنای بول شتر است برای خوراک، و نیز پارس برای واق و سگ، نفر برای شمارش شتر، و از آتش دانستن ابلیس، همگی از دشمنی اعراب علیه ایرانی ها و برای تحقیر بوده است؟ ۱۹
- سوال ۱۱: دلیل این که می گویند طرفدار هر کسی باشی با او محشور می شوی چیست؟ ۲۱
- سوال ۱۲: قضا و قدر و تفاوتشان چیست؟ آیا با اختیار منافات دارد یا خیر؟ گاهی که به هر دری می زنیم نتیجه نمی گیریم چیست؟ ۲۲
- سوال ۱۳: این که گفته می شود خداوند ارحم الراحمین است و انسان هر گناهی که داشته باشد و حتی اگر ادامه دهد، باید امید به بخشش داشته باشد چیست؟ لطفاً ساده توضیح دهید. ۲۴
- سوال ۱۴: چرا شیطان بتواند ما را ببیند و ما نتوانیم او را ببینیم و اینگونه بر ما مسلط می شود؟ ۲۵
- سوال ۱۵: عده ای می گویند: چرا باید به زیارت برویم، در حالی که خدا همه جا هست؟ ۲۷
- سوال ۱۶: چرا در روایات ما ارزش زیارت بیشتر از حج است؟ مثل این که زیارت چند صد برابر حج صواب دارد یا اجر چند صد شهید دارد؟ آیا مبالغه ای صورت نگرفته است؟ یعنی ارزش خانه خدا این قدر کم است؟ ۲۹

- سوال ۱۷: شما درباره ثواب زیارت و زایر امام حسین (ع) بگویند تا اطلاعات مان بیشتر و شور و شوق مان افزون تر شود؟..... ۳۱
- سوال ۱۸: به فرض که نماز یک نماد اسلامی است و باید متحدالشکل باشد، چرا باید ادعیه را به عربی بخوانیم در حالی که معنایش را نمی دانیم؟..... ۳۳
- سوال ۱۹: چرا فقط در ماه مبارک رمضان درب های جهنم بسته و شیطان در غل و زنجیر است؟..... ۳۴
- سوال ۲۰: شریعتی: «خداوند چگونه زیستن راتو به من بیاموز، چگونه مردن را خودخواهم آموخت». آیا در این جمله اشکالی هست؟ موضوع مورد بحث در محافل دانشجویی است، لطفاً مستدل پاسخ فرمایید. ۳۶
- سوال ۲۱: اهل اسلام، قرآن، نماز و روزه هستیم، اما همیشه این موضوع به شدت روح و ذهن مرا آزار می دهد که خدا ۱۴۰۰ سال پیش سخن گفت. پس ما چی؟ با قطع وحی و نبود امام چه کنیم؟! ۳۸
- سوال ۲۲: آیات تمایل و دوست داشتن لذات دنیوی گناه است و برای قرب به خدا باید از لذات چشم پوشید؟ ۴۰
- سوال ۲۳: از عشق بگویند. چرا پسر و دختر عاشق هم می شوند و چرا دنیای امروز همه عشق و عاشقی است؟ آیا در قرآن و اسلام نیز اشاره ای به عشق و محبت شده است؟..... ۴۲
- سوال ۲۴: همین که نام سایت را شبیه گذاشتید، معلوم است حرف طرف مقابل را نشنیده رد می کنید، پیش داوری می کنید، بودجه بیت المال را هزینه ترویج عقاید منسوخ می کنید. شما با انسان های اهل رنسانس طرف هستید و ... ۴۵
- سوال ۲۵: بسیار (در سرتاسر جهان) شایع کرده اند که ۲۰۲۰ پایان دنیاست! این پیش گویی چقدر می تواند صحت داشته باشد؟..... ۴۷
- سوال ۲۶: چرا شیعه با صحابه دشمنی دیرینه دارد؟..... ۴۸
- سوال ۲۷: آیا انتخاب پیامبران و ائمه از میان اعراب تبعیض نیست؟..... ۵۰
- سوال ۲۸: در کجای کتاب اقدس یا عقاید بهائیت ازدواج با محارم (مثل دختر، خواهر، عمه و ...) آزاد قلمداد شده است؟..... ۵۲
- سوال ۲۹: آیا در اسلام و قرآن سخنی از «هنر» هست؟ اگر قرار باشد که شرعیات مثلاً در فیلم سازی رعایت شود که دیگر نوعی رشد و تجلی نمی یابد! مثلاً چگونه می توان فیلمی ساخت که آخوندها ناراحت نشوند؟..... ۵۳
- سوال ۳۰: من فرویدسم نیستم و می دانم که در اسلام پاسخ محکمی برای این سؤال وجود دارد، اما نمی دانم که نقش اصلی دوران طفولیت که سراسر ضعف است در ساختار روح و روان انسانی که به ابدیت می پیوندند، چگونه با نظام عدل الهی سازگار می شود..... ۵۵

سوال ۱: گفته شده که شمر و یزید نیز در آخرت برهان می آورند که «اگر ما نبودیم، شما بر امام حسین (ع) گریه نمی کردید» و اثر مثبت جنایات آنها (در شیعیان) سبب بهشتی شدنشان می گردد! پاسخ چیست؟ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متأسفانه بسیار دیده شده که عده ای [از اقلشار مختلف] سعی دارند به هر شکلی که شده، یک جوری یزید و شمر و امثالهم را وارد بهشت کنند. اگرچه بگویند مثلاً پس از چند میلیارد سال عذاب جهنم، بالاخره (عین ثابت) آنها که خوب بوده و دارای قابلیت‌هایی بوده و نشان آن نیز آثار مثبت کرده‌هایشان می‌باشد، پس آن قوه‌ها به فعلیت رسیده و آنان را بهشتی می‌کند؟!

البته در این تلاش بی‌فایده دو منظور تعقیب می‌گردد: یکی از ناحیه‌ی دشمنان اسلام است که می‌خواهند دشمنی عقلی و قلبی مسلمانان و همه‌ی آزاداندیشان عالم را نسبت به جانیان عالم (معاویه، یزد، شمر، هیتلر ... و سایر یزیدیان زمان) تلطیف کنند و جنایاتشان را توجیه کنند. که البته این هدف حتی در فلسفه‌ی نوین غرب که یزید و شمر نمی‌شناسند نیز دنبال می‌شود. گروه دوم کسانی هستند مطالبی از فلسفه، عرفان، بحث وجود، عین ثابت، ماهیت متغیر و ... را با هم مخلوط کرده و هیچ مثال موجهی نیز به جز تطهیر زوری و به قول معروف لایتچسبک یزید و شمر به ذهنشان نمی‌رسد. که این هم از کج سلیقه‌ی است.

اما صرف نظر از این که چه کسی این سخنان را گفته، چه منظوری داشته، آیا بیانش پس و پیشی نیز داشته و فقط برای جنجال‌سازی این یک جمله را از او سوتیتر کرده‌اند ... یا نه؟ به اصل مطلب فوق که می‌تواند به عنوان یک سؤال در اذهان مطرح باشد پرداخته و پاسخ ذیل ارائه می‌گردد:

الف - در این که ممکن است یزید، شمر و سایر جنایتکاران عالم، در قیامت چنین احتجاج‌هایی کرده و براهینی برای تبرئه‌ی خود ارائه کنند، شکی نیست. چرا که اهل جهنم، در آن هنگام که نزدیکی جهنم و آتش آن را می‌بینند و می‌فهمند که عذابشان قطعی است، به هر دری می‌زنند و هر بهانه‌ای می‌تراشند تا شاید به گونه‌ای نجات پیدا کرده یا در عذابشان تخفیفی داده شود. تا آنجا که به هم ناسزا می‌گویند، یکدیگر را لعنت می‌کنند، گناهشان را به گردن آن یکی می‌اندازند، دست به دامن ملائک می‌شوند (غافر، ۴۶ تا ۴۹) و خلاصه غوغا آن قدر بالا می‌گیرد که از طرف ربشان و با عتابی تند به آنها فرمان سکوت در محضر رب جلیل داده می‌شود. چرا که اولاً در محضر ربّ علیم و عادل این توجیهاات فایده‌ای ندارد و ثانیاً به آنها گفته می‌شود که از پیش به شما وعید چنین روزی رسیده بود و ثالثاً این نزاع‌ها، احتجاج‌ها و برهان‌های بی‌منطق، هیچ چیزی را تغییر نمی‌دهد:

«قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّْ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ * مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» (ق، ۲۸ و ۲۹)

ترجمه: (خطاب می‌رسد) نزد من مخاصمه مکنید که من قبلاً همه‌ی شما را هشدار داده بودم * نزد من هیچ سخنی تبدیل نمی‌پذیرند و من نسبت به بندگان، ستمکار نیستم (و این عذاب مولود عمل خود آنان است).

پس حتماً شمر و یزید نیز برای نجات از عذاب از این احتجاج‌ها کرده و چنین براهینی اقامه می‌کنند، اما اقامه‌ی هر نوع برهانی که دلیل بر مقبول بودن و پذیرش از سوی قاضی نیست. چه معنایی دارد اگر قاتلی را به دادگاه بیاورند و بپرسند: چرا فلانی را کشتی؟ و او بگوید: خواستم فرزندانش بیشتر متوجه او شوند و برایش گریه کنند و محبتشان گل کند!

ب - چه کسی گفته است که «گریه کردن» یک اصل است و هر کس سبب گریه شد، حتماً کار نیکی کرده است، اگرچه امام حسین (ع) را بکشد، تا مردم برای او گریه کنند؟!

اگرچه گریه از محبت، فراق و مصیبت‌های وارده به اهل بیت (ع) و هر مظلوم دیگری در جهان سبب توجه قلب، بیداری و نیز وحدت حول محور یک حقیقت و عشق می‌گردد و می‌تواند انگیزه‌ی قدرتمندی برای حرکت گردد (به بیانات امام خمینی (ره) در خصوص عزاداری و ملت گریه [۱] و نیز مباحث مندرج در خصوص عزاداری و گریه [۲] و [۳] و [۴] مراجعه شود)، اما اصل بر رضایت، خشنودی، شادی و نشاط است، نه گریه. در کدام آیه یا حدیثی آمده است که اهل بهشت با دیدن نعمات الهی، انوار رحمت حق، امام حسین و سایر

معصومین علیهم‌السلام یا حتی پیامبر اکرم^(ص) گریه می‌کنند؟! بلکه تصریح شده همه شاد، فرحناک و راضی شده و به حمد و تسبیح پروردگارشان می‌پردازند و اساساً بهشت جای حزن، اندوه، نگرانی، ترس، غم، غصه و گریه نیست. اما اهل جهنم همه گریه می‌کنند و محزون هستند. یا ویلنا - یا حسرتا می‌گویند و به سر خود و دیگر اهل جهنم می‌زنند.

اگر ما نیز در دنیا از سوز محبت و فراق و از غم مصیبت‌ها گریه می‌کنیم، برای این است که آن جانیان با این جنایات خود، بهشت دنیوی ما را مبدل به جهنم کرده‌اند. اگر امامان^(ع) را از ما نمی‌گرفتند که این همه بدبختی، ظلم، جنایت، جهل و عقب‌افتادگی نداشتیم و دنیا نیز بهشتی زمینی برای معرفت و عروج بود. منتهی فرق گریه‌ی دنیا از غبن معاصی و خوف یا محبت خدا و همچنین در فراق و سوز مصیبت‌های اهل بیت^(ع)، با گریه‌ی اهل جهنم از درد عذاب این است که چنین گریه‌ای در دنیا می‌تواند آتش احاطه‌ی کرده بر ما را خاموش کند و ما را نجات دهد، اما گریه در جهنم دیگر فایده‌ای ندارد.

ث - و نکته‌ی آخر در این مختصر پاسخ آن که: به قول حضرت علی^(ع) و امام حسین^(ع): «خداوند متعال راجع به بهشتش فریب نمی‌خورد.» در همین دنیا اگر امثال یزید و شمر را به دادگاه بیاورند و چنین براهین و توجیهاات خود ارائه کنند، پذیرفته نیست. چه رسد به دادگاه الهی، با داوری که به همه‌ی اسرار نیز آگاه است. به قول حضرت علی^(ع): در قیامت «شاهد» خود «داور» است.

دقت شود که حساب و کتاب آخرت که ذره‌ی مثقال در آن محاسبه می‌شود، مانند حساب و کتاب در بقالی و کبابی نیست که بگویند: «دو سیخ کباب داشتی، یک سیخ گوجه، دو تا نون و یک دوغ، پس می‌شود این مبلغ»، تا کسی بتواند بگوید: «اگر یک امام حسین^(ع) با ۷۲ نفر کشتیم، به جایش صدها میلیون چشم را برای امام حسین^(ع) گریاندم!» به او گفته می‌شود که تو غلط کردی.

وانگهی، اعمال بر اساس نیت ارزش‌گذاری می‌گردد نه بر اساس تعداد یا کیلو یا متر! در مقابل چنین احتجاج بی‌منطقی گفته می‌شود: اولاً شما که برای گریاندن مردم امام حسین^(ع) را نکشتید، بلکه می‌خواستید او و دینش را محو و نابود کنید! ثانیاً اثر ذاتی کار تو نیز خیر نبود، چرا که حق را با باطل بدل کردید و به قول حضرت فاطمه^(ع): «چه بد بدلی زدید» و مانع از اسباب رشد و تعالی مردم شدید. و رابعاً این اثر معکوس در دل و جان شیعیان که نه کار تو بود و نه اثر ذاتی کارت، بلکه کار خداوند است که «مکروا مکرالله» است. شما برای تحقق اهدافتان کاری کردید و خدا نتیجه‌اش را معکوس کرد.

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (الصف، ۸)

ترجمه: می‌خواهند نور خدا را با (پف) دهان‌هایشان خاموش کنند و خدا تمام کننده‌ی نور خویش است هر چند که کافران کراهت داشته باشند.

ج - از همین مباحث معلوم می‌شود که نتیجه‌ی مثبت از نیت و فعلی شوم و منفی، ربطی به آن جنایتکاران ندارد که بگوییم «معلوم است یک چیزهایی داشتند و این قابلیت یک جا بروز می‌کند.»

پس نه ظلم و جنایت با این حرف‌ها توجیه می‌گردد، نه یزید و شمر با این بهانه‌ها بالاخره دیر یا زود بهشتی می‌شوند و نه در جهنم خدا بسته می‌شود و نه آیات «خلود» قابل ردّ کردن یا توجیه است.

د - قیامت روز بیرون ریختن اسرار و بطون است و آنچه «اصل ثابت» و نیز ماهیت را شکل می‌دهد، «اراده» هاست نه فقط فیزیک اعمال و یا آثار ندانسته و ناخواسته‌ی آن. لذا از اراده‌ها سؤال می‌شود، اگر چه محقق نشده باشد و یا نتیجه‌ی عمل به آن معکوس باشد. هیتلر اراده کرد که بخشی از جهان را تصاحب کند، اما نشد، و اثرش نیز محکومیت چنین استکباری در اذهان است - که او چنین نخواسته بود - . ممکن است دزدی اراده‌ی دزدی یا تروریستی اراده‌ی ترور کند اما دستگیر شود، یا یزیدی برای محو اسلام و امام، اراده‌ی قتل امام سیدالشهداء^(ع) و پارانیش را بنماید، اما موفق نشود. چنانچه فرمود: «اراده‌ی خاموش کردن نور الهی را کرده‌اند» اما نفرمود که موفق شدند و تأکید نمود که هرگز موفق نخواهند شد (الصف، ۸).

بهشت جای کسانی است که «اراده‌ی» استکبار، برتری‌خواهی و فساد در زمین را نکرده‌اند، نه کسانی که اراده کردند، اما موفق نشدند و یا کارشان نتیجه‌ی معکوس داد:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (القصص، ۸۳)

ترجمه: (آری) این خانه‌ی آخرت را به کسانی اختصاص می‌دهیم که نمی‌خواهند [اراده نمی‌کنند] در زمین برتری نمایند و فسادانگیزی کنند و سرانجام خاص متقین است.

سوال ۲: خداوندی که رئوف و رحیم و مهربان تر از مادر است، چگونه به آتش عذاب می‌کند؟ و چرا برای گناه در عمر کوتاه عذاب ابدی می‌کند؟ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این سؤال به چند جنبه‌ی متفاوت اشاره دارد که جهت روشن شدن مبحث باید به نکات متفاوتی اشاره نمود که در ذیل برخی از آنها به صورت خلاصه ایفاد می‌گردد:

الف - رأفت و رحمت الهی ناقض علم، حکمت و عدل نمی‌گردد؛

ب - عذاب الهی نیز ناقض رحمت الهی نمی‌باشد؛

ج - خداوند رحمان و رحیم عذاب نمی‌کند، بلکه ظالمین هستند که خودشان را معذب می‌کنند؛

د - عذاب جهنم با وسایل بیرونی نیست، بلکه تجسم اعمالی است که در انسان اثر گذاشته است.

ه - دوام عذاب به خاطر دوام مجرم بر کفر، شرک و ظلم و دوام تأثیر است و «خلود» برای همگان نیست.

توضیح:

الف - رأفت و رحمت الهی هیچ گاه منافاتی با علم، حکمت و عدل او پیدا نمی‌کند [این اسم‌ها و نشانه‌ها همه معرف یک ذات مقدس هستند]. پس اگر چنانچه مشهود است، بر اساس حکمت هیچ کاری بی‌نتیجه نیست، یکی کردن نتایج به مثابه‌ی نفی حکمت از یک سو و نفی عدل از سوی دیگر خواهد بود. پس حتماً باید هر فعلی منتج به پاداش یا عقاب گردد. معنای رأفت و رحمت الهی این نیست که «هر کس هر کاری کرد، کرد - خدا رئوف و مهربان است».

ب - عذاب الهی ناقض رأفت و رحمت او نیز نیست. اگر مادر دلسوزی فرزندش را دوست داشته باشد و برای او محیط امن و پر از نعمات را فراهم کند، اما فرزند از او دور شود و خود را به فلاکت و هلاکت بیندازد که محبت مادری زیر سؤال نمی‌رود. پس اگر کسی عالماً و عامداً رحمت خدا را پس بزند و از دایره‌ی رحمت خارج گردد، با دست خود، خودش را به نعمت انداخته است. هر چند که در عین عذابی که به خود تحمیل کرده نیز مورد رحمت خداست. چرا که به طور قطع اگر قرار باشد صرفاً بر اساس عدل حکم گردد، باید عذاب شدیدتری را متحمل شود. مضاف بر این که عذاب برای کسانی که محکوم به جاودانگی در جهنم (خلود) نیستند، پاک کننده است.

همین که انسان با اولین مخالفت، معصیت یا انکار و دشمنی خود هلاک و معذب نمی‌گردد و به او فرصت داده می‌شود تا پس از سقوط از زمین بلند شود و قامت راست کند، باشد که ایمان بیاورد، خود بهترین نشان رأفت و رحمت دائمی خداوند به همگان است:

«وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً»
(الکهف، ۵۸)

ترجمه: پروردگارت آمرزگار رحیم است، اگر آنان را به اعمالی که کرده‌اند مؤاخذه می‌کرد، در عذابشان تعجیل می‌کرد (چنین نیست) بلکه موعدی دارند که هرگز در قبال آن گریزگاهی نیابند.

ج - ذهن گمان می‌کند که عالم آخرت مثل دنیاست و هر کاری با اسباب بیرونی انجام می‌پذیرد. لذا تصور می‌کند که خدا جهنمی درست کرده که مملو از آتش و مأموران شکنجه است و بهشتی درست کرده که مملو از باغ، بستان، حور و سایر لذایذ است. سپس یک عده را به جهنم می‌اندازد و یک عده را به بهشت می‌برد. در صورتی که چنین نیست، یا دست کم جهنم چنین نیست، بلکه در جهنم آنچه که به شکل عذاب ظهور و بروز دارد، همان حقیقت و واقعیت اعمال است که ظاهر می‌شود. لذا می‌فرماید، خدا رحمت را بر خود واجب کرده است، اما برخی خودشان به خود ضرر می‌زنند:

«قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأعام، ۱۲)

ترجمه: بگو: آنچه در آسمان و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن خداست که رحمت را بر خود واجب کرده است. البته روز قیامت [که] در آن شك نیست شما را گرد آورد. کسانی که ایمان نمی آورند بر خویشتن زیان می زنند.

در بهشت نیز چنین است، منتهی خداوند کریم از روی فضلش اضافه بر آن نیز می دهد:

«لِيُؤْفِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِدَّهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ» (فاطر، ۳۰)

ترجمه: تا [خدا] پاداش ایشان را تمام بدهد و از فضل خود بر ایشان بیفزاید که او بخشایشگر شکرپذیر است.

پس این انسان است که خود را معذب می کند و عذاب نیز حقیقت اعمال خودشان است. و نمی توان گفت که قوانین خلقت، اعم از علت و معلول یا تأثیر و تأثر و ... همه ملغی گردد تا ظالم معذب نشود. به عنوان مثال می فرماید: آنان که مال یتیم می خورند، آتش به شکم هایشان می ریزند. (النساء، ۱۰) - آنان که غیبت می کنند، مانند این است که گوشت برادر مرده ی خود را می خورند. (الحجرات، ۱۲) - آنان که در دنیا چشم بصیرت خود را بر آیات خدا می بندند، در آخرت کور محشور می شوند (الإسراء، ۷۲) - و همین طور است سایر معاصی. لذا چنانچه در عالم ماده شاهدیم که آنچه می نوشیم و می خوریم، گوشت و خون خودمان می شود و قلب و مغزمان نیز با همین خون و پی کار می کند، حقیقت آن معاصی که آتش یا زقوم یا ... هستند نیز جان و شاکله ی ما را می سازد. لذا می فرماید: کسی از بیرون کبریتی نمی زند، بلکه آتش جهنم همین انسان های گناهکار هستند و آتش از جانشان زبانه می کشد، نه این که از جای دیگری بر آنها عرضه شود:

«وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (الجن، ۱۵)

ترجمه: و اما منحرفین برای دوزخ هیزم خواهند بود.

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (البقره، ۲۴)

ترجمه: (اگر مدعی هستید که قرآن کلام بشر است، سوره ای مثلش بیاورید) و اگر نکردید و هرگز نخواهید کرد پس از آتشی که هیزمش مردم و سنگ است و برای کافران مهیا شده بترسید.

ه - اقامت همیشگی (خلود) در جهنم و استمرار و دوام عذاب نیز برای تمامی اهل جهنم نیست. بسیاری از آنان پاک شده و وارد بهشت می گردند، بلکه مخصوص «کفار و مشرکین» است که با اصرار و لجاجت و عنادشان، دیگر هیچ اثری از انسانیت در خود باقی نگذاشته اند.

انمهی کفر و ظلم، تمام عمر خود را ظلم کردند و اگر عمرشان صد برابر هم می شد به راهشان ادامه می دادند و اگر پس از مرگ نیز دوباره به دنیا می آمدند، همان راه را می رفتند، چرا که دیگر شاکله ی آنها کفر و ظلم شده است. و بیان شد که «حیات» منقطع نمی گردد. بلکه «حیات» آخرت در امتداد حیات دنیا دوام دارد و تفاوتش برون ریختن اسرار و تجلی حقیقت امور و افعال است. لذا این آتشی که تمامی عمر بر وجودشان احاطه داشته، در آخرت نیز ادامه خواهد داشت و آخری ندارد.

وانگهی توجه شود که به نظر ما حیات دنیا عمری کوتاه است و معصیت نیز هر چه که باشد گذراست. ما نه از اثر معصیت خود در قید حیاتمان اطلاعی داریم و نه به آثار آن که تا قیام قیامت دوام دارد علم داریم. پس معصیت خدا، فعلی نیست که در زمان محدودی به صورت فعلی کوچک انجام گرفته باشد، بلکه آثار آن، چه در زمان حیات و چه پس از آن گسترده و مداوم است. آیا اگر به جای ترور حضرت علی (ع) از او اطاعت و تبعیت می کردند، حیات بشریت تغییر نمی یافت و زندگی به بهشتی زمینی مبدل نمی گردید؟!

پس وجود کافر، مشرک و ظالم یک پارچه آتش است و همین وجود در آخرت حقیقت خود را نشان می دهد و شخص معذب می شود و از انسانیت چیزی در او نمانده که پس از ذوب تصفیه، پاک و تطهیر گردد. لذا خلود پیدا می کند.

سوال ۲: اگر غرب با اسلام مخالف است، دلیل گرایش بسیاری از مردم به پرهیز از گناہانی چون دروغ و غیبت چیست؟ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

جهت روشن شدن موضوع به چند نکته‌ی مهم باید توجه داشت:

الف - وقتی بیان می‌شود که «غرب مخالف یا حتی دشمن اسلام است»، منظور ملت غرب یا تک تک احاد آن نیست، بلکه منظور اندیشه‌ها و مکاتب ملحد از یک سو و حکومت‌های جابر و ظالم از سوی دیگر، به اضافه فرهنگ حاکم مغایر و متضاد با اسلام در آن دیار است.

ب - دروغ نگفتن، غیبت نکردن و ...، ضارزش‌های ذاتی هر انسانی است که اگر عقل و فطرتش به واسطه‌ی جهالت‌ها و گناہان محجوب نشده باشد، آنها را درک کرده و پایبند می‌گردد. لذا اختصاص به دین اسلام ندارد. چنانچه خداوند متعال فرمود:

«وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (الشمس، ۷ و ۸)

ترجمه: و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل بیافرید * [و در اثر داشتن چنان نظامی] خیر و شر آن را به آن الهام کرد.

از این رو دعوت اصلی خداوند در «دین‌گرایی»، گرایش به دین فطرت است. فطرت‌ها همه پاک و آینه‌ی تمام‌نمای حقایق هستند و همگان نیز با همین فطرت متولد می‌گردند و فطرت نیز هیچ‌گاه تغییر نمی‌یابد، بلکه فقط محجوب و مستور می‌شود و پرتوافکنی نمی‌کند. مثل انداختن پرده بر روی آینه:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم، ۳۰)

ترجمه: پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونگی نیست، این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

ج - و اما راجع به پرهیز غربی‌ها از گناہانی چون دروغ و غیبت و ...، باید توجه داشت که اولاً چنین نیست و این یک جو سازی کاذب است و ثانیاً دروغ و غیبت و تهمت و ... فقط در گفتمان بین دو نفر یا به قول خودمان «خاله‌بازی» محقق نمی‌گردد. ساختار زندگی غرب در تمامی شئون اعتقادی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، امنیتی و ... مبتنی بر دروغ و غیبت و تهمت و سایر معاصی است.

*** -** آیا دروغ گفتن به خود و خودفریبی در هر موردی، از حقایق عالم هستی گرفته تا واقعیات جهان و اهداف، تمایلات و تصمیمات در زندگی فردی، از مصادیق دروغ و افترا نیست؟

*** -** آیا اگر چند دزد یا جنایتکار در جایی تجمع کردند و تصمیم گرفتند که از خودشان چیزی نذرند و به خودشان دروغ نگویند و در میان خودشان فتنه نکنند، اما با اتحادی کامل و به شکلی سازمان‌یافته، تمامی ثروت‌های ملت‌ها را چپاول کنند و با آن سرمایه‌ها نیویورک و لندن و پاریس و هامبورگ بسازند، می‌توان گفت احاد این جامعه از دروغ و غیبت و تهمت و ... دوری می‌جویند؟!

*** -** آیا چشم بستن و بدتر از آن رضایت اکثریت مردم غرب به تمامی جنایاتی که حکومت‌های به اصطلاح منتخبشان در سرتاسر جهان انجام می‌دهند، و پنهان کردن خود و جنایاتشان پشت نقاب‌های رنگینی چون: دموکراسی، حقوق بشر، جنگ پیش‌گیرانه، حفاظت از منافع، دفاع از مردم مظلوم، لیبرالیسم، صلح جویی و ...، دروغ‌های بزرگ و آشکار و دزدی، غارت، چپاول و جنایت‌هایی هولناک نیست؟! آیا اساس ساختار تشکیلات‌های نظامی و اطلاعاتی (مثل پنتاگون و سیا و موساد و ...) مبتنی بر دروغ، تهمت، القای تهدید و ترس کاذب به ملت خود و دیگران ... و سایر جنایات نیست؟

***- آیا ارائه‌ی تعاریف غلط از شادی، نشاط، لذت، تفریح، به روز شدن، آزادی‌های فردی و القا و اعمال این اکاذیب در قالب فیلم‌ها، سریال‌ها، شوها، مُد‌ها ... و سایر روش‌ها و اشاعه‌ی آن در جهان توسط شبکه‌های تلویزیونی، ماهواره‌ای، خبری، اینترنتی و ...، دروغ و عوام‌فریبی جهت به بردگی کشیدن و چپاول ملت‌ها، دروغ، غیبت، تهمت و دزدی و جنایت نیست؟!**

***- از سطح کلان که بگذریم، آیا در میان خودشان و زندگی و ارتباطات شخصی خودشان هیچ دروغ و تهمت و فریب و جنایتی نیست. آیا این آمار روزافزون و وحشت‌آور از دزدی‌های خرد و کلان [از دوچرخه دزدی گرفته تا دزدی‌های اینترنتی، تا کلاهبرداری‌های کلان رسمی و غیررسمی در بانک‌ها و بورس‌ها]، تجاوزات روزافزون حتی به کودکان [که سوئد، انگلیس و امریکا در صدر جدول قرار دارند]، تا قتل عام یکدیگر به شنیع‌تر اشکال آن و حتی پختن و خوردن جسد همسر یا معشوقه یا فرد ربوده شده و قتل عام کودکان [که پس از انگلیس در آلمان نیز رواج یافته است] و سایر جنایات که در غرب رواج دارد، مبتنی بر دروغ، حيله، خدعه، فریب و ... نیست؟ آیا آماري که خودشان ارائه می‌دهند مبنی بر مورد تجاوز قرار گرفتن بیش از نیمی از دختران و پسران (حتی قبل از سن بلوغ) و کثرت این تجاوزات توسط خانواده‌ی اول و سپس بستگان، مبتنی بر دروغ و خدعه و حيله نیست؟!**

پس چنین نیست که مردم در غرب، از بد اخلاقی‌هایی چون دروغ و غیبت دوری می‌کنند، بلکه به مراتب بیش از هر قوم و ملت دیگری درگیر آن هستند. هر چند که اخلاقیات و ارزش‌های انسانی، فطری است و اختصاص به اسلام ندارد تا اگر کسی رعایت کرد، بگوئیم لابد به اسلام گرایش دارد و یا در عمل مسلمان‌تر از ملل مسلمان هستند. همه‌ی ادیان و همه‌ی عقول و شعورهای بیدار انسان‌ها به این اخلاقیات حکم می‌کنند (دروغگو نیز از دروغ شنیدن و دزد نیز از دزدیده شدن اموال خود انزجار دارد) و اسلام نیز با تبیین کامل به دوری از ضد ارزش‌های فطری و عقلی حکم می‌نماید.

سوال ۴: مشاور محترم مدرسه‌ی فرزندم که تحصیل کرده هم بود عنوان کرد که در سال ۲۰۱۲ اجته وارد دنیای انسان‌ها شده‌اند، لذا باید بسیار مراقب روابط خود باشیم! آیا صحت دارد؟ چگونه باید پاسخ داد؟ (۳۶ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

گاهی «بر حذر داشتن»، خود شیوه‌ای برای «توجه دادن و سپس جذب» است. در حکایت‌ها آمده حکیمی کلمه‌ی رمزی را به شاگرد خود آموخت که با به کار بستن آن می‌توانست اراده و خواست خود را محقق کند. بعد دید که این شاگرد بسیار ناقابل است و ممکن است سوءاستفاده کند و از این تعلیم پشیمان شد. لذا به او گفت: دقت کن که هر گاه خواستی این کلمه را به کار ببری، خرگوشی در ذهنت عبور نکند! دیگران از استاد پرسیدند: این دیگر چه قاعده‌ای است؟ گفت: جهت خنثی‌سازی کاربرد این کلمه برای اوست. چرا که به محض توجه ذهن به رد نشدن خرگوش، آن خرگوش در ذهن رد می‌شود.

متأسفانه توجه دادن اذهان دانش‌آموزان و حتی کودکان به این گونه موهومات در محیط‌های آموزشی در حال شیوع یافتن است! در مهدکودکی عروسک بزرگی به شکل جادوگر گذاشته‌اند و مربی می‌گوید: «ما و همه‌ی بچه‌ها این جادوگر را بسیار دوست داریم. البته یکی از کودکان از آن می‌ترسید که ما سعی داریم با آموزش‌ها و تمرین‌ها ترس او را ریخته و محبتی بین او و این عروسک جادوگر ایجاد نماییم؟!»

هیچ شکی نیست که شیوع این اداهای غیرعلمی و غیراصولی و مخرب ذهن، یک اتفاق ساده نیست، بلکه کاملاً سازماندهی شده است و مسئولین مربوطه به ویژه در بهزیستی و آموزش و پرورش، باید توجهی بسیار جدیتر و بیشتری به این ترفند جدید در ایجاد انحرافات ذهنی و اعتقادی در محیط‌های آموزشی و پرورشی بنمایند. به طور قطع این مشاور که معلوم است نه محترم می‌باشد و نه تحصیل کرده نیز از همین باند و قماش است و همان هدف سازماندهی شده را پیگیری می‌کند.

از او بپرسید: این اجته، تا به حال کجا بودند؟ چرا درست از سال ۲۰۱۲ وارد زندگی مردم شدند؟ در سال ۲۰۱۱ و پیش از آن چه غلطی می‌کردند؟ توجه کنید که در سال ۲۰۱۲ چه اتفاق مهمی در جهان بشریت، به غیر از بیداری اسلامی و بالتبع هوشیاری اذهان عمومی جهانیان نسبت به زورگویی‌ها که در جنبش‌های ضدسرمایه‌داری در آمریکا و اروپا نیز نمود پیدا کرده، اتفاق افتاده است؟

این آقای تحصیل کرده چه دلایلی برای اثبات مدعای خود اقامه می‌کند؟ آیا هر کس هر باوه‌ای گفت، مخاطبین و شنوندگان باید به دنبال دلیل برای نفی آن بدون، یا مدعی باید اقامه‌ی دلایل و براهین محکم و مستند بنماید؟ پس معلوم می‌شود که ایشان خودش از همین شیاطین است، منتهی از گروه انسان‌های شیطان. چون «شیاطین انس و جن» وجود دارند و البته شیاطین نیز چه از نوع انسان باشند و چه از نوع جن، هیچ تسلطی بر انسان ندارند. آنها فقط دعوت کننده به سوی انحراف هستند و هر کس که دعوت آنها را پذیرفت، خودش شیطان را بر خودش مسلط کرده است:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: که او را بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکل می‌کنند تسلط نیست * تسلط وی فقط بر کسانی است که دوستدار اویند و کسانی که به خدا شرك آورند.

در ضمن لازم است در این مورد به صورت دسته‌جمعی، شدیداً با او برخورد کنید، بگویید یا دلایل مستند ارائه کن و یا جو سازی نکن و اذهان را به باور موهومات متوجه نکن! همچنین به مدیران مدرسه اعتراض کنید و مراتب را به آموزش و پرورش ناحیه، منطقه و حتی وزارت اطلاع دهید و اگر توجه نکردند، حتماً فرزند خود را از آن مدرسه خارج نمایید.

مرتبط:

[کودکان ما در مهد کودک‌ها قربانی می‌شوند!](#)

سوال ۵: چطور مرتاض‌های هندی نیز می‌توانند مانند عرفای اسلام کارهای خاصی انجام دهند، با این که حتماً اهل معصیت هم هستند؟ (۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مرتاض‌ها نه تنها اهل معصیت، بلکه اهل کفر و شرک هستند. لذا نتیجه می‌گیریم که انجام هر کار خاص یا خارق‌العاده‌ای، دلیل بر معرفت و ایمان الهی نیست. به قول استادی: اگر کسی نگاه به مار یا عقربی کرد و «یا علی^(ع)» گفت و آن جانور خشک شد، هیچ تعجب نکن و گمان مبر که حتماً از مقامات خاص معنوی برخوردار است. او اگر «یا شمر» هم می‌گفت، آن مار یا عقرب خشک می‌شد، چرا که این یک صنعت است. و گرامیان باید به این نکته‌ی مهم، آن هم در دوره‌ای که دکان و دستگاه برای مرید و مرادبازی و دور کردن اذهان از اعتقادات حقه بسیار شده است، توجه کافی داشته و با دیدن چندتا کار عجیب یا شنیدن چند خبر از امور شخصی خود یا دیگران، فریب این دکان‌داران را نخورند.

انسان دارای «روح» و «جسم» است و هر کدام از این دو، از نیروهای بالفعل و بالقوه‌ی فراوانی برخوردار می‌باشند. علت این که همگان نمی‌توانند از تمامی نیروهای جسمانی یا روحانی خود استفاده کنند، پخش بودن این نیروهاست. پس اگر کسی بتواند قدرت جسمانی یا روحانی خود را متمرکز نماید، حتماً در عضو جسمی یا بعد روحی یا ذهنی تمرکز یافته، تقویت می‌گردد.

مثل قوای جسمانی و روحانی انسان مثل خورشید است. حرارت خورشید بسیار زیاد و سوزاننده است، اما می‌بینیم نه تنها چیزی را نمی‌سوزاند، بلکه مایه‌ی انرژی مطبوع و حیات است. حال اگر کسی ذره‌بینی بردارد و یا با سایر وسایل مربوطه بخش کوچکی از این نور و انرژی را از یک نقطه‌ی کانونی خارج نماید، متوجه سوزاندگی آن می‌شود. مثلاً برگ کاغذ یا گیاه یا پوست قرار گرفته زیر آن کانون می‌سوزد و یا در عرصه‌ی علم و تکنولوژی می‌تواند به انرژی خورشیدی دست یابد.

قوای شدید بدنی، بین تمامی اعضا تقسیم شده است، پس اگر فقط بخشی از آن در یک نقطه متمرکز گردد، حتماً نیروی فوق‌العاده‌ای می‌شود. چنانچه در صورت عادی شاهدیم که قدرت دست انسان، حتی ممکن است یک قالب یخ ده سانتی را نتواند بشکند، اما یک رزمی کار با تمرکزی که می‌کند و فریادی که می‌کشد، قوای بسیاری را از سایر اعضا به دست منتقل می‌کند و با ضربه به یک نقطه‌ی مرکزی، ده قالب یخ را می‌شکند، کاری که انسان در شرایط معمولی با یک تیر هم نمی‌تواند انجام دهد. یا یک مرتاض با نگاه چشم خود چنگالی را خم می‌کند و یا ...

روح انسان نیز مراتبی دارد و هر مرتبه نیز از قوا و استعدادها فراوان خود برخوردار است. مرتبه‌ی اول «روح بدن» است که به آن «روح حرکت» نیز اطلاق می‌گردد و مرتبه‌ی دوم «روح شهوت» است که به آن «روح میل» نیز گفته می‌شود. هم میل به شهوات حیوانی از این روح است و هم میل به پرستش. مرتبه‌ی سوم «روح قدرت» است تا موجود زنده بتواند برای تحقق میل خود عمل نماید. مرتبه‌ی چهارم «روح ایمان» است که اختصاص به موحدین و مؤمنین دارد و مرتبه‌ی پنجم، «روح‌القدس» است که ویژه انبیای الهی (پیامبر اکرم^(ص) و اهل بیت^(ع)) می‌باشد.

چنانچه شاهدیم، سیر حیات در انسان با «حیات نباتی» نطفه آغاز می‌گردد و پس از رشد به حیات حیوانی می‌رسد و پس از رشد به حیات عقلی و ایمانی می‌رسد، اما برخی در همان مرتبه‌ی نباتی یا حیوانی باقی می‌مانند و خداوند متعال آنان را «کالحجر - مانند سنگ» و «کالانعام - مانند حیوان» اطلاق می‌نماید.

آنچه مرتاض‌ها انجام می‌دهند، همان تمرکز در مرتبه‌ی قوای جسمی و یادرنهایت قوای «شهوایی - حیوانی» است. از این رو کاری نمی‌کنند که مشابه کار دسته‌ای از حیوانات نباشد. مثل قرار گرفتن در بالاتر از سطح زمین، بلند کردن شی‌ای سنگین، دیدن یا شنیدن از فاصله‌ای دور، راه رفتن روی آب، خواندن ذهن طرف مقابل و ...

اما آنچه مؤمنین و عرفای حق انجام می‌دهند، مبتنی بر قوای روح ایمان است که آنان را بر خود (نفس)، بدن و حتی آنچه در پایین‌تر از مرتبه‌ی وجودی آنان قرار دارد، مسلط می‌نماید.

مؤمنین و عرفا نیز «تمرکز» و تمرین دارند، منتهی تمرکز آنها همان عمل به «لا اله الا الله» و «توحید» است. هیچ عملی اعم از مادی یا معنوی انجام نمی‌دهند، مگر آن که هدف و قصد آنها بندگی خداوند متعال است و تمرینشان انجام عمل صالح و مخلصانه و نیز مراقبت است. بدیهی است نیرویی که این «تمرکز و وحدت همه‌ی قوا و امیال و اهداف» و عمل صالح و خالصانه را به انسان می‌بخشد و او را «خليفة الله» می‌نماید، به مراتب فوق نیرویی است که از وحدت قوای جسمانی یا حیوانی یا ذهن در مرتبه‌ی حیوانی حاصل می‌گردد.

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»

(النحل، ۱۲)

ترجمه: و شب و روز را به خدمت شما گذاشت و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان وی در خدمت شما هستند که در این، برای گروهی که عقل خود را به کار برند عبرت‌هاست.

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» (لقمان، ۲۰)

ترجمه: مگر نمی‌بینید که خدا هر چه را که در آسمان‌ها و زمین هست رام (مسخر) شما کرد؟ و نعمت‌های خویش را آشکارا و نهان بر شما کامل نمود؟ (و باز) بعضی از مردم بدون علم و هدایت و کتاب، درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند.

www.x-shobhe.com

سوال ۶: گاهی این سؤال به ذهن می‌افتد که «اصلاً چرا به زیارت می‌رویم و این چه کاری است؟» و البته القائن برخی از سایت‌ها یا افراد نیز بر این شک می‌افزاید. لطفاً راهنمایی کنید. (۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چه اصراری هست که انسان به نوشته‌ها، گفتارها و القائن افراد یا مجموعه‌هایی که می‌داند هدفی جز ضدتبلیغ ندارند رجوع کند و بعد دچار شک و شبهه و تردید گردد؟! یک موقع گمان نشود که این کار مصداق آیهی شریفه «فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» می‌باشد. بدیهی است که منظور آیه این نیست که آدمی تمامی حرف‌های باطل را گوش کند. در چنین حالتی که اصلاً وقت و امکانی برای شنیدن حرف حق پیدا نمی‌کند.

الف - هدف از زیارت در هر کسی می‌تواند متفاوت باشد، چنانچه شناخت و مودت هر کسی نیز فرق دارد. اما شکی نیست که اصل در زیارت فقط «محبت» است. در دنیا احدی نیست که به زیارت محبوبش نشتابد.

به قول عرفا: «محبّ، مایل به لقای محبوب است». انسان هر کسی یا هر چیزی را که دوست داشته باشد، مایل است او را ببیند. لذا خداوند متعال در سوره‌ی جمعه خطاب به یهودیان که ادعا می‌کنند محبت خدا انحصار به آنها دارد، می‌فرماید: «اگر راست می‌گویید، تقاضای مرگ کنید». چرا که با مرگ، سفر و دوری به پایان رسیده و لقای محبوب حاصل می‌گردد.

ممکن است شیاطین جنّ و انس یا خطورات ذهنی این سؤال را ایجاد نمایند که در زیارت محبوب را نمی‌بینیم و فقط حرم و زائران و ... را می‌بینیم. پاسخ دهید که: «حبّ ذات، حبّ آثار ذات را به همراه دارد». یعنی اگر آدمی، کسی یا چیزی را دوست داشته باشد، حتماً هر چه مربوط به اوست را نیز دوست دارد. مثلاً کسی که به پدر و مادر یا همسر یا هر شخص یا حتی چیز دیگری عشق و محبت دارد، حتماً هر چه مربوط به اوست را نیز دوست دارد. ندیدی یک عده حتی به رنگ قرمز، آبی یا سبز و یا ... به خاطر تعلقش به محبوب [مثل تیم فوتبال یا یک حزب و ...] عشق می‌ورزند؟! پس چرا من به حرم محبوب، محیط ذکر محبوب و حضور در جمع عاشقان محبوب عشق نورزم.

اگر القا کردند که دوست داشتن مربوط به قلب است و انسان در خانه‌اش نیز می‌تواند «امام» را دوست داشته باشد؟! بگو: مثل این است که به دیدار والدین یا معشوق نروی و بگویی من که در قلم تو را دوست دارم، پس چه نیازی به دیدار است؟! و اگر باز وسوسه کرد که ولی در زیارت کسی را نمی‌بینی؟! بگو: اگر معشوقی داشته باشی، حتماً اسم او، عکس او، نامه‌ی او، یاد او، خاطره‌ی او، خانه‌ی او ... و حتی آنچه او دوست می‌دارد را دوست خواهی داشت. تازه، «ارتباط» که فقط به دیدن نیست. مضافاً بر این که باور دارم «اگر من او را نمی‌بینم، او مرا می‌بیند». لذا در اذن دخول می‌خوانم: «شهادت می‌دهم که تو مرا می‌بینی، صدایم را می‌شنوی و سلامم را پاسخ می‌گویی». و تازه؛ شکی ندارم که محبت دو طرفه است و هر دیدی، باز دیدی دارد. پس مراددهی کامل برقرار است.

ب - تمامی کسانی که با زیارت حریم‌های اهل عصمت^(ع) مخالفت دارند، خود با عوامانه‌ترین بینش‌ها و متعصبانه‌ترین حالت‌ها و به صورت مستمر برای زیارت حرم، یا هر چه متعلق به یار و محبوبشان است، در تلاشند و فقط با زیارت اهل عصمت و به ویژه امامان^(ع) مخالفت می‌کنند! آن لائیکی که عکس آتاتورک را در اتاق یا دفترش می‌گذارد، آن وهابی که عکس ملک فیصل یا ملک عبدالله را آویزان می‌کند و حتی به آن عکس ادای احترام می‌کند و هیچ گونه بی‌حرمتی نسبت به آن را نمی‌پذیرد، آن عوامی که عکس فلان هنرپیشه یا فلان فوتبالیست را در اتاقش می‌گذارد، یا آن که به خاطر طرفداری از یک تیم، حاضر نیست لباسی به رنگ لباس تیم مقابل بپوشد و حتی اقدام به ضرب و شتم یا قتل طرفدار تیم رقیب می‌کند، آن که مدالیوم یا لوگوی یک فرد یا جریان یا اندیشه را به گردن آویزان کرده و یا روی بدن خالکوبی می‌کند، آن که ساعت‌ها عمر شریف را پای شبکه‌های تلویزیونی یا اینترنتی هدر می‌دهد تا محبوب را ببیند، آنان که به سنگ‌واره‌ها یا آثار اسطوره‌های تاریخی فرهنگ خود دلبسته‌اند و به دیدن قبور یا آثار آنها می‌شتابند، آنان که برای سنگی به یادبود سرباز گمنام احترام قائلند و حال آن که ممکن است این سرباز در جنگی ظالمانه کشته شده باشد، و ...، چه می‌کنند؟! هیچ کدام هم خود محبوب را نمی‌بینند و بدون استثناء با تقرب به آثار

او [مثل عکس، رنگ، پرچم، لوگو، فیلم، تکرار شعر، سخن، موسیقی و ...] احساس قرابت و نزدیکی هم می‌کنند و حتی سعی دارند که از او رنگ، فرهنگ و شخصیت بگیرند. دیدن برج ایفل هم زیارت است و مردم سالانه میلیاردها دلار هزینه می‌کنند تا خود را به پاریس رسانده و این آهن‌های بی‌روح را از نزدیک زیارت کنند و پس از بازگشت به نشان دادن فیلم و عکس کلی افتخار می‌کنند که به این زیارت نائل شده‌اند. اما نوبت به زیارت حرم‌های اهل بیت^(ع) یا بزرگان و مؤمنان که می‌رسد، یا به بهانه‌ی توحید و شرک و یا به بهانه‌های به اصطلاح روشنفکرانه، به مخالفت برمی‌خیزند. پس درد و هدف آنها چیز دیگری است.

دقت شود که انسان با محبت زندگی می‌کند و محبت موتور و انگیزه‌ی حرکت است و هر کسی در تلاش است تا به نوعی به محبوب خود نزدیک‌تر شود. خواه محبوبش خدا و محبین خدا باشد و خواه شیطان و محبین شیطان باشد. لذا معشوق حقیقی، خداوند متعال فرمود: برخی چیزهای دیگری را به جای خدا می‌گذارند و عشق و محبت خود را متوجه آنها می‌کنند و آنها را دوست می‌دارند، مانند دوست داشتن خدا.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و بعضی از مردم کسانی هستند که به جای خدا شریک‌ها می‌گیرند و آنها را مانند خدا دوست می‌دارند و کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند نسبت به او محبت شدید دارند ...

پس همه دائم به زیارت هستند، فقط محبوب‌ها فرق دارد.

www.x-shobhe.com

سوال ۷: آیا اگر شیطان نبود ما هیچ معصیتی نمی‌کردیم؟ (۹ خرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به نظر می‌رسد توجه به مطالب ذیل می‌تواند اطلاعات و آگاهی‌های لازم (محوری) را در این خصوص در اختیار قرار دهد:

الف - برای واژه‌ی شیطان معانی مختلفی چون: دور شده از رحمت، متمرد، یاغی، سرکش، دشمن و ... بیان شده است و در یک جمله می‌توان گفت: «شیطان منحرف و منحرف کننده است». لذا شیطان فقط ابلیس نیست و وقتی در کلام وحی، حدیث یا سایر مباحث بیان می‌شود «شیطان»، الزاماً منظور و مقصود فقط ابلیس نمی‌باشد که بگوییم اگر نبود یا تخلف نمی‌کرد چنین و چنان می‌شد. البته ابلیس نیز [که از حیثان بود و به خاطر عبادات بسیار در صف ملائک قرار گرفته بود] چون تمرد کرد، چون نافرمانی کرد، چون منحرف شد و چون از رحمت الهی دور شد، «شیطان» لقب گرفت، و یا در واقع «شیطان» شد.

از این رو منحرفین و منحرف کنندگان یعنی «شیاطین» بسیار هستند. در قرآن کریم لفظ «شیطان» هفتاد بار به صورت مفرد و نیز هجده بار به صورت جمع «شیاطین» به کار رفته است و تأکید شده که در میان سایر اجنه (به غیر از ابلیس) و نیز انسان‌ها نیز شیاطین بسیاری وجود دارد که در مقابله با هر حقی، با یکدیگر مرتبط هستند، به یکدیگر الهام کرده و از هم الهام می‌گیرند، عمل به جهل می‌کنند و خود و دیگران را فریب می‌دهند:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ قَدْ رَهْمَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ» (الأنعام، ۱۱۲)

ترجمه: بدین گونه هر پیغمبری را دشمنی نهادیم از دیونهادان انس و جن که برای فریب، گفتار آراسته به یکدیگر القا می‌کنند، اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند پس ایشان را با چیزهایی که می‌سازند واگذار.

اگر امام خمینی^(ه) فرمود: «امریکا شیطان بزرگ است»، به همین معنا می‌باشد. یعنی بزرگ‌ترین منحرف و منحرف کننده در زمان ما امریکاست.

ب - در عین حال نه ابلیس و نه سایر شیاطین انس و جن، هیچ قدرتی برای تسلط به انسان و منحرف کردن او ندارند، بلکه فقط دعوت کننده هستند. از این رو امام خمینی^(ه) که امریکا را شیطان بزرگ می‌نامد، می‌افزاید: «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.» این همان آیهی قرآن است. چرا که خداوند متعال هیچ تسلطی برای شیاطین قرار نداده است. آنها دعوت می‌کنند و این انسان است که اگر دلش بخواهد، دعوت و ولایت آنها را پذیرفته و شیاطین انس و جن را بر خود مسلط می‌نماید:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: که او را بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکل می‌کنند تسلطی نیست * تسلط وی فقط بر کسانی است که (خود) دوستدار اویند (ولایتش را می‌پذیرند) و کسانی که به خدا شرك آورند.

برخی از انسان‌ها انحراف را دوست دارند و به همین خاطر بدون توجه به حقایق عالم هستی و آنچه علم و عقل حکم می‌کند، به جای تبعیت از خدا و رسول^(ص)، عقل، علم و آنچه که حق است، از هر انحراف، منحرف و منحرف کننده‌ای تبعیت می‌کنند:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» (الحج، ۳)

ترجمه: بعضی مردم درباره‌ی خدا بدون علم مجادله می‌کنند و پیرو شیطان‌های شرورند.

ج - انسان در این دنیا از بدن مادی که به آن بدن حیوانی نیز می‌گویند [چون به لحاظ بدنی فرقی با حیوانات ندارد] و بالتبع از «نفس حیوانی» نیز برخوردار است. نفس حیوانی انسان (خوردن، خوابیدن، شهوات، دفاع از بدن و ...) که به آن غرایز حیوانی گفته می‌شود، مانند نفس حیوانی سایر حیوانات است و برای نفس نیز باید و نباید و حلال و حرامی وجود ندارد. همان‌طور که به یک الاغ نمی‌توان گفت وارد این زمین کشاورزی نشو که ملک مردم است و به یک شیر یا پلنگ یا کفتار نمی‌توان گفت که بچه‌های حیوانات دیگر را ندر و نخور، نفس حیوانی انسان نیز حلال و حرام ندارد. از چلوکباب مال حرام یا مال یتیم همان لذت و سیری را احساس می‌کند که از مال حلال احساس می‌کند.

لذا برخی به جای آن که نفس را در کنترل خود درآورده و فرمانبر عقلشان نمایند، خود با تمام وجود تابع اوامر و خواسته‌های نفس می‌شوند و نفس نیز فقط به حیوانیت امر می‌کند:

«وَمَا أَرَبُّكَ تَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف، ۵۳)

ترجمه: من خویش را میرا نمی‌کنم چون که نفس انسانی پیوسته به بدی (گناه) فرمان می‌دهد مگر آن را که پروردگارم رحم کند که پروردگار من آمرزگار و رحیم است.

از این رو خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که مثل انسان‌های بی‌عقل، بی‌اندیشه و دنیاگرا که تابع و مطیع هوای نفس حیوانی هستند، مانند سگ است که هر چه دلیل و برهان بر او اقامه کنید، باز همان کار خودش را می‌کند:

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (الأعراف، ۱۷۶)

ترجمه: اگر می‌خواستیم وی را به وسیله‌ی آن آیه‌ها بلندش می‌کردیم ولی به زمین گرایید (پستی طلبد و به دنیا میل کرد) و هوس خویش را پیروی کرد، حکایت وی حکایت سگ است که اگر بر او هجوم بری پارس می‌کند و اگر او را واگذاری پارس می‌کند. این حکایت قومی است که آیه‌های ما را تکذیب کرده‌اند پس این خبر را بخوان شاید آنها اندیشه کنند.

پس چه ابلیس و چه سایر شیاطین انس و جن باشند و چه نباشند، انسان می‌تواند با پیروی و تبعیت از هوای نفس معصیت کند و شیاطین فقط دعوت کننده هستند. اختیار تبعیت از عقل یا نفس و اطاعت از دعوت پروردگار عالم یا دعوت ابلیس و سایر شیاطین، در دست خود انسان است. از این رو خداوند متعال می‌فرماید که ابلیس (و سایر شیاطین) در روز معاد به انسان معصیت‌کار می‌گویند که خدا شما را به سوی حق دعوت کرد و ما به سوی باطل دعوت کردیم، خوب می‌خواستید نپذیرید. پس خودتان را ملامت کنید نه من را:

«وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا فُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (ابراهیم، ۲۲)

ترجمه: و همین که کار خاتمه پذیرد، شیطان می‌گوید: خدا به شما وعده‌ی درست داد. و من نیز به شما وعده (باطل و نادرست) دادم و تخلف کردم، من بر شما تسلطی نداشتم جز این که دعوتتان کردم و شما اجابت‌م کردید، مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید، من فریادرس شما نیستم، و شما نیز فریادرس من نیستید من آن شرکتی که پیش از این (در کار خدا) برایم قائل بودید انکار دارم. به درستی ستمگران، عذابی دردناک دارند.

سوال ۸: کشاورزان مسلمان به هنگام قحطی نماز باران می‌خوانند. آیا خداوند به خاطر نماز و دعا قوانین طبیعت را تغییر می‌دهد؟ (۹ خرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نه فقط بارش باران یا سایر نزولات آسمانی، بلکه همه‌ی امور تحت قوانینی است که انسان به وسیله‌ی رشد علمی به برخی از قوانین طبیعی آن دست یافته است و از بسیاری قوانین طبیعی و غیرطبیعی دیگر نیز هنوز بی‌اطلاع و غافل است.

قحطی، خشک‌سالی، زلزله، سیل و سایر اموری که آن را حوادث طبیعی و یا در صورت ضرر رساندن بلای طبیعی می‌خوانیم و همچنین: فقر، بیماری، بدهکاری، گرفتاری و ... نیز مانند حوادث طبیعی، محکوم قوانین «علی» (علت و معلول) و نیز تأثیر و تأثر هستند. پس، اگر تأثیر دعا در تغییر یکی از قوانین مؤثر نباشد، در تغییر مابقی نیز مؤثر نخواهد بود و اگر دعا، صدقه، نذر و ... می‌توانند در گشایش، سلامتی، بسط رزق و ... مؤثر باشند، در بارش باران نیز می‌توانند مؤثر باشند.

باید دقت شود که اولاً ما به همه‌ی قوانین و علت‌های بارش باران یا ... واقف نیستیم، لذا اگر در زمان خشک‌سالی به سبب نماز و دعا بارانی ببارد، گمان می‌کنیم که لابد قوانین تغییر یافته است؟! در حالی که چنین نیست، قوانین خلقت تغییر نمی‌یابد، بلکه علل دیگری [مثل وزش باد، آوردن ابرهای باردار و ... که همه در اختیار خداست] جایگزین علل خشک‌سالی می‌گردد و طبق همان قوانین خلقت باران می‌باشد. لذا همچنان که کفر و معصیت می‌تواند علل برکت را از بین برده و اسباب قحطی، خشک‌سالی، گرفتاری، بیماری و ... را فراهم نماید، دعا و نماز و توبه و ... نیز می‌تواند علل سوء را از میان بردارد. وگرنه حتی توبه نیز اثری نداشت.

بی تردید اگر دعا (البته نه لب زدن و ورد خواندن، بلکه واقعاً از خدا خواستن) در تغییر شرایط مادی و معنوی، روحی و طبیعی و ... مؤثر نبود، حق تعالی امر به دعا برای خواسته‌ها و امیدها و یا ترس از نگرانی‌ها و ناخوشایندی‌ها نمی‌نمود و وعده‌ی استجاب را نیز نمی‌داد. و حال آن که فرمود:

«وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ» (الأعراف، ۵۶)

ترجمه: و در زمین پس از اصلاح آن فساد نیانگیزید و او را از روی بیم و امید بخوانید چون رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

«وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر، ۶۰)

ترجمه: پروردگارتان این دعوت را کرد که مرا بخوانید تا استجاب کنم به درستی کسانی که از عبادت من استکبار می‌ورزند به زودی با کمال ذلت داخل جهنم خواهند شد.

دقت شود که نفی دعا و تأثیر آن در تغییر عوامل، علت‌ها و شرایط، به مثابه‌ی طبیعت‌گرایی و بالتبع جبرگرایی خواهد بود و موجب نومیدی و بی‌توکل‌ی انسان نیز می‌گردد.

سوال ۹: چگونه ساعتی تفکر از هفتاد سال عبادت بالاتر است و به چیز باید فکر کرد؟ (۱۲ خرداد ۱۳۹۱)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

خوب است ابتدا به معنای «عبادت» فکر کنیم. عبادت به مفهوم نماز، روزه، حج ... یا سایر اعمال نیست، بلکه اینها همه از مصادیق عبادت معبودی چون «رب العالمین» می باشد.

عبادت یعنی «بندگی» و بندگی نیز «وابستگی صرف» یا نهایت وابستگی است. لذا هر انسانی از آن جهت که ناقص است، نیازمند و عاشق کمال نیز هست. پس، حرکت و تلاش می کند تا به کمال نزدیک و نزدیک تر گردد. و کمال نیز حدود و ثغوری ندارد و محدود نیست و الله جلّ جلاله هستی و کمال محض است. به این تلاش برای قرب معبود می گویند: «عبادت». خواه هدف «الله جلّ جلاله» باشد یا خدایی ناکرده، غیر او.

الف - اگرچه معبود حقیقی و واقعی یکی است، اما انسانها گاه مصادیقی از مخلوقات مانند: «بت، حیوانات، علم، شهوات، هوای نفس و ...» را معبود می گیرند و به عبادت آن مشغول می شوند.

بدیهی است هر معبودی، عبادت خاص خود را دارد. چرا که رسیدن به هر هدفی به عنوان کمال، راه ویژه ای دارد. مثلاً اگر معبود کسی «شهوت جنسی» اش شد، عبادت چنین معبودی فقط تلاش برای ارضای غرایز است و اگر معبود کسی ثروت یا قدرت شد، عبادتش نیز همان تلاش برای کسب ثروت و قدرت می باشد.

اما اگر معبود کسی، الله جلّ جلاله بود، عبادت او، شناخت، تسلیم و اطاعت خواهد بود. و به طور کلی رهایی از شرک و رسیدن توحید همه مبتنی بر «تفکر» است. و اساساً این «تفکر» است که مانع از اتخاذ معبودهای کاذب و معرفت و عبادت معبود واقعی می گردد.

بدن انسان حرکاتی دارد که مبین نیازها و خواست های اوست - زبان انسان نیز حرکاتی داشته و درون را در غالب کلمه و جمله آشکار می سازد، اما هر دو باید بر اساس «تفکر» عمل کنند. و این روح است که وابستگی پیدا می کند و بدن و زبان را به دنبال می کشد، و روح نیز به وسیله تفکر هدف گذاری می نماید. لذا عبادت فکری، بسیار والاتر و زیربنایی تر از عبادت بدنی یا زبانی خواهد بود، چرا که عبادت روح است.

خداوند متعال در آیات قرآن کریم، با آوردن مثالها یا شواهدی از عالم خلقت یا تاریخ و سرنوشت اقوام و یا دلایل و براهین دیگر در زمینه های متفاوت، تأکید بسیاری بر «تفکر» نموده است. مثلاً می فرماید: به بارش باران، رویش گیاهان و فواید آنها از یک سو، و خشک و لم یزرع شدن همان زمین حاصلخیز از سوی دیگر نگاه کنید و نتیجه بگیرید که حیات فانی نیز همین طور است و پس از نعمت های دنیایی، یک آن، وقت حساب و کتاب و یا خدایی ناکرده عذاب می رسد. و سپس می فرماید: ما آیات خود را این چنین برای اهل «تفکر» تشریح می کنیم (یونس، ۲۴) - یا می فرماید: چگونگی قرار گرفتن کوه ها، رودها یا جفت بودن گیاهان و ... (نظام خلقت) نشانه های روشنی برای اهل تفکر است (الرعد، ۳) - یا فرستادن انبیا و کتب و هدایت تشریحی - مراحل زندگی و مرگ و ...، همه نشانه های هدایت کننده ای برای اهل تفکر می شمارد. دقت شود که حتی دستیابی به علوم تجربی نیز نتیجه «تفکر» در صنع خداوند متعال است.

اسلام دین عقل، فکر، شعور، تدبیر و تذکر است. اصول دین در اسلام «تحقیقی» است نه تقلیدی و ارزش معرفت (شناخت) بالاترین ارزشها است و عمل با فکر، چه عبادت متعارف باشد و چه تلاش برای معیشت و زندگی روزمره، ارزش والاتری از عمل بدون فکر، از روی عادت، از روی جهالت، از روی تعصب، از روی خواهش های نفسانی و ... دارد.

ب - خوب است انسانی که در این عالم گسترده و جهان پهنای زندگی می کند، به «صنع» خدا و چگونگی آفرینش فکر کند - خوب است به مبدأ و معاد خود فکر کند - امیرالمؤمنین (ع) بدین مضمون فرمود که خدا رحمت کند کسی را که فهمید از کجا آمده در کجا هست و به کجا می رود؟ خوب انسان به اهداف خرد و کلان خود در هر کاری و روش رسیدن به آنها فکر کند - به چگونگی تعامل با دیگران فکر کند - به علل گرفتاری ها، شکست ها، ناهنجاری های فردی و اجتماعی اش و چگونگی رفع آنها فکر کند - به دوست شناسی

و دشمن‌شناسی (تولی و تبری) فکر کند و ...، اینها همه عباداتی است که ارزش یک ساعت آن بیش از یک‌سال، هفتاد سال و یا یک عمر است، چرا که تعیین‌کننده، جهت‌دهنده و سازنده‌ی شخصیت فردی و اجتماعی بشر است. و البته تردیدی نیست که وقتی سایر عبادات متعارف چون نماز، روزه، امر به معروف و نهی از منکر و ... نیز با «تفکر» انجام پذیرد، والاترین ارزش و اثر را دارد.

ج - چند حدیث در ارزش و آثار تفکر:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ.» (بخارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۶)

رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: ساعتی اندیشه کردن بهتر از يك سال عبادت است. (در احادیث دیگر تا هفتاد سال نیز بیان شده است).

«قال الامام علي عليه السلام: لا عِبَادَةَ كَالْتَّفَكُّرِ فِي صَنْعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.» (امالی طوسی، ص ۱۴۶)

امام علی (علیه‌السلام) فرمود: هیچ عبادتی مانند اندیشیدن در صنع (خلق) خدای عزوجل نیست.

«قال الامام علي عليه السلام: تَمْيِيزُ الْبَاقِي مِنَ الْفَانِي مِنَ أَشْرَفِ النَّظَرِ.» (غررالحکم، ج ۴۴۹۴)

امام علی (علیه‌السلام) فرمود: تمییز دادن و تشخیص امور ماندنی از امور فانی و رفتنی، از برترین اندیشه‌هاست.

«قال الامام علي عليه السلام: أَلْفِكْرُ فِي الْعَوَاقِبِ يُنْجِي مِنَ الْمَعَاظِبِ.» (غررالحکم، ج ۱۴۶۰)

امام علی (علیه‌السلام) فرمود: اندیشه در عواقب امور (انسان را) از افتادن در مهلکه‌ها نجات می‌دهد.

«قال الامام المجتبی عليه السلام: أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِدَامَةِ التَّفَكُّرِ، فَإِنَّ التَّفَكُّرَ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَ أُمُّهُ.»

(مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۲)

امام حسن (علیه‌السلام) فرمود: شما را به تقوای الهی و اندیشیدن مدام سفارش می‌کنم، زیرا که اندیشیدن پدر و مادر همه‌ی خوبیهاست.

«قال الامام الكاظم عليه السلام: ... إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا وَ دَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِيلُ التَّقْوَى الصَّمْتُ وَ لِكُلِّ

شَيْءٍ مَطِيَّةٌ وَ مَطِيَّةُ الْعَقْلِ التَّوَاضُعُ ...» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵)

امام کاظم (علیه‌السلام) فرمود: ... برای هر چیزی دلیل (و نشانه‌ای) وجود دارد و دلیل عقل تفکر است و دلیل تفکر سکوت است و برای هر چیزی مرکبی است و مرکب عقل تواضع است.

سوال ۱۰: گفته‌اند: قرار دادن واژه «غذا» که به معنای بول شتر است برای خوراک، و نیز پارس برای واق و سگ، نفر برای شمارش شتر، و از آتش دانستن ابلیس، همگی از دشمنی اعراب علیه ایرانی‌ها و برای تحقیر بوده است؟ (۱۸ خرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در هر حال برای دشمنی با اسلام به هر حيله‌ای متوسل می‌شوند. وقتی سعی می‌کنند دین را قومی و قبیله‌ای نشان دهند و قومیت را بر دین خدا ارجح شمرند و بر همین مبنا تلاش می‌کنند تا اسلام را عربی نشان دهند [گویی حضرات موسی و مسیح علیهماالسلام امریکایی یا اروپایی بوده‌اند که این همه پیرو در آن دیار دارند]، وقتی سعی می‌کنند پس از القای عربی بودن دین اسلام، حس ملی‌گرایی را بر خداگرایی غالب کرده و بغض ایرانیان را نسبت به اعراب تشدید کنند تا بغضشان نسبت به اسلام تحریک شود و ... این واژه‌شناسی‌های غلط و سخیف نیز رواج می‌یابد.

گفتن کلمه‌ی پارس به جای واق و سگ:

فارس‌ها، به صدا کردن سگ، واق و سگ هم نمی‌گویند، چرا که «واق» یک کلمه‌ی عربی و از واژگان قرآنی به نام «نگهدارنده» است. بلکه عوعوُ سگ می‌گویند. پس معلوم می‌شود که القاکنندگان این شبهه، فارسی هم نمی‌دانند و فقط قصد ضدتبلیغ دارند.

نمی‌شود که هم «غذا»ی عربی را آنها جایگزین کرده باشند و هم «پارس» فارسی را. در حالی که در زبان عربی اصلاً لفظ «پ» وجود ندارد، به همین دلیل قوم پارس را نیز «پارس» می‌گویند و اصلاً القا نکرده‌اند که به صدای سگ، «پارس کردن» گفته شود.

بله، چنانچه در لغت‌نامه‌ی دهخدا نیز آمده، در زبان پارسی قدیم که در کتیبه‌های هخامنشیان نیز دیده می‌شود، «پارسه» نام یکی از اقوام مقیم در جنوب ایران آن زمان بوده است و محل اقامتشان نیز «پارس» نامیده شده است.

اما این واژه، به معنای «خبر» یا خبر کردن هم آمده است [و یا بعدها این معنا را نیز به خود گرفته است]. پس اگر به صدای «وعوعو»ی سگ، پارس کردن گفته‌اند، به خاطر خبر دادن آنان از خطر، به هنگام نگهبانی از محدوده و یا گله بوده است. و اگر واق و سگ هم گویند، به معنای همان نگهداشتن از خطر بوده است. اگر گفته می‌شود که «سگ پارس می‌کند»، یعنی سگ خبر می‌دهد، نه این که نام صدای سگ، پارس باشد. خوب، اگر به خاطر لجاجت با اسلام می‌خواهند با یک زبان دیگر مثل عربی دشمنی کنند، دست کم لازم است فارسی عزیز خودمان را خوب بخوانند و بدانند.

واژه‌ی غذا برای خوراک:

گاهی در تکلم‌ها و گویش‌ها، صداها به غلط بیان شده و مصطلح می‌گردد. مثل این که به بهبود بیماری می‌گوییم «شفا»، در هر حالی «شفا» صحیح است و «شفا» یعنی مرگ. پس اگر با گویش مصطلح به کسی گفتیم که خدا شفایت دهد، منظورمان این نیست که خداوند مرگت دهد. و یا به کسی که او را به کار گرفته‌ایم «مُسْتَحْدِم» می‌گوییم، در حالی که معنای «مُسْتَحْدِم» آن کسی است که به کار می‌گیرد یعنی کارفرما. و به کارگرفته شده را «مُسْتَحْدَم» می‌گویند.

واژه‌ی غذا نیز از همین دسته است. واژه‌ای که در زبان عربی به معنای خوراک می‌باشد «غِذاء» بر وزن «فِعال» و همگون با «نِساء» است، که جمع آن «اغذیه» و عمل به آن «تغذیه» گفته می‌شود. چنانچه در معروف‌ترین کتاب لغت غرب به نام «المنجد» و نیز «فرهنگ جامع عربی به فارسی» نیز به همین معنا [غِذاء - اَعْذِيَّة: خورش، طعام، پرورش] آمده است.

پس اگر ما در گویش مصطلح خود به جای کسره، از فتحه استفاده کرده‌ایم و همزه‌ی آخرش را نیز انداخته‌ایم و به جای «غِذاء»، «عَذا» می‌گوییم، ربطی به عرب‌ها و دشمنی‌شان با پارس‌ها ندارد.

واژه‌ی نفر برای شمارش شتر:

نفر نیز یک واژه‌ی عربی است که به معنای «دسته» برای شمارش به کار می‌رود. چنانچه در قرآن کریم هم برای شمارش انسان به کار رفته است و هم برای شمارش جن. پس یک واژه‌ی فارسی برای شمارش شتر نبوده که اگر برای شمارش انسان به کار رفت، بگوییم خواسته‌اند ما را خوار کنند. و اگر چنین باشد، عکس آن صادق است، یعنی باید بگوییم که ما برای اهانت، واحد شمارش انسان در عربی را در فارسی برای شمارش شترانمان به کار می‌بریم، مضاف بر این که برای واحد شمارش «دندان» - چه دندان انسان باشد یا حیوان - نیز همان «نفر» را به کار می‌بریم.

حال مجبور نیستیم از واژه‌ی عربی «نفر» استفاده کنیم. اگر از واژه‌هایی چون «عدد» استفاده کنیم، آن نیز عربی است. بهتر است بگوییم «دانه». مثل ۵ دانه پرتقال یا ۱۰ دانه انسان یا ۲۰ دانه شتر یا هر چیز دیگری، که باز واحد شمارش‌ها یکی می‌شود. آیا بعد نمی‌گویند که «دانه» به بذر گیاه گفته می‌شود و خواستند ما را تحقیر کنند و آن را واحد شمارش انسان کردند؟! یا چرا برای شمارش شتر، الاغ و انسان واژه‌ی مشترک «دانه» را استفاده کرده‌اند؟!

گفته‌اند ابلیس از جنس آتش است تا بگویند ایرانی‌ها هر چه از جنس شیطان است را مقدس می‌دارند؟! خداوند متعال فرمود گروهی از موجودات را که به آنها «ملائک» اطلاق می‌گردد، از نور آفریدم، گروهی دیگر را که به آنان جن اطلاق می‌گردد را از آتش آفریدم و روح انسان را از امر خود به او دمیدم و بدنش را که حیوانی است، مانند سایر حیوانات از خاک و آب (گل) آفریدم.

بعد فرمود: ابلیس از گروه جنیان است. یعنی گمان نکنید که از جنس ملائک یا انسان‌ها بوده است. حال این چه ربطی به آنچه شبیه می‌کنند دارد؟ مگر هر جنی، شیطان است؟

گروهی از پارسیان قدیم، همان موقعی که آتش را مقدس می‌دانستند نیز با ابلیس و سایر شیاطین دشمنی داشتند. مضافاً بر این که در میان جنیان که از آتش خلق شده‌اند، مؤمنین بسیاری وجود دارد و در میان انسان‌ها نیز شیاطین بسیاری وجود دارد و قرآن کریم به وجود شیاطین «جن و انس» تصریح می‌نماید. پس بگوییم که اسلام برای این برخی از انسان‌ها را شیطان یا حتی حیوان و بلکه پست‌تر از آن نامیده است که به ایرانی‌ها که از قدیم برای انسان حرمتی قائل می‌شدند، اهانت کند؟! آخر از این بافته‌های سخیف، به جز دشمنی آشکار و جاهلانه، می‌شود هدف و پیام دیگری فرض نمود؟

متفرقه - معانی در زبان‌های دیگر:

*- ترکیه‌ای‌ها که اکثریتشان مسلمان هستند، در زبان رایج خودشان به وضو، «آب دست» می‌گویند. در حالی که حتی معنای آن را در فارسی نمی‌دانند و در ترکی نیز کلمات «دست» و «آب» وجود ندارد که بگوییم لابد این کلمات در آن زبان معنای دیگری دارد. معلوم است که این واژه‌ها را مستقیم از فارسی زبانان گرفته‌اند. در حالی که ما «دست به آب» رفتن را به معنا و منظور دیگری استعمال می‌کنیم. حال آیا رواست که آنها بگویند: لابد ایرانی‌ها با ترک‌ها دشمنی داشتند و این کلمه را به جای «وضو» به آنان القا کرده‌اند؟!

*- یا در زبان ایتالیایی، نام آلت مرد به فارسی را روی محصولات لبنی خود گذاشته‌اند. حال ایتالیایی‌ها بگویند: لابد ایرانیان باستان (پارسیان) در جنگ‌های پیاپی با روم، مخصوصاً این واژه را به معنای دیگری به آنها القا کرده‌اند تا برای محصولات لبنی و خوراکی خود به کار برند؟!

*- در زبان و گویش فارسی زیبا و شیرین خودمان، به جنس ماده‌ی نوع بشر «زن» می‌گوییم، در حالی که معنای این واژه، فعل امر به زدن است. حال می‌توان گفت که لابد ایرانی‌ها از ابتدا زن‌ها را کتک‌خور و اساساً موجودی برای زدن می‌دانستند؟!

*- آیا درست است که به گویم «کود» در فارسی به پهن حیوان گفته می‌شود و لفظ «ک» در انتهای کلمه نیز به معنای کوچک کردن است، پس منظور از «کودک»، کود کوچک می‌باشد و این را [معلوم نیست کدام دشمنان] برای اهانت به ما القا کرده‌اند؟! چون عربی هم نیست که گردن اعراب یا اسلام بیاندازیم.

پس، این نوع تجزیه و ترکیب‌ها و نتایج من درآوردی از آنها (که در هر زبانی ممکن است)، فقط به خاطر دشمنی با ایرانی‌ها و به ویژه ملت مسلمان ایران صورت می‌گیرد و هیچ قصدی به جز تحریک و ایجاد بغض نسبت به قرآن کریم وجود ندارد.

سوال ۱۱: دلیل این که می گویند طرفدار هر کسی باشی با او محشور می شوی چیست؟ (۲۳ خرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

دلیل روشن، همان حکمت و عدالت و نظم در آفرینش است. انسان دنبال هر چیزی برود، به همان می رسد.

انسان فطرتاً عاشق [کمال] است و تنها انگیزه‌ی حرکت نیز همان عشق است. معرفت (شناخت) و علم می توانند چراغ راه باشند، اما هیچ گاه عامل و انگیزه‌ی حرکت نیستند. انسان هر کاری که می کند، از روی محبت است و چون دوست دارد انجام می دهد. لذا اغلب کارهای خلافی که انجام می دهد، خود به ضرر و زیان آن واقف است، اما چون به آن علاقه و محبت دارد، انجام می دهد.

خداوند متعال در قرآن کریم آیات بسیاری برای روشننگری عقل و نیز رشد علمی بیان نموده و مکرر تأکید به تعقل، تفکر و تدبیر نموده است، اما اینها همه برای روشن کردن راه است، لذا وقتی می خواهد دستور حرکت دهد، به عامل «محبت» استناد نموده و می فرماید که به بندگانم بگو اگر خدا را دوست دارید، مرا تبعیت کنید. تبعیت، دنباله روی و حرکت است.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید، پس از من تبعیت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خداوند بخشنده و مهربان است.

پس، انسان از آن جهت که نیازمند و عاشق کمال است، ابتدا کمال مطلوب را هدف می گیرد، سپس به آن محبت می اندازد و این محبت سبب حرکتش به سوی محبوب می گردد. و در طی طریق سعی می کند تا بیشتر و بیشتر رنگ و بوی محبوب را به خود بگیرد تا به بتواند به او نزدیک تر گردد. خواه محبوب نهایی و معشوق او «الله» باشد و یا غیر از او.

محبوبها که همان اهداف هستند، گاه در راستای یکدیگر قرار می گیرند. به عنوان مثال انسان دبستان، دبیرستان، دانشگاه و کتاب را دوست دارد برای رسیدن به علم، و یا پول را دوست دارد برای رسیدن به رفاه. و همین طور رسول خدا (ص)، قرآن، اهل بیت (ع)، اسلام، نماز و سایر اوامر الهی را دوست دارد برای قرب به الله جل جلاله. و همین طور است اگر دل به دنیا و مظاهرش بسته باشد و هدفی جز دنیا و زندگی حیوانی نداشته باشد.

آخرت بازتاب، نتیجه‌ی این دنیا است. پس اگر آدمی در دنیا محبوبی داشته باشد و به دنبال او برود و دائم به یاد او و با او باشد و به رنگ و بوی او درآید و هدفی جز رسیدن به او نداشته باشد، در آخرت نیز با او محشور می گردد. لذا فرمود: در قیامت هر انسانی را با «امامش»، یعنی آن کسی که پیرواش را می کرده فرا می خوانیم و بالتبع هر کسی همان جایی می رود که محبوب و امامش می رود و چون در دنیا تابع او بود، در آخرت نیز تابع او خواهد بود.

«یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم و لا یظلمون فتیلا و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سییلا» (الاسراء، ۷۱)

ترجمه: روزی که ما تمام افراد بشر را توسط امامهای خودشان خواهیم خواند، کسانی که نامه‌ی عمل به دست راست آنان داده شود، کتاب و نامه‌ی عمل خود را می خوانند، و می دانند که به اندازه‌ی آن خط کوچک که روی درز و شق هسته‌ی خرما قرار دارد، به آنها ظلم ننموده ایم، و اما کسانی که در این دنیا چشم دل خود را کور نموده اند آنان در آخرت کور و راه آنان گم خواهد بود.

از این رو، هر کس، هر شخص یا چیزی را دوست داشته باشد، با او محشور می گردد. چرا که در دنیا نیز به سراغ او رفته و تابع او گردیده و فکر، ذهن، عقل و قلبش با او (محبوب) محشور بوده است.

سوال ۱۲: قضا و قدر و تفاوتشان چیست؟ آیا با اختیار منافات دارد یا خیر؟ گاهی که به هر دری می‌زنیم نتیجه نمی‌گیریم چیست؟ (۳۰ خرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

«قدر» به معنای اندازه است و «تقدیر» یعنی اندازه‌گیری. اگر اندازه‌ها، اعم از ابعاد یا آثار و یا ارزش هر چیزی (مادی یا معنوی) معین نباشد، نه تنها هیچ نظامی در عالم خلقت برقرار نخواهد شد، هیچ علمی کشف و قابل بهره‌برداری نخواهد شد... بلکه اساساً خلقت عبث بوده و حادث نمی‌گردد. لذا خداوند علیم و حکیم فرمود که ابتدا هر چیزی را بر اساس اندازه‌هایش خلق نمود و سپس آن را هدایت کرد. چرا که هدایت مستلزم برخوردار بودن از اندازه‌های معین است:

«الَّذِي خَلَقَ فَسُوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (الأعلى، ۲ و ۳)

ترجمه: پروردگاری که اجزای عالم را [از عدم] به وجود آورد و هر يك را در جایی قرار داد که باید قرار می‌داد * و پروردگاری که هر چیزی را دارای حدود و اندازه‌ای کرد، (به طوری که برای رسیدنش به هدف نهایی از خلقتش مجز باشد) سپس هدایتش نمود.

بدیهی است این «قدر» است که سبب پیدایش نظامی معین و قابل شناخت و تعریف و بالتبع نیز سبب پیدایش علت و معلول‌ها یا تأثیر و تأثرهای منطقی می‌گردد.

اما «قضا» یعنی حکم، قطعیت و حتمیت. به عنوان مثالی طبیعی (فیزیکی): اندازه‌های حرارتی آتش مشخص و معلوم است. اندازه‌های آب نیز معین است. بر اساس این اندازه‌ها (قدر)، آب در حرارت صد درجه به نقطه‌ی جوش می‌رسد و بخار می‌شود. پس اگر کسی آب را روی حرارت قرار داد، «قضا» یعنی حکم و حتمیت این است که آن آب به نقطه‌ی جوش رسیده و بخار شود. اما اختیار این که این کار را بکند یا نکند، با خودش است.

الف - بر اساس «قدر» یا همان اندازه‌ها، معلوم می‌شود که هیچ چیزی خودبه‌خود به وجود نمی‌آید و هیچ کاری نیز بی‌ارتباط با قبل و بعد و به صورت اتفاقی صورت نمی‌پذیرد. بلکه بر اساس اندازه‌ها، (تقدیرها)، علل و اسباب حادثه یا کاری فراهم می‌آید، چه امور اجباری و چه اختیاری، و سپس آن حادثه رخ می‌دهد.

ب - قضا و قدر الهی (اندازه‌ها و حتمیت‌ها) در خلقت انسان بر اساس مشیت الهی، بر این تعلق گرفته است که آدمی در بسیاری از امور خودش، دارای اختیار، اراده و انتخاب باشد و به همین دلیل امکانات و شرایط لازم مثل: عقل، منطق و ملزومات آن چون ذهن، خیال، تصور، تصدیق، تفکر، اراده ... و همچنین شناخت‌های فطری و نیز وحی و تبیین عالم هستی و چه باید کرده‌ها و چه نباید کرده‌ها به او اعطا و بیان گردیده است.

اما این «اختیار و انتخاب» به همه‌ی امور مربوط به خودش و جهان تعلق نمی‌گیرد. مثل این که به دنیا آمدنش دست خودش نیست و در مرگ نیز بخشی اختیار دارد (مثل این که سالم زندگی کند و طول عمر یابد و یا آن که خودکشی نماید) و بخشی اختیار ندارد. (مثل این که در هر حال از دنیا خواهد رفت). لذا فرمود: «نه جبر کامل است و نه اختیار کامل، بلکه امری بین این دو است».

ج - این که گاه انسان به هر دری می‌زند نمی‌شود، به هر دو عامل جبر و اختیار بستگی دارد. و این که آدمی خطاها، شکست‌ها، نرسیدن‌ها ... یا حوادث نامطلوب را به گردن خدا می‌اندازد، بیشتر به جهل او نسبت به خدا و نیز اندازه‌های «قدرهای» قبلی، فعلی و آتی او از یک سو و تنبلی و از خود راضی بودن وی از سوی دیگر برمی‌گردد. نمی‌خواهد قبول کند که عیب و ایراد از خودش بوده و در ضمن می‌خواهد خطا را توجیه نماید، لذا می‌گوید: قسمت چنین بود و یا می‌گوید لابد خدا نخواست. در حالی که باید بداند خداوند هستی و خیر محض است و از او بد و شر صادر نمی‌گردد و هر فساد (تباهی) که روی زمین است، به دست انسان ایجاد شده است:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ يَمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم، ۴۱)

ترجمه: فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده، خدا می‌خواهد نتیجه‌ی بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشاند شاید (به سوی حق) بازگردند.

این انسان است که مثلاً درخت‌ها را قطع می‌کند، جنگل و فضای سبز را از بین می‌برد، گازهای گلخانه‌ای ایجاد می‌کند ... و بعد می‌گوید: خدا خواست که هوا گرم شود، باران نیارد و قحطی بیاید.

به عنوان مثالی دیگر: هیچ کس دوست ندارد که فرزندش معلول، کور، عقب مانده و یا بیمار به دنیا آید. اما قبل از ازدواج، قبل از انعقاد نطفه، پس از انعقاد و در دوران بارداری، اصول لازم را رعایت نمی‌کند، مثلاً تغذیه‌ی ناسالم، عصبیت، مصرف نوشیدنی الکلی یا مواد مخدر یا حتی حلال‌های مضر، سفر و حرکت مضر و ... انجام می‌دهد. لذا علت‌های متفاوتی برای ناقص یا بیمار به دنیا آمدن نوزاد فراهم می‌شود، اما پس از مشاهده‌ی نتیجه‌ی اهمال‌های خودش می‌گوید: خواست خدا این بود که چنین شود و یا خدا نخواست که ما بچه‌ی سالم داشته باشیم و بعد هم توجیه می‌کند که لابد خیر در این بود! بله، البته که بدون خواست خدا هیچ فعلی صورت نمی‌گیرد، اما خواست خدا، همین قرار دادن اندازه‌ها و بالتبع علت و معلول‌ها، تأثیر و تأثرها بوده است و انسان را تعلیم داده و سپس برای انتخاب راه آزاد و مختار قرار داده است.

یک حکایت روشن کننده:

روزی یکی از کفار به ظاهر مسلمان شده، ولی ناباور یا به اصطلاحی دیگر «منافق»، تصمیم گرفت که با حضرت رسول الله (ص) مواجه کند. دوستانش از او پرسیدند: تا به حال کسی موفق نشده است، تو می‌خواهی چه کنی؟ او حبه‌ی خرمايي در دست گرفت و گفت: از او می‌پرسم که آیا این خرما قسمت من هست یا نه؟ اگر گفت: آری. آن را زمین انداخته و زیر پا له می‌کنم و اگر گفت نه، آن را می‌خورم. خلاصه همه خوشحال نزد ایشان رفتند و او پرسید:

یا رسول الله (ص) آیا این خرما قسمت من هست یا نه؟ ایشان فرمودند: اگر بخوری بله، و اگر نخوری نه.

خوب در این جمله‌ی کوتاه معانی بسیاری وجود دارد و از جمله آن که: بسیاری از قسمت‌ها را خودت تعیین می‌کنی. و بسیاری از قضاها حتمی، به خاطر مقدراتی است که خودمان فراهم ساخته‌ایم.

د - گاه انسان حاجت خوب و حتی لازمی از خدا می‌خواهد که هیچ یک از علل مقدماتی آن مقدر و فراهم نگردیده است و یا آن که شرایط لازم برای حفظ ماندن پس از تحقق حاجت را ندارد، اما غافل از اینها در تعجب می‌ماند که چرا حاجتم مستجاب نگردید؟

و گاهی مقدرات و قضاها حتمی دیگری در کار است که انسان از آنها غافل است. حضرت علی (ع) فرمودند: خدای را شناختم به دگرگون شدن اراده‌ها و بر هم خوردن تصمیمات. چون کارها بر وفق مراد من نشد، دانستم امور را رشته به دست دیگری است.

سوال ۱۳: این که گفته می‌شود خداوند ارحم الراحمین است و انسان هر گناهی که داشته باشد و حتی اگر ادامه دهد، باید امید به بخشش داشته باشد چیست؟ لطفاً ساده توضیح دهید. (۳۱ خرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این مقوله دو بحث مهم وجود دارد. اول: ارحم الراحمین بودن خدا و بخشش گناهان. دوم: امید به بخشش. در مورد رحمت بی کران الهی آیات بسیاری وجود دارد. چرا که خداوند کریم، بندگان خود را دوست دارد که خلق کرده است. منتظر نیست که گناه کنند تا عقاب نماید، بلکه انتظار دارد که با توجه به عقل، وحی، فطرت، کتاب و راهنما، گناه نکنند و اگر کردند، سریع برگردند. چرا که گناه یعنی خروج از مسیر، و بالتبع نرسیدن به کمال و سقوط. پس خدا دوست دارد که بنده‌اش به فلاح برسد.

اما در یک آیه به هر دو مورد «بخشش بی‌کران [حتی همه‌ی گناهان] و امید» تصریح نموده و می‌فرماید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگانم که بر نفس خود ستم و اسراف کردید از رحمت خدا نومید مشوید که خدا تمامی گناهان را می‌آمرزد، زیرا او آمرزنده‌ی رحیم است.

پس از «شرک»، یأس از رحمت الهی است که هیچ بخششی ندارد. چرا که اساساً کسی که مغلوب شیطان شده و از رحمت الهی مأیوس گردد، اولاً خدا را نشناخته و ثانیاً آمیدی به نجات ندارد و به خاطر همین ناامیدی قصد و تلاشی نیز در توبه و بازگشت نمی‌کند. لذا به غیر از شرک و ناامیدی یا یأس از رحمت الهی، هر گناهی قابل آمرزش است (البته نه حق الناس).

اما باید دقت شود که آمرزش برای کسی است که آمرزش را بخواهد. یعنی از گناه پشیمان شود، توبه کند (بازگردد) و سپس استغفار نماید (طلب بخشش نیز بنماید). نه این که هر کس هر کاری دلش خواست بکند و خدا هم می‌بخشد. اگر چنین بود که دیگر ارسال انبیاء و رهنمودها، بایدها و نبایدها و حتی سؤال و جواب، کیفر و پاداش و در نهایت بهشت و جهنم معنایی نداشت. نفرمود: «هر کاری دلتان خواست بکنید، من هم می‌بخشم». بلکه مضمون فرمایش این است که مبادا به خاطر کردارها و رفتارهای خطای گذشته‌ی خود، مغلوب القائنات شیطانی مبنی بر این که «دیگر کار تو از کار گذشته است و به هیچ وجه راه برگشتی نداری و حتماً معذب خواهی بود و ...» شوید و از رحمت واسعه‌ی من ناامید گردید. توبه کنید، استغفار کنید، من نیز غفور (بخشاینده) و رحمان و رحیم هستم.

اما این که کسی به گناه ادامه دهد نیز دو وجه دارد. یکی آن که از ابتدا گمان کرده باشد که «توبه و استغفار» فقط لفظ است و می‌تواند همین طور مدام گناه کرده و به گناه ادامه دهد و زیر لب نیز «استغفر الله و اتوب الیه» بگوید! بدیهی است چنین گناهکاری اصلاً پشیمان نشده، توبه نکرده و بازنگشته که مورد مغفرت نیز قرار گیرد، بلکه فقط خودش را مسخره کرده است.

اما یک وقت انسان خطایی مرتکب می‌شود و سپس متوجه خطا می‌گردد، پشیمان می‌شود، توبه می‌کند، باز می‌گردد و همت به اصلاح خطا می‌نماید، اما در طی راه، مجدد مرتکب گناه یا تکرار همان گناه می‌شود. لازم است که ناامید نشود، به رحمت واسعه‌ی خداوند کریم باور و امید داشته باشد و مجدد توبه کند، بازگردد و طلب مغفرت نماید. و اگر صد بار هم اتفاق افتاد، باز امید داشته باشد و بازگردد.

مگر انسان وقتی زمین می‌خورد، همان جا زمین گیر می‌شود؟! خیر. بلکه با امید بلند می‌شود، به اصطلاح کمی گرد و خاک را می‌تکاند و بحول و قوه‌ی الهی به راه ادامه می‌دهد.

توبه یعنی بازگشت. وقتی انسان هدفی دارد، ولی مسیر را اشتباه می‌رود، هر وقت فهمید که مسیر اشتباه است و بازگشت، دیگر بازگشته است و در مسیر صحیح افتاده است. اگر باز در طی مسیر از جاده‌ی خطایی رفت، لازم است که مجدد بازگردد و در مسیر درست حرکت کند.

و البته نباید بی‌احتیاطی کند و مراقب باشد که ناگهان به پرتگاه سقوط نکند و نوعی زمین نخورد که دیگر نتواند بلند شود و چه بسا مرگش برسد.

سوال ۱۴: چرا شیطان بتواند ما را ببیند و ما نتوانیم او را ببینیم و اینگونه بر ما مسلط می‌شود؟ (۴ تیر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هیچ چیزی که قابل دیدن نباشد، قابل شناختن نیز نمی‌باشد. پس اگر خداوند متعال امر و راهنمایی به شیطان‌شناسی (دشمن‌شناسی) فرمود، لابد شیطان هم قابل دیدن است. منتهی همه‌ی دیدنی‌ها به چشم مادی سر دیده نمی‌شود و هر دیدنی چشم خودش را می‌خواهد.

جهت آشنایی بیشتر با موضوع سؤال، لازم است به نکات ذیل توجه کامل گردد:

الف - انسان از دو بخش طبیعت (جسم) و نیز فراطبیعت (روح) آفریده شده است. جسم او از آب و خاک ممزوج شده (گل) خلق شده است، لذا کاملاً جنبه‌ی حیوانی دارد و روح او از عالم امر و نفخه‌ی الهی می‌باشد، لذا کاملاً ملکوتی است. هر دو بعد وجود انسان قابل دیدن و شناسایی است، منتهی هر کدام چشم خود را می‌خواهد و با چشم مادی محدود، نمی‌توان فراطبیعت را دید. همچنان که بسیاری از عناصر طبیعی نیز با چشم غیرمسلح دیده نمی‌شوند.

ب - بدن انسان از خیرها و شرهایی که می‌توانیم از آنها به دوستان و دشمنان تعبیر کنیم برخوردار می‌باشد. هر چه که مایه‌ی سلامتی، رشد، عافیت و امنیت بدن گردد، دوست یا خیر نامیده می‌شود و هر چه که موجب بیماری، کسالت، کهولت و اضمحلال بدن واقع شود، شر یا دشمن نامیده می‌شود. برخی از این دوستان به چشم سر دیده می‌شوند، مانند خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های سالم، لازم و مفید، برخی فقط با چشم مسلح دیده می‌شوند، مثل ویتامین‌ها. دشمنان بدن نیز برخی با چشم سر دیده می‌شوند، مثل جسم سختی که ممکن است به بدن اصابت کند، یا پرتگاهی که انسان ممکن است به آن سقوط کند و یا کپک و گندیدگی غذا، و برخی فقط با چشم مسلح دیده می‌شوند، مثل میکروب‌ها. و در هر دو حالت، حکم به خیر یا شر بودن را عقل صادر می‌کند نه چشم.

روح انسان نیز با عافیت و بیماری مواجه است. آن چه موجب عافیت، رشد و تعالی آن گردد، خیر و دوست و آنچه موجب بیماری، سقوط و هبوط آن گردد، شر و دشمن او تلقی می‌گردد. برخی از این عافیت‌ها، مثل علم، تواضع و کرم کاملاً مشهود است و برخی مثل اخلاص مخفی‌تر است. بیماری‌هایش نیز برخی آشکارتر می‌باشد، مانند حرص، بخل و حسد. و برخی مخفی‌تر می‌باشد، مثل درجات شرک. منتهی همه قابل دیدن با بصیرت و چشم عقل و قلب است.

ج - شیطان با بدن انسان که از خاک در آمده و در خاک مضمحل می‌گردد کاری ندارد، بلکه دشمن روح آدمیست که اصل جان اوست. از این رو، با چشم سر دیده نمی‌شود. جسمش دیده نمی‌شود، مانند بسیاری از عناصر طبیعی که دیده نمی‌شوند، و دشمنی‌اش نیز با چشم سر دیده نمی‌شود، از این رو که دوستی و دشمنی مادی نیستند و اختصاص به روح دارند نه به بدن.

اما از آن جهت که شیطان «عدو مبین» یعنی دشمن آشکار است، بسیار آشکارا قابل دیدن است، منتهی برای چشم عقل و قلبی که مستور نشده باشد.

د - شیطان فقط شخص ابلیس لعین نیست، بلکه هر موجودی که قصد دشمنی با انسان را داشته باشد، شیطان است. لذا هم ابلیس و دار و دسته‌ی او که از گروه جنیان هستند، برای انسان شیطانند و هم انسان‌هایی که با شیاطین مجالست و مفارقت داشته و هم سنخ آنها شده و با انسان و سعادت او دشمنند، شیطانند. لذا فرمود: «شیاطین انس و الجن». از این رو خداوند متعال هم شیطان را «عدو مبین - دشمن آشکار» خواند و هم کفار را دشمن آشکار معرفی نمود. «الکافرین كانوا لکم عدواً مبیناً - کافرین برای شما دشمن آشکار هستند. (النساء، ۱۰۱)» و چون هر دو دسته دشمن آشکار هستند، هر دو دسته نیز قابل رؤیت می‌باشند. منتهی با بصر و بصیرت نه با چشم مادی.

و - اگر خداوند متعال فرمود: «أنه یریکم هو و قبيله من حیث لا ترونهم»، یعنی اولاً با چشم سر نمی‌بینید، چون جسمشان از آتش است (مثل سایر گازهای نادیدنی) و با جسم ما کاری ندارد، ولی طینتشان

دشمنی با روح ماست. و نیت و طینت دیدنی نیست. و ثانیاً از جایی وارد می‌شوند که ما در وجود خود نسبت به آن غفلت داریم و چون توجه نمی‌کنیم، با چشم عقل و قلب نیز نمی‌بینیم. اما کسی که خود را و حقیقت خود را که عبد و احسن مخلوقات است می‌بیند، دشمنی‌های شیاطین را هم می‌بیند. اما انسانی که به خاطر فراموشی خدا از حقیقت خود غافل می‌شود، به خود و دیگران دروغ می‌گوید و به فساد و تبهکاری رو می‌کند، لذا فرمود فرودگاه و محل نزول این شیاطین، انسان‌های دروغگو و تبهکار هستند و به قلب سلیم راهی ندارند.

«هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ»

(الشعراء، ۲۲۱ تا ۲۲۳)

ترجمه: [ای پیامبر! بگو:]: آیا به شما خبر دهم که شیطان‌ها بر چه کسی فرود می‌آیند؟ بر هر دروغ‌پرداز گناه پیشه‌ای فرود می‌آیند. [به آنهایی] که [دزدانه] گوش فرامی‌دارند و بیشترشان دروغگویند.

پس اگر کسی متوجه حقیقت خود باشد، او و حیل‌هایش را می‌بیند و دفع می‌کند. و این چشم با تقوا مسلح می‌شود.

ه - در مقابل این دشمنان نادیدنی به چشم سر، دوستان نادیدنی به چشم سر نیز وجود دارند. چنانچه فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَىٰ أَنفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ» (فصلت، ۳۰ و ۳۱)

ترجمه: اما آنهایی که گفتند پروردگار ما الله است و بر گفته‌ی خود پافشاری و استواری هم کردند ملائکه بر آنان نازل گشته و می‌گویند نترسید و غم نخورید و به بهشت بشارت و خوشوقتی داشته باشید بهشتی که در دنیا همواره وعده‌اش را به شما می‌دادند * آری، ما بیم اولیای شما هم در دنیا و هم در آخرت و شما در بهشت هر چه دلتان بخواهد و بلکه هر چه طلب کنید در اختیار خواهید داشت.

و - پس همچنان که عناصر مادی به چشم سر قابل رؤیت و نیز دوستی و دشمنی آنها (فایده و ضررشان) به حکم عقل قابل شناسایی است، دوستان غیبی (ملائک، ایمان و اهل ایمان) و خیرشان و نیز دشمنی ابلیس و سایر شیاطین انس و جن، قابل رؤیت به چشم جان (عقل و قلب) و شرشان قابل شناسایی است. و آدمی در استقبال و پذیرش هر دو گروه مختار است. لذا ابلیس و سایر شیاطین بر کسانی که الله جل جلاله را رب و صاحب اختیار خود می‌دانند، ربنا الله می‌گویند و بر این اظهار خود استقامت نیز می‌نمایند، هیچ تسلطی ندارند و تسلط آنها فقط بر کسانی است که خودشان ولایت و سرپرستی آنها را می‌پذیرند.

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَنٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَنُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: که او را بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکل می‌کنند تسلط نیست * تسلط وی فقط بر کسانی است که دوستدار اویند و کسانی که به خدا شرك آورند.

سوال ۱۵: عده‌ای می‌گویند: چرا باید به زیارت برویم، در حالی که خدا همه جا هست؟ (۶ تیر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیا در این جهان پهناور کسی هست که در هر لحظه در پی زیارت محبوب خود، امیدوارانه در حرکت و جنب و جوش نباشد.

انگیزه‌ی اصلی دیدار و زیارت همیشه «محبت و عشق» است. محب عاشق به دیدار محبوب است. و همه‌ی حرکت‌های آدمی نیز به خاطر شوق رسیدن و لقا و نیز بر اساس محبت انجام می‌پذیرد. انگیزه و موتور هر حرکتی همان «محبت» است. لذا زیارت رفتن باید ندارد و هر کسی به زیارت محبوبش می‌شتابد.

عشق‌ها گاهی در طول هم هستند و هیچ منافات، تناقض یا رقابتی با یکدیگر ندارند. مثل کسی که چون کسب «علم» را دوست دارد، دبستان را برای رسیدن به دبیرستان و آن را برای رسیدن به دانشگاه و آن را برای رسیدن به درجه‌ی دکترا ... و همه را برای رسیدن به علم دوست دارد.

با توجه به مطلب مذکور، اینک به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف - معشوق حقیقی خداست، پس هر عبادتی از رعایت حلال و حرام در عمل گرفته تا مطالعه، دعا، ذکر، زیارت، نماز و ...، برای قرب و وصال او انجام می‌پذیرد.

ب - خداوند متعال همه جا هست، یعنی جایی از خدا خالی نیست. اما در عین حال، وجودش با آثارش شناخته می‌شود و جلال و جمالش با دیدن تجلیات و آثارش رؤیت می‌شود و کسی راه به ذات مقدس ندارد (چون محدود و قابل احاطه‌ی عینی یا علمی نیست).

ج - از این رو، معرفت خدا به شناخت اسمای حسنا و سایر نشانه‌های اوست - عبادت خدا به هدف قرار دادن و اطاعت اوامر اوست - تقرب به خدا، تقرب به اولیای او (با ایمان و عمل صالح و نه تنها تقرب بدنی) اوست و زیارت او نیز زیارت اولیای او و هر آن چیز است که او آن را محبوب شمرده است. لذا همان خدایی که همه جا هست، فرمود: مرا با اسمای حسنایم (نشانه‌های برترم) بخوانید، با اطاعت از رسولم از من اطاعت کنید، با انجام اوامرم مرا عبادت کنید، برای یاد من نماز به پا دارید، برای لقای من صله‌ی ارحام کرده و به دیدن مؤمنین بروید. لذا در حدیث آمده است که زیارت برادر دینی، زیارت الله است.

د - اگر انسان کسی یا چیزی را دوست داشته باشد، همه‌ی آثار و متعلقات او را هم دوست دارد و به همین دلیل مایل و مشتاق به دیدن آنها نیز می‌شود. چنان که محب، نامه، عکس، یاد و خاطره‌ی محبوب را هم دوست دارد و مایل به دیدن و زیارت آنها نیز هست.

مردم امروز به زیارت آثار باستانی نیز می‌روند. خوب چرا؟ آیا چند تخته سنگ شکسته در تخت جمشید یا پاسارگاد و ... با سایر سنگ‌های عالم فرق دارد؟ چرا قدیمی‌تر، سالم‌تر و زیباتر از اینها را در یونان و یا ایتالیا اینقدر دوست ندارند؟ چون متعلق به تاریخ کشورشان که دوستش دارند می‌باشد. آثار تاریخی محبوبشان است. حال هزینه کردن و صرف عمر برای زیارت چند تکه سنگ را جایز می‌دانند و نمی‌گویند که کشور که هست و تاریخش هم که مثبت است، پس چرا به دیدار چند تخته سنگ برویم؟ اما به زیارت اهل بیت^(ع) که می‌رسد، می‌گویند: خدا همه جا هست، چرا باید به زیارت برویم؟

عاشق آن خدایی که همه جا هست و جایی از او خالی نیست، همه‌ی مخلوقات خدا را که آثار او و متعلق به اوست را دوست دارد [از کافر و مشرک و منافق نیز بیزار است، چرا که با محبوبش دشمنی می‌ورزند] و در میان آثار محبوب، هر کدام بیشتر تجلی او باشند را بیشتر دوست دارد. لذا «انسان» را بیش از جامدات، گیاهان یا حیوانات دوست دارد و در میان انسان‌ها نیز انسان‌های کامل و کامل‌تر را بیشتر دوست دارد، چرا که هم بیشتر تجلی و یادآور معشوق و محبوب هستند و هم می‌دانند که معشوق نشانه‌های معرفت و عشقش را در اینها بیشتر تجلی داده است. از این رو، هر چه متعلق به آنها باشد، مثل اسم، یاد و ذکر،

سخن، دستخط، حرم و محبین او را دوست دارد و به خاطر همین عشق و نمایان نمودن آن، به زیارت هم می‌رود.

ه - البته توجه داشته باشیم که می‌خواهند با این القائات چنین اغوا کنند که: چون خدا غنی است، پس بندگی نمی‌خواهد - چون خدا مهربان است، عقابی ندارد و اطاعت نمی‌خواهد - چون خدا سمیع است و همه چیز را می‌شنود و از حال بندگان نیز آگاه است، پس نماز و دعا لازم نیست - چون خدا همه جا هست، توجه به قبله و ... لازم نیست - چون جایی از خدا خالی نیست، پس زیارت معنایی ندارد - چون خدا هادی است، پس دیگر قرآن و پیامبر و امام لازم نیست ...، و بدین ترتیب به اسم خدا، بندگان را از بندگی، عبادت، راز و نیاز، انضباط الهی، اطاعت و ابراز هر گونه عشق و محبت و ارتباطی در زبان یا عمل، بر طبق آنچه خودش فرموده است دور می‌کنند.

هدف اصلی از مخالفت با ذکر یا زیارت اهل بیت^(ع) به هر بهانه‌ای نیز دور کردن انسان از هر گونه وسیله‌ی کسب علم، معرفت، محبت و سایر فیوضات الهی می‌باشد تا پس از ایجاد انقطاع، او را به طرف خود (شیطان) بکشند.

پس از این انحراف، نه تنها دیگر هیچ گونه ذکر و زیارت مظاهر شیطانی را بد نمی‌شمرند، بلکه آن را نماد روشنفکری و رشد قلمداد نموده و بدین ترتیب «إله»های کاذب را جایگزین «إله»، معبود و معشوق حقیقی کرده و انسان را به بندگی خود می‌کشند.

خلاصه همه‌ی دعا، چنانچه در ابتدا بیان شد، بر سر محبوب، محبت و تقرب به او و ارتباط با اوست:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقرة، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم به جای خدا همتایانی (از بت‌ها، ستارگان، اجنه، انسان‌ها و ...) برمی‌گزینند که آنها را دوست می‌دارند مانند دوست داشتن خدا، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند شدت محبتشان به خداوند است (علاقی دیگرشان در طول عشق به اوست). و اگر کسانی که ستم کرده‌اند آن هنگام که عذاب (آخرت) را مشاهده می‌کنند ببینند که قدرت و نیرو همه از آن خداست و خدا سخت‌کیفر است (به شدت پشیمان خواهند شد).

سوال ۱۶: چرا در روایات ما ارزش زیارت بیشتر از حج است؟ مثل این که زیارت چند صد برابر حج صواب دارد یا اجر چند صد شهید دارد؟ آیا مبالغه‌ای صورت نگرفته است؟ یعنی ارزش خانه خدا این قدر کم است؟ (۱۷ تیر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از هر پاسخی دقت شود که «اهل بیت (علیهم‌السلام)» اهل حق، مخزن وحی، معدن علم الهی و هادی بشر هستند، لذا نه تنها هیچ‌گاه به مبالغه مطبلی نمی‌فرمایند، بلکه هیچ‌گاه به غیر از امر و حکم الهی را بیان نمی‌دارند. پس روایت اگر به لحاظ سند محکم باشد، حتماً صحیح و عین واقع است. آنها هستند که از جانب خدا به حکمت هر امری و ارزش آن واقفند و آن را برای هدایت و رشد به ما بیان می‌دارند.

در ثانی، دقت شود که «ارزش زیارت حج» با «ارزش خانه‌ی خدا» متفاوت است. و نکته‌ی دیگر آن که: مگر ارزش زیارت اهل بیت^(ع) چقدر کم فرض شده است که اگر بیان شد بیش از ارزش حج است، گفته شود: یعنی ارزش حج اینقدر کم است؟ خیر، ارزش زیارت خیلی بالا است.

اما در پاسخ سؤال به نکات ذیل توجه شود:

الف - وقتی سخن از ارزش، صواب (خیر و فایده) و ثواب (اجر) هر کاری سخن به میان می‌آید، منظور «نزد خداوند متعال» است. و ارزش، صواب و ثواب هر عبادتی نزد حق تعالی به میزان «معرفت و اخلاص» عابد بستگی دارد. لذا ارزش یک ضربت شمشیر امیرالمؤمنین^(ع) در جنگ حنین، از عبادت ثقلین (جن و انس) افزونتر بیان می‌شود. و چه بسا افرادی صدها بار به حج یا زیارت روند که نه تنها هیچ از آنها پذیرفته نگردد و بلکه معصیت هم به حساب آید. و این ارزش یا بی‌ارزشی، مربوط به معرفت، نیت و اخلاص عمل حاجی و زائر است، نه به کعبه یا حج یا حرم.

ب - ارزش «انسان» و به ویژه انسان کامل، نه تنها به مراتب بیشتر از ارزش یک مکان یا بنا می‌باشد، بلکه مقام او به حدی است که قبله‌ی ملائک می‌گردد. بدیهی است که ارزش «کعبه» نیز صرفاً به نقطه‌ی فیزیکی آن و یا سنگ و چوب آن نیست. خدایی که به ملائکش می‌فرماید به آدم سجده کنید، به آدم نمی‌فرماید که به سنگ یا دیوار سنگی سجده کنید. بلکه «کعبه، زادگاه ولایت است» و از این رو قبله قرار گرفته است.

در زیارت حضرت علی^(علیه‌السلام) نیز می‌خوانیم «و شرف به مکه و منا»، یعنی مکه و منا به او مشرف گردیدند نه ایشان به مکه و منا. ارزش کعبه به این است که حضرت ابراهیم^(ع) که خلیل الله است، آن را برای عبادت بندگان معمور نمود و به این است که حضرت علی^(علیه‌السلام) در داخل آن چشم به جهان گشود. چنانچه معصومین و از جمله امام رضا^(علیه‌السلام) نیز فرمودند: نماز، روزه، حج، زکات ... و سایر عبادات نیز با «امام» کامل می‌شود:

«بالامام تمام الصلاة، و الزکاه و الصیام و الحج و الجهاد و توفیر الفیء و الصدقات و امضاء الحدود و الاحکام و منع الثغور و الاطراف...» (اکمال الدین صدوق، ج ۲، ص ۴۸۴)

ترجمه: کامل شدن نماز، زکات، روزه، حج و جهاد، و فراوانی غنیمت جنگی و صدقات، و اجرای حدود و احکام، و نگهبانی از مرزها و اطراف به وسیله‌ی امام است ...

نکته:

نه فقط ارزش امام و زیارت امام، بلکه به طور کلی ارزش انسان مؤمن بالاتر از کعبه است. قلب مؤمن خودش بیت‌الله است (القلب بیت الله). زیارت کعبه، چه در عمره و چه در حج تمتع، زیارت بیت‌الله است، اما در روایات وارد شده که زیارت برادر دینی، «زیارت الله» است، یعنی آن زیارت خانه‌ی خداست، این زیارت خود خداست. امام صادق^(علیه‌السلام) می‌فرماید: «گناه کسی که کعبه را ویران کند، ویرانه‌هایش را خرد کند و خرده‌هایش را به آتش بکشد، کمتر از گناه کسی است که آبروی مؤمنی را بریزد».

پس، چنانچه در اینجا نمی‌گوییم: یعنی گناه چنین اهانتی به کعبه اینقدر کم است، بلکه می‌گوییم: یعنی گناه ریختن آبروی مؤمن اینقدر سنگین است؟ در نقطه‌ی مقابل نیز می‌دانیم که صواب و ثواب مودت و زیارت امام چقدر زیاد و مؤثرتر است، نه این که ثواب زیارت کعبه و حج کم است.

ج - هر چند اغلب روایاتی که در زیادتی ارزش زیارت نسبت به حج خوانده‌اید، مربوط به «عمره» است نه حج. و البته در مورد حج نیز روایاتی وجود دارد. دقت شود که «حج تمتع» فقط بر مستطیع، یعنی مسلمان توانمند واجب است، اما در کلام وحی «مودت اهل بیت^(ع)» از همگان خواسته شده و اجر و نتیجه‌ی رسالت بیان گردیده است. یعنی نتیجه‌ی دعوت و زحمات حضرت رسول الله^(ص) وقتی در یک نفر به بار نشسته و متجلی می‌گردد که مودت اهل بیت^(ع) در او تجلی یابد. و «زیارت» نوعی بروز و ظهور این مودت است. چرا که محب همیشه مایل به لقای محبوب است.

د - در هیچ آیه، حدیث و روایاتی وارد نشده که اگر کسی در طول حیات خود مستطیع نشد و به حج نرفت، کاستی و نقصی برای او یا ایمانش محسوب می‌گردد. امام حسن عسکری^(ع) نیز هیچ‌گاه به حج نرفتند. مرحوم آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی^(ره) و بسیاری از بزرگان نیز به حج نرفتند. اما سرتاسر قرآن کریم تأکید به شناخت، مودت و تبعیت از «ولایت» است و پیامبر اکرم^(ص) که به جز «وحی» سخنی نمی‌گوید فرمود: «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت (غیرمسلمان) از دنیا رفته است.» و منطبق این معنا نیز کاملاً روشن است. چرا که انسان باید به دنبال امام (انسان کامل و مظهر اتم اسمای الهی) حرکت نماید تا در صراط مستقیم قرار گرفته و به کمال و قرب الهی برسد، پس کسی که اصلاً امام را نمی‌شناسد که بخواهد دنبالش برود، حتماً در صراط مستقیم حرکت نمی‌نماید.

پس، حال که معلوم شد مقام امام^(ع) که خلیفه‌الله است چقدر بالاتر از کعبه است، مشخص می‌شود که صواب و ثواب زیارت ایشان نیز بالاتر از حج است. چرا که آثارش در هدایت و رشد بیشتر است.

سوال ۱۷: شما درباره ثواب زیارت و زائر امام حسین (ع) بگوئید تا اطلاعات مان بیشتر و شور و شوق مان افزون تر شود؟ (۲۷ تیر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خوب است که قبل از هر سخنی، تعریف درست و جامعی از «زائر» و نیز «ثواب» داشته باشیم. آیا منظور از زائر هر کسی است که زیارت نامه ای می خواند و یا احیاناً به حرم مطهر ایشان مشرف می گردد؟ و آیا منظور از «ثواب» چند تا کاخ، سیب و گلابی و نعمات بیشتر است؟ به راستی «زائر» کیست و ثواب زیارت چیست؟ آیا هر کس که چشمش به جمال مبارک ایشان یا حرمشان بیافتد زائر است؟ و حال آن که بسیاری از دشمنان نیز ایشان را از نزدیک دیدند. پس باید در این مقوله تأمل و تعمق نماییم.

هر چند هر زائری در هر درجه از معرفت و اخلاص که باشد، بهره ی فراوانی از زیارتش می برد (چون خدا و حجت هایش کریم هستند)، اما بسیار مهم است که انسان بداند چه کسی را و برای چه زیارت می کند؟ زیارت حسین بن علی (علیه السلام) یا محرم مطهرشان، با زیارت «امام» حسین (علیه السلام) خیلی متفاوت است. بسیاری ایشان را از نزدیک زیارت کردند، بسیاری حتی او را خیلی دوست داشتند، بسیاری اصرار و حتی گریه می کردند که شما تشریف نبرید که کشته می شوید و ...، اما وقتی پاسخ ایشان مبنی بر ضرورت این حرکت و تصمیم قاطع بر انجام را شنیدند، گفتند: بسیار خوب، پس دست خدا به همراهت، شما بروید به طرف کوفه و کشته شوید، ما هم می رویم طواف و مناسکمان را انجام دهیم(!؟)

بدیهی است که این گونه افراد حسین بن علی (ع) را می شناختند، اما «امام» حسین (ع) را نمی شناختند. مشکل و نقصشان در امام شناسی بود و حضرت برای آنان امام نبود. وگرنه تبعیت و حمایتش می نمودند، نه این فقط بر جسد یا مصیبتش اشک بریزند. اشکی که همراه با معرفت، عشق، تبعیت و مجاهدت خالصانه باشد انسان را کربلایی می کند.

اکنون هم از این قشر افراد بسیارند. حاضرند بروند خود را به حرم برسانند و یا از دور هر شب جمعه یا حتی هر روز صبح زیارت عاشورا بخوانند (که البته بسیار بسیار ارزشمند و مؤثر است)، اما حاضر نیستند قدمی در حمایت ایشان بردارند.

اگر به فرازهای زیارت عاشورا دقت شود، مشهود است که در این زیارت سخنی از امام (ع) نیست، بلکه همه اعلام مواضع خود زائر در محضر امام و در موقعیتی چون عاشورا است. در چنین موقعیتی باید اعلام مواضع نمود و جبهه و سنگر خود را اظهار داشت.

در زیارت عاشورا، زائر از همان ابتدا، پس از اولین سلام، اعلام مواضع نموده و عرضه می دارد: یا ابا عبدالله، مصیبت شما برای ما بسیار سنگین است. یعنی من، از همان جمع و [ما]یی هستم که اهل ایمان، فهم، شعور، بصیرت، درد و امام شناس می باشند. و ادامه می دهد:

«بَرَأْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ مِنْ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ»

یعنی **من** از دشمنان شما و هر کس که با آنان همسو است، هر کس که یاریشان می کند، هر کس که دوست آنهاست، دوری می جویم، اما این برائت و دوری جستن من نیز بی جهت و سمت و سو نیست، بلکه **من** از آنان به سوی خدا و شما دوری می جویم.

این ادعا و اعلام مواضع بسیار بزرگ، تعیین کننده و نقش آفرینی در زندگی دنیوی و اخروی است. و یا می افزاید:

«بَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

یعنی: یا امام حسین، من در صلح، سلامت و دوستی هستم، با هر کس که با شما در صلح و دوستی باشد و در جنگ هستم با هر کس که با شما در جنگ باشد. و این مواضع را چون کربلا در ۱۳۰۰ سال پیش اتفاق افتاده و تمام شده نمی گویم، بلکه (إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) تا روز قیامت در چنین موضعی هستم. یعنی

دوست شناسی و دشمن شناسی من همیشگی است و دوستی من با دوستان و جنگ من با دشمنان لحظه ای توقف ندارد و خط کربلا برایم همچنان ادامه دارد.

و همین طور این اعلام مواضع ادامه دارد تا به فصل دعای آن برسد. در اینجا زائر از خدا می خواهد تا او را به مقام محمودی که امام در آن مقام است برساند و اذعان می کند که رسیدن به این مقام، مستلزم خونخواهی است و این خونخواهی نیز یک مسئله شخصی یا غریزی یا قبیله ای و ... نیست، بلکه حرکتی است که باید اهداف کربلا و آنچه امام حسین (ع) برای احیای آن قیام نموده و به شهادت رسیده را محقق نماید و چنین امری حاصل نمی گردد مگر آن که انسان در رکاب امام زمانش باشد. امامی هدایت کننده، ظاهر و ناطق، بر مواضع حق و از اهل عصمت و طهارت و ذریه امام حسین (علیه السلام). لذا عرضه می دارد:

«أَسْئَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ هُدَى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ»

خوب حالا برای چنین شیعه ای با چنین ایمان، صبر، بصیرت، اخلاص و مجاهدت و چنین زائری، چه مقامی به غیر از همان مقام محمود و یا چه ثوابی به غیر از همان ثواب شهدای کربلا متصور است؟ لذا فرمود:

*- **امام باقر (علیه السلام):** هر کس حسین بن علی (علیهما السلام) را در روز عاشورا - دهم محرم - زیارت کند و نزد قبر آن حضرت گریان شود روز قیامت خداوند را با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد ملاقات کند، آن هم ثواب حج و عمره و جهادی که در خدمت رسول اکرم و ائمه طاهرين (علیهم السلام) بوده باشد.

*- **امام صادق (علیه السلام):** هر کس به وسیله ی خواندن زیارت عاشورا، جدم حسین (ع) را زیارت کند "چه از راه دور یا نزدیک" به خدا قسم خداوند هر حاجت مادی و معنوی داشته باشد به او می دهد.

*- **امام صادق (علیه السلام):** بر خواندن این زیارت (عاشورا) مواظبت کن. پس به درستی که من، ضامن قبولی زیارت کسی هستم که از دور و نزدیک، این زیارت را بخواند، که سعی او مشکور باشد، سلام او به آن حضرت برسد و محجوب نماند و حاجت او از طرف خدا برآورده شود و به هر چه که خواهد برسد و خدا او را نومید نگرداند.

*- **امام صادق (علیه السلام):** اگر مردم می دانستند زیارت امام حسین (ع) چه ارزشی دارد، از شدت شوق و علاقه می مردند و حسرت رسیدن به آن پاداش ها، جسم و روح آنها را پاره پاره می کرد.

*- **معصوم (علیه السلام):** کسی که امام حسین (ع) را تنها برای رضا و خوشنودی پروردگار، و نه برای کسب شهرت زیارت کند، خداوند تمامی گناهان او را پاک می کند.

جدید:

یادداشت سردبیر - [تفاوت های زمانها و مکانها در عین وحدت مالکیت.](#) (به مناسبت نزدیک شدن ماه مبارک [رمضان](#))

سوال ۱۸: به فرض که نماز یک نماد اسلامی است و باید متحدالشکل باشد، چرا باید ادعیه را به عربی بخوانیم در حالی که معنایش را نمی‌دانیم؟ (۵ مرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

حکمت به عربی خواندن نماز صرفاً متحدالشکل بودن نیست، بلکه حکمت‌های بسیاری دارد که از جمله‌ی آنها سخن گفتن با خدا، به کامل‌ترین کلام است و کامل‌ترین کلام نیز کلام خداست. و البته عربی خواندن در تمامی فرازهای نماز وجوب ندارد. مثلاً در قنوت می‌توان به فارسی یا انگلیسی یا ... دعا نمود. در خصوص ضرورت عربی خواندن نماز پیش از این مطالب مبسوطی درج شده است (۱) که با درج کلمات مرتبطی در بخش جستجو در اختیار قرار می‌گیرد.

در خصوص دعا نیز لازم است به چند نکته توجه شود:

الف - هیچ اجباری به عربی خواندن دعا وجود ندارد. می‌توانید به فارسی یا زبان دیگری بخوانید.

ب - چرا باید چون متن اصلی عربی بوده، به خود الفا کنیم که هیچ معنایش را نمی‌دانیم، کافی است یک بار معنایش را بخوانیم تا بدانیم. آیا غیر از این است که اگر بخواهیم دعایی را به فارسی بخوانیم، بالاجبار به معنا و ترجمه‌ی فارسی آن دقت می‌کنیم؟ چرا یک زبان (مثل عربی) را در مقابل یک معنا (مثل جهل) قرار دهیم؟ چه کسی گفته بر اساس جهلمان سخن بگوییم؟ پس اگر به فارسی هم بخوانیم و معنایش را ندانیم نیز صحیح نیست، لذا خوب است به معنایش توجه کنیم. همیشه لازم است انسان بداند و بفهمد که چه می‌گوید؟

ج - البته معمولاً ترجمه از هیچ زبانی و به ویژه عربی به زبانی دیگر، حاوی تمامی مفاهیم مربوطه نمی‌باشد. چنانچه بیان شد، هنوز یک ترجمه‌ی درست برای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ارائه نشده است. چه رسد به سایر آیات قرآن کریم یا فرازهای دعاهای مأثوره از اهل عصمت (علیهم‌السلام).

به عنوان مثال: در دعای کمیل می‌خوانید: «اللهم اغفر لی الذنوب التي ...» و ترجمه می‌شود به: «خدایا بخش آن دسته از گناهان من را که ...»، و این ترجمه سبب پیدایش شبهه‌ای می‌گردد که مگر ایشان گناه داشته است؟ در حالی که معنای «ذنب» گناه نیست، بلکه هر سابقه‌ای است که به انسان بچسبید، مثل تهمت و یا تحقیر دیگران. مثل این که به پیامبر اکرم (ص) [العیاذ بالله] شاعر، مجنون و حتی دروغگو می‌گفتند، و خداوند در مقابل فتح مکه را به ایشان داد تا بدین وسیله «ذنوب» گذشته و آینده از ایشان برطرف گردد. حال این معانی چطور در ترجمه می‌تواند منتقل و بیان گردد؟

د - یک نکته‌ی مهم در رشد، تکامل و تعالی نیز اتصاف انسان به صفات عالی است. به عنوان مثال مهم است که چشم انسان از چه منظری می‌بیند؟ آیا چشم شیطان است یا عین الله؟ و آیا دستش یدالله است یا بازوی شیطان و ...، همین طور مهم است که چه کلامی از دل و نیز از گلو، دهان و زبان انسان بیرون آمده و جاری می‌شود؟ آیا عین کلام خدا و رسول (ص) و معصوم (ع) است؟ یا همان کلام با معانی و مفاهیم ترجمه شده است؟ البته آن هم قبول است، اما در عین کلام ایشان نور دیگری وجود دارد. بالاخره فرق است میان بیانی که با کلام حضرت امیرالمؤمنین، یا امام سجاد یا امام صادق و ... علیهم‌السلام خدا را می‌خواند، و یا با کلام خودش؟ بدیهی است که آن کلام، کلام والاست و اتصاف به صفات عالی موجب رشد بیشتر می‌شود.

سوال ۱۹: چرا فقط در ماه مبارک رمضان دربهای جهنم بسته و شیطان در غل و زنجیر است؟ (۱۲ مرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از آنجا که ذهن معمولاً برای درک معنا ابتدا تصور می‌کند، گاه تصوره‌های غلط سبب شناخت خطا و بروز سؤالات و شبهات متفاوت می‌گردد.

باید دقت داشت که دربهای جهنم، از نوع درهای دنیا نیست که در ایامی آن را ببندند و کسی نتواند ورود کند و یا در ایامی باز کنند تا دیگران وارد شوند. بلکه دربهای جهنم، همین انسان، اعتقادات و اعمال اوست، چنانچه به تصریح قرآن کریم، هیزم جهنم نیز همین انسان است و عذاب آتش یا دیگر عذاب‌ها نیز تجسم اعمال خود آنهاست.

پس، دربهای جهنم در روزهای دیگر نیز به روی مؤمن و متقی بسته است و در ماه مبارک رمضان نیز به روی کفار و ظالمین باز است. و اگر فرمود: در ماه مبارک رمضان، دربهای جهنم بسته است، خطاب به اهل رمضان و اهل روزه است که ممکن است به واسطه‌ی برخی معاصی متوجه جهنم یا در آستانه‌ی آن باشند، نه به کفار و ظالمینی که هر لحظه به فسق و جنایات خود ادامه می‌دهند. نباید تصور کرد که مثلاً اگر عده‌ای از کفار در ماه مبارک رمضان، مسلمانان را در میانمار زنده زنده سوزاندند و یا در فلسطین و لبنان قتل عام کردند، دربهای جهنم به روی آنان نیز بسته است. جهنم در همین دنیا محیط بر آنان است و آنها خودشان همان هیزم و آتش جهنم هستند. و لذا در آتش وجود خود می‌سوزند.

به همین منوال است موضوع شیطان. شیطان فقط ابلیس نیست، بلکه هر منحرف و منحرف‌کننده‌ای شیطان است، لذا فرمود که شیاطین جن و انس وجود دارند. و امام خمینی^(ع) فرمود: امریکا شیطان بزرگ است. یعنی بزرگ‌ترین منحرف و منحرف‌کننده در عصر ماست.

شیطان و شیاطین نیز هیچ گاه بر موحدین و مؤمنین تسلطی ندارند و این اختصاص به ماه مبارک رمضان ندارد، بلکه تسلط آنها فقط بر کسانی است که خودشان ولایت آنها را می‌پذیرند.

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی نیست * تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند و بر کسانی که آنها به [خدا] شرک می‌ورزند.

دقت شود که کار شیطان وسوسه و دعوت به سوء است و این کار را از طریق حق نشان دادن باطل و زینت دادن به باورها و اعمال زشت انجام می‌دهد. پس تأثیر این وسوسه نیز به نوع بینش، دانش، ایمان و عمل انسان برمی‌گردد.

حتی یک سنگ جامد یا مایعی بدبو می‌تواند سبب وسوسه‌ی انسان شود و انسان را به هولناک‌ترین جنایات فردی یا اجتماعی بکشاند. آیا غیر از این است یک تکه سنگ قیمتی مانند الماس یا طلا سبب سرقت‌ها، قتل‌ها، تجاوزها و حتی جنگ‌ها و استعمارهای وحشیانه شده است و آیا غیر از این است که جاذبه و وسوسه‌ی نفت، سبب اغلب جنگ‌ها، ترورها و جنایات هولناک بشر متمدن امروزی است؟

فضیلت‌های ماه مبارک رمضان:

برکت و فضیلت ماه مبارک رمضان، در توجه به خدا و فرمایشات او در قرآن کریم و در یک کلمه (عبادت) اوست. و عبادت یا بندگی، همان بریدن از تعلقات و توجه به الله جل جلاله است که طرق آن در قرآن کریم بیان گردیده و قرآن نیز در ماه مبارک رمضان نازل شده است.

باید دقت داشت که رشد و کمال انسان، به هدف و تعلقات او بستگی دارد که به روح او مربوط می‌شود نه به جسمش. منتهی توجه مفرط به جسم و نیازهای مادی سبب غفلت می‌گردد و همین غفلت و توجه

تعلق به دنیا، انسان را از اصل و کمالش دور می‌سازد. مردمان از صبح تا شب برای غذا، مسکن، پوشاک و ارضای غرایز و شهوات در تلاشند که همه حیوانی و فانی است.

خداوند متعال، ماه مبارک رمضان را چون اردوگاهی اجباری قرار داده است تا انسان مجبور شود و عادت کند تا نفس و حواجی نفسانی خویش را در اختیار و کنترل عقل قرار دهد و بدیهی است که با کنترل نفس و بدن، حجاب‌ها از روی عقل و فطرت کنار می‌رود و نور الهی در آنها متجلی می‌گردد. عقل به جز کمال دعوتی ندارد و کمالی نیز به جز الله جل جلاله وجود ندارد.

خداوند رحمان و رحیم، رمضان را یک فرصت برای توجه قرار داده است و به سبب همین توجه، رحمت مضاعفی را شامل حال بندگانش نموده است، تا آنجا که آنها را میهمان خود قرار داده و مورد رحمت واسعه و مخصوص خود می‌گرداند. و بسیار فرق است بین بنده، با میهمان ویژه.

همین توجه و کنترل نفس به امر الهی سبب می‌شود تا بفرماید: خواب او عبادت، نفسش ذکر و تسبیح و تلاوت یک آیه از قرآنش برابر با ختم قرآن است. دعایش مستجاب، توبه‌اش مقبول و عباداتش همه مأجور است.

بدیهی است که انسان متأثر از تمامی گذشته‌ی خود است و علت‌ها، معلول‌های خود را به دنبال دارند، اما فرمود: در ماه مبارک رمضان تو میهمان من هستی، دیگر در گذشته چقدر عهد شکستی، چقدر نافرمانی و معصیت کردی، چقدر به خودت ظلم کردی و چه عواقبی باید گریبانگیرت شود را در نظر نمی‌گیرم و به برکت این ماه و قرآن، آثار سوء گذشته را محو می‌کنم و تو را مورد اکرام خاص خود قرار می‌دهم ...، اما بدیهی است که همه مشروط به این است که انسان خود در این میهمانی شرکت نموده و به صاحبخانه توجه داشته باشد. آن صاحبی که خالق، مالک و رازق اوست و بازگشت همه به سوی اوست.

پس، درهای جهنم برای «عبد» همیشه بسته است و شیطان برای او همیشه در غل و زنجیر است، اما همه «عبد» نیستند و ماه مبارک رمضان فرصتی است ممتاز و همگانی برای بندگی و عبودیت. و البته این فرصت و امتیازهای فراوان و ویژه‌ی آن شامل کسانی خواهد شد که به این ضیافت آمده و ایامشان با گذشته فرق کند.

سوال ۲۰: شریعتی: «خداوند چگونه زیستن راتو به من بیاموز، چگونه مردن را خودخواهم آموخت». آیدر این جمله اشکالی هست؟ موضوع مورد بحث در محافل دانشجویی است، لطفاً مستدل پاسخ فرمایید. (۱۷ مرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

شاید این جمله‌ی مرحوم شریعتی به لحاظ جمله‌بندی ادبی و یا سیاق شعاری (ژورنالیستی)، زیبا باشد، اما به لحاظ معرفتی در دیدگاه اسلامی کاملاً غلط است. چرا که موحد و مؤمن در هیچ امری خود یا دیگران را با خدا شریک نمی‌گرداند و تبیین چگونگی هدایت و کمال را در هیچ امری - از جمله چگونه مردن - بین او و بندگان تقسیم نمی‌نماید. چرا که می‌داند هیچ دخالت و شراکتی در تکوین ندارد.

خداوند متعال مساعدسازی زمینه برای هدایت و رشد بیشتر را حتی پیش از ازدواج تعلیم داده است و دختر را از ۹ سالگی و پسر را از ۱۵ سالگی مشرف به درگاه خود و دین خود نموده است [که اصطلاحاً به آن سن تکلیف می‌گوییم] و آنان را مخاطب وحی خود قرار داده است. چگونگی نزدیکی زن و مرد، همخواهی و تولید مثل را نیز او تعلیم داده است. چگونگی زندگی فردی و اجتماعی را نیز او تبیین و تعلیم نموده است، و چگونگی مرگ را نیز خودش تعلیم نموده است. و جایی خالی نیست تا بشر احساس ضرورتی برای اشتراک نماید. در واقع هیچ جا، عذر و بهانه‌ای برای شرک وجود ندارد.

حال برای نمونه به چند مورد از تبیین و تعلیم انواع مرگ و یا به تعبیری «چگونه مردن» در کلام وحی و لسان اهل عصمت^(ع) که همان تبیین کلام الله است اشاره می‌گردد:

مرگ در حال کفر:

در طول زندگی بسیار اتفاق می‌افتد که انسان دانسته و یا ندانسته و از روی جهالت و غفلت و یا عناد و سرکشی، مکرر از ایمان به کفر برمی‌گردد. در روایات تصریح شده که عده‌ای (به ویژه در آخرالزمان) صبح ایمان می‌آورند و شب کافر می‌شوند. این افت و خیزها در طول زندگی هست، اما انسان باید دقت و مراقبت نماید که مبدا عمرش در آن هنگامی که در حال کفر است به سر رسد و کافر بمیرد. که در این صورت از رحمت خدا، ملائک و انسان‌ها فاصله می‌گیرد و مشمول لعنت آنها (لعنت یعنی دوری از رحمت) می‌شود.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (البقره، ۱۶۱)

ترجمه: کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آنان باد.

مرگ در حال تقوا و اسلام:

در مقابل مرگ در حال کفر و عصیان، مرگ در حال تقوا و اسلام است. بدیهی است بسیار متفاوت است که عبد در چه حالی با معبود ملاقات کند؟ در حالی که تقوا پیشه کرده و تسلیم امر اوست و یا در حالی که اسیر نفس شده و در حال عصیان اوست؟ لذا تعلیم می‌دهد، که مراقبت کنید تا مسلمان بمیرید و مسلمان وارد عالم دیگر و بخش ابدی حیات گردید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۱۰۲)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا آن‌گونه که حق پروا کردن از اوست پروا کنید و زنده‌ای که جز مسلمان نمیرید.

مرگ با اکراه و مرگ با خواهش و تمنا:

مرگ [که چاره‌ای هم از آن نیست]، نزد اکثر مردم ناخوشایند و حتی منفور است. اما نزد مؤمنین چنین نیست. چرا که اولاً: این ناخوشایندی و نفرت، به خاطر محبت آنها به دنیای فانی است و مؤمنین چنین محبت و تعلق به دنیا ندارند و می‌دانند که اینجا محل گذر است و اوج محبتشان نیز متعلق به الله جل جلاله است (وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ) و ثانیاً: «محب، همیشه مایل و عاشق لقای محبوب است». پس کسانی که محب و عاشق خدا هستند، مایلند هر چه زودتر این سفر به سلامت طی شود و به لقای او برسند که

این لقا و کمال آن نیز پس از مرگ رخ می‌دهد. لذا مؤمنین همیشه تمنای مرگ دارند. و خیلی تفاوت است بین مرگ با اکراه و ناخوشایندی و مرگ با خواهش و تمنا. لذا خداوند به یهودیانی که مدعی انحصار محبت الهی بودند فرمود: اگر راست می‌گویید، از خدا تمنای مرگ کنید:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (الجمعة، ۶)

ترجمه: بگو این یهودیان! اگر گمان شما بر این است که [تنها] شما دوستدار خدایید نه دیگر مردم، (از خدا) تمنای مرگ کنید، اگر راست می‌گویید.

از این روست که مؤمنین همه شهادت طلب هستند و تمنای مرگی دارند که بدان واسطه با رویی سفید به لقای محبوب بشتابند.

کشته شدن در راه طاغوت، کشته شدن در راه خدا:

تضاد اهداف و منافع، موجب بروز جنگ بین انسان‌ها می‌شود. این جنگ همیشه بوده و همیشه نیز خواهد بود. چرا که منافع انسان در چگونگی جهان‌بینی او تعریف و تبیین می‌شود. بالتبع کفار، موحدین را سدی برای رسیدن به امیال خود می‌بینند و بالعکس مؤمنین، کفار را مزاحم و رسیدن به منافع خود می‌بینند و بین آنها جنگ در می‌گیرد.

شکل ظاهری جنگ می‌تواند در هر دو طرف مشابه باشد. هر دو طرف می‌کشند و کشته می‌شوند، اما اهداف متفاوت است.

در این جنگ بسیاری از دو طرف کشته خواهند شد، اما عده‌ای در راه طغیان و طاغوت و عده‌ای در راه خدا. و این دو نوع مرگ بسیار متفاوت است و نتایج کاملاً متفاوتی دارد. لذا خداوند تعلیم می‌دهد که مرگ در راه خدا را انتخاب نمایید.

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

مرگ اختیاری و مرگ اجباری:

در روایات معصومین^(ع) نیز تعالیم بسیاری در خصوص «چگونه مردن» وجود دارد. از جمله روایت مشهور حضرت امیرالمؤمنین امام علی^(علیه السلام) است که می‌فرماید: «موتوا قبل ان تموتوا»، چنانچه می‌فرماید: «حاسبوا قبل ان تحاسبوا». یعنی از خودتان حساب بکشید، قبل از آن که از شما حساب بکشند و خود را بمیرانید، قبل از آن که شما را بمیرانند.

بدیهی است که معنای این بیان ژرف توصیه به خودکشی نیست. بلکه به هنگام مرگ انسان به تمامیت خود تحویل گرفته می‌شود (بِتَوْفَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ). ملائک مأمور به موت می‌آیند و تعلق روح او به بدنش را قطع می‌کنند و این دو انیس و مونس قدیمی را از هم جدا می‌کنند و بالتبع تمامی اختیارات و اراده‌های افاضه شده برای حیات دنیا، از جمله نفس، تمایلات و نیازهای حیوانی بدن و ... از انسان سلب می‌گردد و با ورود به عالم برزخ، حقایق دیگری از عالم هستی را می‌بیند و مشاهده می‌کند. پس اگر کسی در زمان حیات خودش، نفس را به کنترل عقل درآورد و تسلیم امر خداوند عزوجل گردد، هم مرگ اختیاری در عین حیات دنیوی را برگزیده است و هم بدین واسطه حجاب از بصیرت او کنار می‌رود و حقایق را در همین عالم می‌بیند.

نتیجه:

پس تعلیم زندگی و مرگ، هر دو از پروردگار عالمیان است. انسان می‌تواند با عقل و اراده‌ی خود، چگونه مردن را بر اساس تعالیم الهی اختیار کند، همچنان که به او امکان داده شده تا چگونه زیستن را انتخاب کند. اما نمی‌تواند از جانب خود آن را تکوین، تبیین و تعلیم نماید.

پس بهتر است در دعای خود بگوییم: خداوندا مرا به چگونه زیستن و چگونه مردنی که خود آموخته‌ای موفق بدار. چنانچه ائمه^(ع) عرض می‌نمودند: خداوندا! توفیق شهادت و سعادت در دنیا و آخرت را رزق ما گردان. آمین

سوال ۲۱: اهل اسلام، قرآن، نماز و روزه هستیم، اما همیشه این موضوع به شدت روح و ذهن مرا آزار می‌دهد که خدا ۱۴۰۰ سال پیش سخن گفت. پس ما چی؟ با قطع وحی و نبود امام چه کنیم؟! (۱۷ مرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

توجه نمایید که بُعد مکان و زمان برای ماست نه برای خدا و این ماییم که در طول زندگی دنیوی محدود به زمان و مکان هستیم نه خداوند متعال. لذا اگر خداوند متعال فرمود «**الیوم اکملت لکم دینکم**» یعنی امروز دین شما را کامل کردم و دیگر نیازی به ارسال وحی جدیدی وجود ندارد، یعنی باب نبوت بسته شد، نه این که دیگر از این پس ارتباط با خدا و کلام او «وحی» قطع می‌شود.

الف - خدا همیشه با انسان سخن می‌گوید. یک سخن، همان کلام وحی است که هر چند وحی جدیدی ارسال نمی‌گردد، اما سخن وحی همیشه جاری است و قرآن کریم که کلام اوست، همیشه در اختیار همگان قرار دارد و هر کس هر موقع که بخواهد می‌تواند خود را مخاطب وحی الهی قرار دهد. لذا اگر فرمود: «**قل هو الله احد**» به همگان در همه‌ی زمان‌هاست نه به مخاطبین در ۱۴۰۰ سال پیش. اگر امروز هم وحی نازل می‌نمود، می‌فرمود: «**قل هو الله احد**». پس این کلام همیشه جاری است.

یک سخن هم مستقیم با عقل و قلب بندگان است و همیشه وجود دارد. لذا هم فرمود: عقل نبی درونی شماست و هم فرمود به عقل و قلب شما «وحی» می‌کنم. منتهی آن وحیی که توسط ملائکه‌ی وحی و در رأس آنها جبرئیل نازل گردیده و بیان شده است، مخاطبش فقط انبیا بودند و برای تبیین دین و شریعت است. این نوع از وحی بابش بسته شد. چرا که دیگر ضرورتی ندارد. همه‌ی آنچه باید وحی می‌شد، وحی شد. اما انواع دیگر وحی، که الهام یکی از آنهاست، همیشه و برای همگان صورت می‌پذیرد و استمرار دارد. لذا با یازده قسم که آخرین آنها چگونگی خلقت و نفس انسان است، تصریح و تأکید نمود که به انسان الهام می‌کند:

«**وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا**» (الشمس، ۷ تا ۱۰)

ترجمه: سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد (خلق و ایجاد کرد) * سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد * قطعاً هر کس آن را پاک گردانید قطعاً رستگار شد * و هر که آلوده‌اش ساخت قطعاً در باخت.

پس سخن گفتن خدا با مخلوقاتش [و از جمله انسان که به خاطر عقل، اراده و اختیار محتاج به هدایت تشریحی است]، همیشه و در هر لحظه ادامه دارد. چه به صورت وحی تشریحی و عمومی (قرآن کریم) و چه به صورت وحی شخصی که از طریق الهام صورت می‌پذیرد. و سخن گفتن بنده با ربش و عبد با معبودش نیز همیشه در قالب نماز و دعا ادامه دارد که قبول و استجاب، خود نوع دیگری از پاسخ رب العالمین به شخص است.

ب - اما در خصوص نبود «نبی یا امام» دقت شود که نبی یعنی کسی که به او وحی می‌رسد. پس اگر لزومی به وحی نبود، لزومی به مقام نبوت نیز نیست. اما باب هدایت که بسته نشده است و حجت خدا نیز مفقود نگردیده است، بلکه «امام» حافظ وحی و جانشین او در تمامی موارد است.

فرض «نبود امام»، فرض، اندیشه و گفتار خطایی است، چرا که امام همیشه هست و زمین خدا لحظه‌ای از حجتش خالی نمی‌ماند و طبق روایات، اگر فقط دو نفر روی زمین باشند، حتماً یکی از آنها بر دیگری امام است و آخرین کسی که از دنیا می‌رود نیز امام است. چرا که مجال است خداوند حکیم و رحیم، بنده‌اش را لحظه‌ای بدون امام و حجت رها کند و سپس از او بازخواست هم بنماید که چرا مسیر هدایت را پیش نگرفتی و در صراط مستقیم قدم نهادی؟!

دقت شود که «غیبت»، به معنای نبود امام نیست. بسیار فرق است بین ندیدن با نبودن. مگر وقتی حضرت علی (علیه‌السلام) در مدینه یا کوفه تشریف داشتند، همه‌ی مسلمین ایشان را می‌دیدند؟ و یا همه‌ی کسانی که با چشم ظاهر ایشان را می‌دیدند، هدایت می‌شدند؟ پس آنها را چه کسانی کشتند؟

دیدن با چشم ظاهر، متعلق به جسم و ظاهر امام است و معلوم نیست که تأثیر مثبتی در هدایت داشته باشد. کسانی که با چشم بصیرت امام را نشناخته و ندیده‌اند، از دیدن با چشم سر نیز سودی نمی‌برند و به هنگام دیدن با چشم ظاهر نیز نسبت به امامت و امام بی‌معرفت و گاه دشمن خواهند بود. اما کسانی که با چشم عقل، قلب و باطن امامت و امام را شناخته‌اند، فرقی نمی‌کند که به ظاهر ببینند یا نبینند. اگر چه دیدن مؤمن، برایش فیض و چشم روشنی است.

امام، روح قرآن و قرآن مجسم و ناطق است. دیدن ظاهر قرآن و قرائت آیات آن نیز نه تنها برای همگان مفید نیست، بلکه بسیاری را به خاطر کفر، عناد و ظلمشان، به گمراهی بیشتر می‌اندازد. چرا که به انکار، مخالفت و دشمنی با آن برمی‌خیزند. چنانچه فرمود:

«وَتَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

ج - ندیدن ظاهر و جسم امام، دلیل بر نبودن ایشان نمی‌باشد. امام همیشه هست و به وظایف و رسالت خود و اجرای اوامر الهی عمل می‌کند. چنانچه فرمود در شب قدر مقدرات کل عالم به ایشان ابلاغ می‌گردد. و البته رابطه‌ی شخصی ایشان با شیعیان‌شان نیز همیشه برقرار است. چنانچه امام زمان (عج) خود فرمود: هیچ گاه یاد شما را فراموش نمی‌کنم و در مراعات حال شما اهمال نمی‌نمایم:

«... انا غير مهملين لمراعاتكم ولا ناسين لذكركم و لولا ذلك لنزل بكم اللواء و اصطلمكم الاعداء فاتقوا الله جل جلاله ...»

ترجمه: ... جداً که ما در مراقبت و مواظبت از شما کوتاهی نمی‌کنیم و شما را از یاد نمی‌بریم و اگر جز این بود هر آینه بر شما بلا نازل می‌گردید و شما را دشمنان در کام خود فرو می‌بردند. پس تقوای الهی را مراعات کنید ...

پس اگر کوتاهی، اهمال، بی‌وفایی، ارتباط کم و یا خدایی ناکرده قطع ارتباطی وجود دارد، همه از ناحیه‌ی خود ماست. گفت: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟

سوال ۲۲: آیا تمایل و دوست داشتن لذات دنیوی گناه است و برای قرب به خدا باید از لذات چشم پوشید؟
(۳۶ مرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند علیم و حکیم، در کلام وحی (قرآن) و در شریعتش (اسلام) انسان را به هیچ امر غیرعادی و غیرمعقول دعوت ننموده و به هیچ رفتار غیرطبیعی و بی‌منطق نیز ترغیب نمی‌نماید.

در عالم خارج [از من یا ما - انسان] چیزی وجود ندارد که آن را خداوند حکیم خلق نکرده باشد و در وجود ما نیز چیزی از خواص، آثار، نیازها و تمایلات وجود ندارد که آن را نیز خداوند خلق و ایجاد نکرده باشد، و خدا هم چیز بدی خلق نمی‌کند و اساساً بدی و شر از خداوند متعال صادر نمی‌گردد.

پس اگر نیاز و میل به شهواتی چون: نوشیدن، خوردن، پوشیدن، مسکن، لذت جنسی، مال دنیا، رفاه، جمال و زیبایی و ... در ما وجود دارد و در عالم خارج نیز مصادیق آن برای ارتضا یا رفع نیاز وجود دارد، معلوم می‌شود نه آنچه وجود دارد بد است و نه نیاز و میل به آنها برای رفع نیاز و لذت (که آن هم کمال است) بد است.

بدیهی است که بشر چه در بُعد روحی و معنوی و چه در بُعد مادی و حیوانی، سراسر نیاز است و کمال نیز یعنی «رفع نیاز»، پس اگر عشق به کمال وجود داشته باشد که دارد، تمایل و دوست داشتن اسباب رفع نیاز نیز نه تنها بد نیست، بلکه ضروری است. از این رو خداوند متعال در شریعت غنی اسلام، هیچ گاه انسان را از میل به کمال و رفع نیاز منع ننموده است (مگر آن که نیاز و میلی کاذب باشد). لذا حتی در ماه مبارک رمضان نیز سخن از «منع و ممنوعیت» به میان نیامده است، بلکه سخن از کنترل و تسلط نفس است. و خوردن و آشامیدن و جماع، برای ساعاتی از روز منع شده است تا تحت کنترل درآید. یعنی خداوند کریم حتی یک شبانه روز کامل نیز انسان را از رفع نیازهای مادی‌اش برحذر نداشته است. به همین دلیل مرتاضی به هر شکلی که باشد، در اسلام حرام است.

آنچه که مذموم است و در نکوهش دنیا بیان شده است و یا مثلاً حضرت رسول اعظم (ص) می‌فرماید: «حب الدنيا رأس کل خطیئة - محبت دنیا ریشه‌ی همه‌ی گناهان است»، محبت به معنای تعلق، وابستگی و هدف قرار دادن است، که بندگی و عبادت چیزی جز همین هدف نهایی قرار دادن، میل و نیل به او نیست.

بدیهی است اگر محبت به یکی از نیازهای مادی یا مظاهر دنیا به این حد برسد که انسان هدفی جز رسیدن و وصال به آن را نداشته باشد، آن چیز بت، اله و معبود انسان می‌گردد. چه خودش بداند و بفهمد و چه از بندگی‌اش برای غیر بی‌خبر باشد. این بت خارجی می‌تواند یک مجسمه باشد، یا یک گاو پیشانی سفید، یا یک طاغوت و صاحب قدرت و ثروت بزرگ یا کوچک ... و یا سایر هواهای نفسانی مانند شهوت جنسی.

یک انسان موحد و مؤمن نیز به یک نوشیدنی گوارا، یک خوراکی لذیذ (به ویژه هنگام تشنگی و گرسنگی)، و یا شهوت جنسی و نگاه به جمال و زیبایی علاقمند است و لذت می‌برد. اما این محبت، علاقه و یا میل او، در راستای محبت به الله است نه این که خود آن چیز همه هدف و غایتش گردد.

تأمل در یک آیه درباره‌ی محبت:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را دوست می‌دارند، مانند دوست داشتن خدا، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، شدت (نقطه‌ی اوج) محبتشان الله است، کسانی که [با برگزیدن بت‌ها به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو[ها] از آن خداست و خدا سخت‌کیفر است.

الف - در آیهی فوق نفرمود که مؤمنین محبت و تمایلی به دنیا ندارند. بلکه اصل - میل به دنیا و مظاهرش - در میان کافر و مؤمن ثابت فرض شد، ولی فرق بین محبت کافر و محبت مؤمن بیان گردیده است.

کافر دنیا را إله و معبود (هدف، معشوق و محبوب نهایی) برمی‌گزیند و اوج محبتش همان دنیا و مظاهرش است، اما مؤمن هر گونه محبتش در راستای محبت خداست و هر چیزی را در راه قرب به او دوست دارد.

در چنین حالتی، محبت کافر به دنیا و مظاهرش او را از خدا دور می‌سازد و هر چیزی را که بین او و معبودش فاصله بیاندازد [اگر چه خدا باشد] کنار می‌گذارد، اما محبت مؤمن به دنیا و مظاهرش چون در راستای محبت خداست، او را شاکر نموده و نزدیکتر می‌نماید و اگر مظهری از مظاهر دنیوی که او بدان علاقمند است، مانع رشد و کمالش به سوی الله جل جلاله گردد، آن مظهر و خواسته را کنار می‌گذارد. که رعایت حلال و حرام نیز به همین معناست.

ب - در آیهی فوق تصریح شده که کافر وقتی وارد محشر می‌گردد، متوجه می‌شود که همه‌ی قدرت مال خداست و سخت پشیمان و ناراحت و البته معذب می‌گردد.

این معنا اشاره دارد به این که همه‌ی محبت‌ها به خاطر همان نیاز و میل به رفع نیاز به خاطر «عشق به کمال» است. نیاز نشانه‌ی ضعف و فقر است و رفع نیاز نیز به مثابه قدرت (کمال) است. پس تمامی امیال به خاطر رسیدن به قدرت و کمال است. اما کافرین در آخرت متوجه می‌شوند که آنچه بنده‌اش شده و بندگی‌اش را می‌کردند، و گمان می‌کردند که رسیدن و برخورداری از آن موجب کمال و قدرتشان می‌گردد، کمال و قدرت نبوده است، بلکه کمال و قدرت، همان الله جل جلاله است.

پس میل و محبت به دنیا و مظاهر و لذائذش نه تنها بد و مذموم نیست، بلکه خوب هم هست، اما به شرطی که در راه خدا و اسباب کمال گردد، نه آن که انسان را از معبود حقیقی دور نموده و به شرک بکشاند.

سوال ۲۳: از عشق بگوئید. چرا پسر و دختر عاشق هم می‌شوند و چرا دنیای امروز همه عشق و عاشقی است؟ آیا در قرآن و اسلام نیز اشاره‌ای به عشق و محبت شده است؟ (۲۸ مرداد ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بنا نیست در این فرصت کوتاه به مباحثی که شاید در اصطلاح به آنها «عرفانی» نیز گفته شود وارد شویم، ولی همین قدر مختصر اشاره می‌شود که اساس خلقت جهان همان «عشق و محبت» است که از همان عشق ذات به ذات و به تجلی ذات سرچشمه می‌گیرد.

در هیچ دین و مکتبی نیز «عشق و محبت» به زیبایی، جامعیت و هدفمندی اسلام تعریف و تبیین نگردیده است و در هیچ کتاب آسمانی یا زمینی نیز ابعاد و آثار آن، به این حد از کمال تشریح و بیان نگردیده است.

الف - اساس خلقت بر محبت و عشق است:

خداوند متعال، همه‌ی موجودات و از جمله انسان‌ها را عاشق خود آفرید و این عشق را در فطرت آنها قرار داد. لذا هر انسانی (اعم از خدانشناس و یا مؤمن) عاشق اوست، هر چند که خودش نفهمد.

دلیل روشن آن که، عشق به کمالی که در هر موجودی و از جمله انسان تبلور دارد، همان عشق به خداوند متعال است، چرا که کمالی جز او وجود ندارد و هر چه هست تجلیاتی از آن کمال است. لذا وقتی انسان کمالات را برمی‌شمرد، مانند: حیات، علم، حکمت، قدرت، جمال، غنا، سلامت، جود، کرم، رحمت و... متوجه می‌شود که همه «اسماء الله» است. اوست که حی، علیم، حکیم، قادر، جمیل، غنی، سلیم، جواد، کریم، رحیم و ... می‌باشد و مابقی همه جلوه‌ی محدود و ناقصی از او هستند. اسم‌ها و نشانه‌های او هستند نه خود او.

از این رو همه عاشق او هستند، ولی برخی در یافتن مصداق «کمال و معشوق حقیقی» خطا می‌کنند و جلوه را به جای خودش فرض می‌کنند و ناقص را به جای کامل معبود می‌گیرند.

اگر دقت کنیم، خواهیم یافت که نه هیچ کمالی حدی دارد و نه عشق انسان به کمال حدی دارد. نه علم و قدرت و غنا حد دارد و نه عشق به آنها محدود است. پس انسان بی‌حد عاشق آن کمال محض و بی‌حد است. و به قول حضرت امام خمینی^(ره): عشق واقعی و عاشق واقعی، دلیل بر وجود معشوق واقعی است.

ب - عشق انگیزه و موتور حرکت است:

انسان عقل دارد که به وسیله‌ی آن هستی و حقایق عالم هستی را می‌شناسد و علم دارد که چراغ عقل می‌شود و بر نشانه‌های هستی می‌تابد تا عقل بیشتر بشناسد، اما نه عقل انگیزه‌ی حرکت می‌شود و نه علم. بلکه این فقط محبت و عشق (دوست داشتن) است که سبب حرکت «محب به سوی محبوب» و «عاشق به سوی معشوق» می‌گردد. چرا که محب، همیشه مایل به لقای محبوب است (حال محبوبش هر چه باشد، از بت گرفته تا خدا). ندیدیم وقتی انسان کسی یا چیزی را دوست دارد، فراق او را تحمل نمی‌آورد و تلاش می‌کند تا به دیدار و وصال او [آن] برسد؟

این که «من» شناختم و دانستم که خیابانی هست، فضای سبزی هست، رودخانه‌ای در آن هست و ... به هیچ وجه دلیل نمی‌شود که حتماً در آن خیابان، فضای سبز و کنار رودخانه قدم بزنم، اما اگر دوست داشتم، حتماً به آن اقدام می‌کنم.

این که بدانم در این دنیا، حق هست، باطل هست، ارزش هست، ضارزش هست، عدل هست، ظلم هست و ... دلیل نمی‌شود که به سوی آنها بروم، اما اگر حق یا باطل، تقوا یا فسق، عدل یا ظلم و ... را دوست داشته باشم، حتماً شروع به حرکت به آن سو می‌نمایم.

ج - محبت و عشق در قرآن کریم:

در قرآن کریم، آیات بسیاری وجود دارد که انسان را برای شناخت حقیقت هستی و کمال واقعی بیدار، بصیر و علیم می‌نماید. آیات و نشانه‌های محبوب را برمی‌شمرد و سؤال ایجاد می‌نماید که آیا تعقل نمی‌کنید؟ تفکر نمی‌کنید؟ تدبیر نمی‌کنید؟ متذکر نمی‌شوید و ...؟ اینها همه برای شناخت است، اما آنجا که می‌خواهد فرمان حرکت دهد، می‌فرماید: بگو هر کس من را دوست دارد راه بیافند. چرا که تنها انگیزه و موتور حرکت، همان محبت و عشق است و نتیجه‌ی این حرکت را نیز محبت متقابل (رابطه‌ی عاشق و معشوقی) بیان می‌دارد:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (ال عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است.

و در آیه‌ی بعد نیز نتیجه‌ی عدم پیروی و اطاعت برای قرب به محبوب را همان محرومیت از محبت معشوق بر می‌شمرد و می‌فرماید:

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (ال عمران، ۳۲)

ترجمه: بگو خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید پس اگر روی‌گردان شدند قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد.

د - عشق و معشوق کاذب - عشق و معشوق حقیقی:

بیان شد که عشق به خداوند متعال فطری است، پس در همگان وجود دارد. منتهی تفاوت در این است که برخی در جستجوی محبوب، به خطا تجلی او را به جای خودش می‌گیرند، إله‌های کاذب را به جای الله که تنها إله واقعی و حقیقی اوست می‌گیرند و با خود می‌گویند «لا بد آن معشوقی که فطرتاً عاشق او هستم و این عشق را خود درمی‌یابم و مرا به سوی می‌کشاند همین است!» لذا گمان می‌کند آن علم و علیمی که عاشق او هستند، همین جبر، مثلثات، علم تجربی یا فلسفه است! قدرت و قادری که عاشق اوست، همین پست، مقام، میز و صدارت است! غنا و غنی‌ای که عاشق اوست، همین مال، اموال و پول است و ... از این رو می‌فرماید «لإله الاالله» و متذکر می‌گردد که برخی، چیزهای دیگری را معبود گرفته و آن را به اندازه‌ای که باید مرا دوست داشته باشند، دوست می‌دارند، ولی آنان که مرا شناخته و ایمان آورده‌اند، اوج محبتشان به من تعلق دارد و همه چیز را در این راستا دوست دارند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را دوست می‌دارند، مانند دوست داشتن خدا، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند کسانی که [با برگزیدن بت‌ها به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو [ها] از آن خداست و خدا سخت‌کیفر است.

و آیاتی چون «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» - «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» - «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» - «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُومٌ» - «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» و ...، همه بیان شروط و نشانه‌های معشوق واقعی است که باید در عاشق واقعی تجلی یابد تا محبوب گردد.

و آیاتی چون: «إِنَّهُ لَآيِبُكَرِيمٌ» - «إِنَّ اللَّهَ لَآيِبُكَرِيمٌ» - «إِنَّ اللَّهَ لَآيِبُكَرِيمٌ» - «إِنَّ اللَّهَ لَآيِبُكَرِيمٌ» - «إِنَّ اللَّهَ لَآيِبُكَرِيمٌ» و ...، همه نشانه‌هایی است که اگر در کسی ظهور کرد، از حرم یار بیرون می‌افتد و از عشق و محبت او محروم می‌گردد.

ه - عشق دختر و پسر:

عشق دختر و پسر به یکدیگر نیز از همین منشاء ایجاد می‌شود. همگان ناقص و عاشق کمال هستند و هر کس چون کمالی که عاشق اوست را در طرف مقابل می‌بیند، از او خوشش می‌آید و عاشق او می‌شود. مثلاً اگر کسی «علم» را بیشتر دوست داشته باشد، عاشق کسی می‌شود که علم بیشتر در او تجلی کرده است و مثلاً دارای مدرک دکترا است و با قیافه‌ی او زیاد کاری ندارد، اما کسی که توجهش به «جمال» بیشتر است، عاشق تجلی جمال و زیبایی او می‌شود و با علم او کاری ندارد و کسی که بیشتر به «غنا» توجه دارد، به ثروت طرف مقابل نگاه می‌کند و با علم یا زیبایی او کار زیادی ندارد. چنانچه در قرآن کریم نیز به کسانی که محو علم ناقص خود شده و به آن خوشحالند، یا فریفته‌ی زیبایی و جمال ظاهری شده و یا فریب ثروت و مال را خورده‌اند اشاره می‌نماید.

در واقع همگان، عاشق معشوق دیگری هستند و چون تجلی او را در کسی یا چیزی می‌بینند، عاشق او [آن] می‌شوند. لذا فقط عشق کسانی حقیقی بوده و پایدار می‌ماند که «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» باشند. چرا که فقط او باقیست و همه‌ی مظاهر (علم، زیبایی، ثروت و ...) همه فانی می‌شوند. لذا عشقی که برای خدا و در راستای عشق به خداوند است، عشقی خدایی می‌شود و مابقی همه شبیه عشق است نه خود عشق.

در این سروده‌ی زیبا و گویای فیلسوف عارف، ملاصدرا^(ه) تأمل و تعمق نمایم:

آنان که ره عشق گزیدند همه

در کوی حقیقت آرمیدند همه

در معرفت دو گون، حرف از عشق است

هر چند سپاه او شهیدند همه

سوال ۲۴: همین که نام سایت را شبیه گذاشتید، معلوم است حرف طرف مقابل را نشنیده رد می‌کنید، پیش داوری می‌کنید، بودجه بیت المال را هزینه ترویج عقاید منسوخ می‌کنید. شما با انسان‌های اهل رنسانس طرف هستید و ... (۴ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیا فقط از نام سایت و کلمه‌ی «شبهه» به این نتایج رسیده‌اید و یا چون سایتی نیز به شبهات مطروح در بسیاری از سایت‌ها پاسخ می‌دهد موجب این همه غیظ شده است؟! اگر اهل بحث، گفتگو، استدلال و به اصطلاح اهل رنسانس هستید و نظری دارید، چرا نشانی ایمیلی برای دریافت پاسخ درج نمودید؟ آیا این یک طرفه تهمت زدن و تکبر و تهجر نیست؟ در عین حال آنچه مرقوم نمودید را می‌توان یک سؤال یا شبهه فرض نمود و به تحلیل و بحث پیرامون آن پرداخت.

این همه بغض و عصبیت لزومی نداشت. «شبهه»، شبهه است و اسم دیگری ندارد. پس اگر موضوع کار پایگاهی طرح شبهات و سؤالات بود، هیچ معنی ندارد که همین نام را بگذارند. قبلاً نیز مکرر بیان شده بود که «سؤال و شبهه» نه تنها بد نیست، بلکه مقدمه‌ی علم و فهم است. عقل و ذهن سالم و فعال همیشه با سؤال و شبهه مواجه می‌گردد و حتی شک نیز مقدمه‌ی یقین است. و بدیهی است که پاسخ بدون توجه و مطالعه‌ی آن ممکن نیست.

اما پاسخگویی نیز همیشه به معنای «رد کردن» نیست و رد کردن نیز همیشه بد نیست، مگر این که طرفین بخواهند با تعصب جدال کنند. همه‌ی این مسائل نیز ربطی به انسان عصر رنسانس با عرب ۱۴۰۰ سال پیش ندارد. شما می‌توانید در بیانات یا نظریات افلاطون و ارسطو نیز تحقیق کنید و با سؤالات و شبهات مواجه شوید و به دنبال پاسخ بگردید و قبول یا رد کنید. آیا به این کار پیش‌داوری می‌گویند؟ فرض نمایید که برای شخصی سؤال یا شبهه‌ای در فلسفه، حقوق، فیزیک، شیمی یا علوم قرآنی پیش آمده که شخص دیگری پاسخ آن را می‌داند. آیا می‌توان مدعی شد که آن که می‌داند پیش‌داوری نموده است؟

الف - آیا اگر یک شبهه‌ای طرح شد، ابعادش تجزیه و تحلیل شد، پاسخش ایفاد شد و ذهن نیز در تأمل و تفکر و قبول یا رد آن پاسخ آزاد بود، نامش پیش‌داوری است؟ چرا باید طرح سؤال و شبهه (که اصل آن لازم است) و حتی شایعه و شبهه‌پراکنی و تبلیغات سوء برای ایجاد انحراف در اذهان عمومی، مدرنیته القا شود، اما اگر کسی پاسخ داد، به غیض آمده و به بدترین شکل متهم و منکوب کنند؟!

اما اگر کسی گمان می‌نماید که چون در این عصر به دنیا آمده حتماً انسان اهل رنسانس و به اصطلاح روشن‌فکر است، باید از خود بپرسد: چه کسی گفته که چون قرآن کریم در ۱۴۰۰ سال پیش نازل شده، اسلام قدیمی و منسوخ است، اما کفر و شرک قدیمی‌تر نیست؟ چه کسی گفته که اگر اسلام آموزش و تعلیم داد که جهان خالق و ربی علیم و حکیم دارد، این حرف قدیمی است، اما اگر کسی مدعی شد که جهان تصادفی و بی سر و ته است و هیچ دلیلی هم نداشت، این حرف جدید بوده و فقط به خاطر تجدش قابل قبول است و پذیرش آن نیز اجباری است؟! چرا یک عده وقتی شبهه‌ای را (البته به منظور ایجاد انحراف و ضدتبلیغ) در سایت‌ها و وبلاگ‌ها طرح می‌نمایند، بدان افتخار و غرور می‌کنند، اما وقتی پاسخ (برای اهل تحقیق) ایفاد می‌گردد، حرص می‌خورند و بر بغضشان تشدید می‌گردد؟!

حالا اگر عده‌ای به اصطلاح اهل رنسانس شده و به «دهریون» قدیم «مادیون» گفتند و یا احساس روشن‌فکری کرده و با تلفظ غربی‌اش «ماتریالیست» گفتند، دلیل نمی‌شود که حتماً بیانشان جدید و استدلالشان نو و غیر قابل تشکیک یا حتی رد باشد. الحمدلله که امروزه طول مدت یک نظریه به کمتر از ۵ سال رسیده و سریعاً توسط سایر دانشمندان یا اهل نظر خودشان رد می‌گردد.

باید دقت شود که بدیهیات عقلی و علمی همیشه ثابت است و صنعت نیست که بگویم قدیمی است و مواد غذایی نیست که کسی مدعی شود تاریخش گذشته است. قدمت «هر پدیده‌ای علتی دارد و یا دو ضرب در دو مساوی با چهار» به قدمت تاریخ خلقت است و کسی نمی‌تواند مدعی شود که چون قدیمی است، پس حتماً منسوخ است.

قدمت تاریخی پوشاندن حق و حقیقت (کفر)، عبادت نفس و طاغوت‌های درونی و برونی (شرک)، دورویی برای ایجاد انحراف (نفاق)، نافرمانی از اوامر الهی (معصیت) و ... به زمان خلقت ابلیس لعین و سپس

حضرت آدم^(ه) برمی‌گردد. حالا اگر کسی می‌خواهد هر چه قدیمی است را رد کرده و کنار بگذارد، چرا ابلیس و عقاید و روش‌های ابلیسی را کنار نمی‌گذارد؟ چرا کفر و شرک را جدید و مدرن فرض کرده و توحید و اخلاص را کنار می‌گذارد؟! عقاید اسلامی را منسوخ، اما عقاید جاهلیت قدیم را پابرجا قلمداد می‌کند؟! آیا این نوع تفکر، همان حقه‌ی قدیمی «اغوا» توسط ابلیس و زینت دادن به انحراف نیست؟ پس چرا عصر رنسانسی‌ها آن را منسوخ اعلام نکرده و کنار نمی‌گذارند؟

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (الحجر، ۳۹)

ترجمه: گفت پروردگارا به سبب آن که مرا گمراه ساختی من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت.

نکته: خدا کسی را اغوا نمی‌کند، اما از آنجا که مجرم همیشه سعی دارد گناه را به گردن دیگری بیندازد، ابلیس نیز گناه نافرمانی، تکبر و انحراف خود را به خدا نسبت داد.

«قَالَ قَبِيلَتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (الحجر، ۸۲)

ترجمه: [شیطان] گفت: قسم به عزت خودت که همگی را اغوا می‌کنم، الا بندگان مخلصت را (چون می‌داند نمی‌تواند آنها را اغوا کند).

حال آیا می‌توان مدعی شد که هر کس فریب خورد، اغوا شد، و بندگی هزاران هزار رب کاذب، از هوای نفس خودش گرفته تا سایر طواغیت درونی و بیرونی را نمود، حتماً جدیدی، مدرن، عصر رنسانسی و روشن‌فکر است، اما هر کس که خود و حقایق عالم هستی را شناخت و از هر شرکی دوری نمود و اخلاص داشت، عقایدش قدیمی و منسوخ است؟! شیطان‌پرستی که خیلی قدیمی است و ریشه‌اش به شخص ابلیس می‌رسد که خود و هوای نفسش را بندگی کرد و به لحاظ عقلی نیز رد و منسوخ است.

ب - البته ما (و همگان) نیز با این که درآمد کشور صرف عقاید منسوخ عرب، عجم، شرق و غرب سنتی یا مدرن شود مخالف هستیم و تهررها و تعصبات جاهلی و خرافات دینی یا ملی، قبل از رنسانسی یا مدرن و نیز ترویج و تبلیغ انحراف و انحطاط را بد و مذموم می‌دانیم. اما آیا نمی‌دانید و مکرر بیان نگردیده است که این پایگاه شخصی است و کاملاً با بودجه‌ی شخصی اداره می‌شود و هیچ ربطی و وابستگی کم یا زیادی به هیچ سازمانی ندارد؟ چرا باید به دروغ القا شود که هر کس سایت و یا وبلاگی علیه اسلام ایجاد کرد، حتماً بسیار اهل دموکراسی بوده، اما هر سایتی که به نشر معارف اسلامی و پاسخگویی به سؤالات و شبهات نمود، حتماً از بودجه‌ی بیت المال استفاده می‌کند؟! آیا این اتهام از نوعی بغض و نیز پیش داوری نیست؟ (هر چند که وظیفه‌ی حکومت و دولت اسلامی، هزینه و حمایت از هر گونه فعالیت فرهنگی و تبلیغاتی است، هر چند که در این امر بسیار کوتاهی می‌شود).

مضاف بر این که چه کسی گفته: هزینه‌ی درآمد شخصی یا کشور، برای تبلیغ و ترویج مستقیم و غیرمستقیم افکار و عقاید منحط، بسیار قدیمی و پوسیده‌ی کفر و شرک غربی یا شرقی (مثل سرمایه‌های اختصاصی به تولید فیلم‌ها و سریال‌های منحط، یا ترجمه و نشر رومان‌های غربی در کتب و مجلات با یارانه‌ی [سوپسید] کاغذ و ...)، مدرنیته، روشن‌فکری و لازمه‌ی دموکراسی است، اما هر استدلالی در تکذیب آنها، قدیمی و منسوخ است و هر هزینه‌ای در این راستا مذموم است؟ آیا این القا و اغوا، از سوپی ناشی از تکبر و از سوی دیگر ظلم به بشریت و در مجموع خودباختگی و ذلت نیست؟!

خوب است که عصر رنسانسی‌ها، اگر فقط شعار نمی‌دهند و اهل تحقیق هستند، از خود بپرسند: کدام نظریه‌ی ماتریالیستی جدیدی، قدیمی نیست؟ بعد رنسانسی‌ها و امثال هگل، مارکس، داروین، فروید، ژان پل سارت، ژان ژاک روسو، نیومن، رورتی، باومن و ...، به رغم واژگان یا ادبیات جدید، چه نظریه‌ی جدیدی را ارائه کرده‌اند که قدیمی‌ترها طرح نکرده باشند و کدام نظریه‌ی آنها که منافاتی با علوم اسلامی و قرآنی داشته باشد، به لحاظ عقلی و علمی به اثبات رسیده است؟!

تذکر: در عین حال مجدد بیان می‌گردد که سؤال، شبهه و حتی شک، نه تنها بد نیست، بلکه اگر بدون غل و غش، پیش‌داوری، حب و بغض نفسانی و اهداف پلید (ایجاد انحراف) باشد، خیلی خوب و مقدمه‌ی شناختی صحیح است و گسترش امکان طرح سؤال و شبهه، بحث و گفتگو، تبادل اندیشه، ارائه‌ی پاسخ و... بسیار خوب، مفید و ضروری است. و این پایگاه از همه‌ی کاربران گرامی که سؤال یا شبهه‌ی خود و یا آنچه در پیرامون خود مواجه شده‌اند را ارسال و طرح می‌نمایند، تشکر می‌نماید.

سوال ۲۵: بسیار (در سرتاسر جهان) شایع کرده‌اند که ۲۰۲۰ پایان دنیاست! این پیش‌گویی چقدر می‌تواند صحت داشته باشد؟ (۶ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به نظر خودتان تا چه حد می‌تواند صحت داشته باشد و یا حتی کمی و تا حدودی به صحت نزدیک باشد؟ چه دلیل عقلی، یا بینه، یا نشانه‌ای ارائه داده و آن را دال بر مدعا برشمرده‌اند؟ تا پیش از این شایعه‌ی جدید، می‌گفتند که سال ۲۰۱۲ پایان دنیاست، اما این سال نیز تا چند ماه دیگر به اتمام می‌رسد و پایان دنیا نزدیک هم نشده است، چه رسد به این که اتفاق افتد! حالا می‌گویند: سال ۲۰۲۰ و لابد آن موقع نیز خواهند گفت: سال ۲۰۲۴ و ... مردم باید دقت کنند که اصلاً چه کسی این حرف را گفته است و منبع این ادعا کجاست؟ آیا گوینده ادعای ربوبیت دارد و یا آن که مدعی است که از جانب رب به او وحی رسیده است؟ و یا دلیل عقلی و علمی در اختیار دارد؟! یا آن که مقاصد دیکته شده‌ی دیگری را در عرصه‌ی جنگ تبلیغاتی و روانی تعقیب می‌نماید؟! چرا باید گمان نمود که حتی اگر یک دیوانه یا مست امریکایی چیزی گفت، لابد خبری هست؟ آنان که عقلایشان نیز باطل می‌گویند.

پایان دنیا به امر خداوند متعال می‌رسد، نه بر اساس پیشگویی افراد و فقط او علم دارد که در چه زمانی این حادثه رخ خواهد داد. و در این خصوص نیز نه به کسی اطلاعاتی داده است و نه با کسی مشورت نموده است که او اخبار را به بیرون درز دهد.

اما خداوند متعال برای پایان دنیا، نشانه‌هایی بیان نموده است که تحقق آنها حتمی است. چرا که وعده‌ی الهی است و وعده‌ی او تخلف‌ناپذیر است.

از جمله وعده‌های او در کلام وحی عبارتند از:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ * إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ»
(الأنبياء، ۱۰۵ و ۱۰۶)

ترجمه: و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته‌ی ما به ارث خواهند برد * به راستی در این [امر] برای مردم عبادت‌پیشه ابلاغی [حقیقی] است.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (النور، ۵۵)

ترجمه: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بيمشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند.

نتیجه:

پس، تا این وعده‌های الهی در زمین محقق نگردد، قیامتی نخواهد بود. تحقق این وعده‌ها نیز با ظهور و قیام حضرت بقیة الله، امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آغاز می‌گردد.

البته بدیهی است که به محض ظهور و قیام، همه چیز اصلاح نمی‌شود. بلکه یقیناً کفار و مستکبرین عالم (فراماسون‌های شیطان‌پرست و صهیونیست‌ها و ...) علیه ایشان تا آخرین امکان مقابله و جنگ خواهند نمود و چه بسا این جنگ‌ها تا استقرار حکومت واحد الهی در جهان، سالیان مدیدی به طول انجامد.

پس از آن، دوران حکومت ایشان می‌رسد که خدا می‌داند چند سال به طول می‌انجامد؟ در دعاها می‌خوانیم: «و تمتعه فیها طویلاً» یعنی بهره‌مندی مردم را در دوره ایشان طولانی نما. پس از ایشان دوران رجعت و حکومت برخی دیگر از معصومین^(ع) می‌رسد که طول مدت آنها نیز معلوم نیست. و سرانجام صور اول اسرافیل دمیده شده و پایان دنیا سر می‌رسد. پس تمام این پیش‌گویی‌ها دروغ و عوام‌فریبی است.

سوال ۳۶: چرا شیعه با صحابه دشمنی دیرینه دارد؟ (۸ شهریور ۱۳۹۱)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

شیعه با صحابه هیچ دشمنی‌ای ندارد، چه رسد به این که دیرینه هم باشد.

همیشه قبل از خواندن، شنیدن و دریافت پاسخ، به مهندسی سؤالی که در ذهن خودتان پدید آمده و یا دیگران ایجاد کرده‌اند توجه نمایید. چرا که اولاً اغلب، پاسخ در همان سؤال نهفته است و ثانیاً گاه در مهندسی سؤال یا شبهه، به هیچ وجه پاسخ مد نظر نیست، بلکه فقط القای یک معنا هدف است.

در همین سؤال مطرح شده است که «چرا شیعه با صحابه دشمنی دیرینه دارد؟»، خوب حالا چرا این سؤال برعکس مطرح نشده است؟ مثلاً پرسند چرا برخی از اهل سنت با اهل بیت^(ع) دشمنی دیرینه دارند؟ چون می‌خواهند معنای دشمنی شیعه با صحابه را القا کنند و اصلاً با پاسخ هم کاری ندارند.

پس از توجه به نکته‌ی حایز اهمیت فوق، اینک به پاسخ سؤال می‌پردازیم:

الف - مهندسی سؤال فوق دو اطلاعات و نگاه غلط را القا می‌نماید. اول آن که دشمنان اهل بیت^(ع) صحابه‌ی رسول اکرم^(ص) بوده‌اند و دوم آن که شیعه با آنها مخالف یا ضد است؟!

ب - تفاوت و اختلاف اصلی تشیع با تسنن، تعریف «صحابه» می‌باشد. اهل سنت برای موجه جلوه دادن و تطهیر مفاصد و مظالم برخی از چهره‌ها، می‌گویند: هر کس که زمان پیامبر اکرم^(ص) را درک نموده و با ایشان مصاحبت (گفتگو) نموده باشد، صحابه شمرده می‌شود. اما تشیع معتقد است که این تعریف صحیح نیست، چرا که دشمنانی چون ابوسفیان، معاویه، ابوجهل، ابولهب، هند جگرخوار و ... نیز زمان ایشان را درک نموده و بسیاری از آنان مصاحبت هم داشته‌اند. لذا در تعریف آنان ابوسفیان و معاویه نیز از صحابه شمرده می‌شوند و عجیب آن که معاویه را از نفری برمی‌شمرند که به آنها بشارت بهشت داده شده است!

اما در تعریف اهل تشیع، فقط کسانی که به آن حضرت ایمان داشتند و پیروی ایشان را می‌نمودند و معروف به همراهی با ایشان بودند، «صحابه» قلمداد می‌گردند [چنانچه در میان خودمان نیز هر رهگذری که صحبتی هم کرده باشد، دوست و صحابه قلمداد نمی‌گردد]. لذا شیعه نه تنها با صحابه واقعی ضد نیست، بلکه به رغم گذشت چند قرن، بسیار با آنان مراقت و صمیمیت دارد. شیعه کجا با عباس (عموی ایشان)، عمار، یاسر، سلمان، ابوزر، مقداد ... و یا ده‌ها صحابه‌ی واقعی دیگر دشمنی یا ضدیت داشته است؟! و اگر با برخی از کسانی که در آن زمان می‌زیستند، مخالفت یا حتی ضدیت دارد، به خاطر مخالفت و ضدیت خود آنها با پیامبر اکرم^(ص) و فرامین ایشان است. چرا که محور صحابه بودن یا نبودن خود ایشان است، نه عبور از یک گذر تاریخی به هر شکلی.

ج - در حقیقت چه کسانی با پیامبر اکرم^(ص) و صحابه واقعی ایشان ضدیت داشته و یا دارند؟

*- آیا کسانی که در زمان حیات پیامبر اکرم^(ص) و در بستر احتضار، فرمان او را سرپیچی می‌کنند و مأموریت محوله از جانب ایشان را رها کرده و باز می‌گردند، صحابه هستند؟

*- آیا کسانی که در زمان حیات ایشان و در بستر احتضار، فرمان او را نقض کرده و می‌گویند: هذیان می‌گوید! صحابه هستند؟!

*- آیا کسانی که بیعت خود با ایشان در روز و میعادگاه غدیر را می‌شکنند، صحابه هستند؟!

*- آیا کسانی که به رغم لبیک و بیعت با ایشان، حکومت الهی را غصب نموده و علی^(ع) را خانه‌نشین می‌کنند، صحابه هستند؟!

*- آیا کسانی که به رغم سفارشات مکرر و مؤکد ایشان، دخترش فاطمه^(ع) را می آزارند که بنا به فرمایش آن حضرت که در کتب اهل سنت نیز به تواتر ثبت شده است، آزار ایشان به مثابه آزار رسول اکرم^(ص) و آزار خدا می باشد، صحابه هستند؟!

*- مگر اهل سنت مخالفین با حکومت های خلفای اول تا سوم را به حکم مخالفت با ولی امر مسلمین، یاغی، باغی و خروج یافته از دین برنمی شمردند، پس چرا مخالفان و یا حتی خروج کنندگان بر خلیفه ی چهارم (علیه السلام) در جنگ های چون نهروان، صفین و جمل را صحابه می شمردند؟ و حال آن که بر اساس احکام مسجل و قطعی اهل سنت، آنها همه کافر، مرتد و یاغی هستند و قتلشان واجب است؟ چون بر خلیفه ی وقت مسلمین خروج کرده اند.

نتیجه:

در عین حال امروز شیعه معتقد است، آنچه در تاریخ گذشت، گذشته است. البته در حال و هوای بحث علمی و شناخت حقایق و واقعیات تاریخی، طرح و بررسی آنها نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه لازم و ضروری نیز هست، اما نباید به شکل جنگ تبلیغاتی بین طرفین طرح شده و موجب اختلاف و دشمنی گردد، چرا که امروز جهان اسلام دشمن واحد دارد.

ما و اهل سنت باید در نظر داشته باشیم که برای شیعیان، حضرت علی^(ع) امامی است که باید در همان ابتدا به خلافت می رسید و اطاعت از او چه در خانه و چه در مصدر خلافت واجب است. اهل سنت نیز اطلاعات از خلفا را واجب می دانند و چون قائل به بقا بر آخرین خلیفه هستند و پس از حضرت علی^(ع) نیز خلیفه ای نیامد، پس باید با معرفت، عشق و ایمان کامل چهارمین خلیفه را خوب شناخته و از او تبعیت کنند، نه این که فقط به دنبال خلیفه ی دوم رفته و اجازه دهند تا دشمنان اختلافات و شکاف بین اهل تشیع و تسنن را عمیقتر کنند. پس شناخت و تبعیت از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب^(علیه السلام)، چه برای اهل تشیع و چه برای اهل سنت، خود بهترین عامل وحدت و رشد است.

سوال ۲۷: آیا انتخاب پیامبران و ائمه از میان اعراب تبعیض نیست؟ (۸ شهریور ۱۳۹۱)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

نوع بشر گاهی دچار «خودمحوری» و کبر می‌گردد و همه چیز را با ملاک‌های خود می‌سنجد و حال ممکن است که آن ملاک‌ها اصلاً صحیح و روا نباشد. گاهی نیز دچار تعصبات «حب و بغض»های افراطی شخصی یا قومی می‌گردد و آنها را ملاک حقانیت و حتی عدالت برمی‌شمرد و هر چه با آنها مطابقت نداشت را خلاف عقلانیت و عدالت برمی‌شمرد!

الف - دقت شود که وقتی از «پیامبر^(ص) و امامان^(ع)» سخن می‌گوییم، سخن از فرستادگان، راهنمایان و حجج الهی به میان آورده‌ایم. و این معنا گواه بر این است که ابتدا به خود «الله جل جلاله» به عنوان مبدأ و معاد (انا لله و انا الیه راجعون)، خالق و رب علیم و حکیم ایمان آورده‌ایم و اکنون در خصوص فرستادگانش بحث می‌کنیم. حال آیا در علم و حکمت خدا تشکیک کرده‌ایم و گمان بر این است که ممکن است او تبعیض [به معنای بی‌عدالتی] انجام دهد؟! آیا بندگان از عدالت چیزی فهمیده‌اند که او نمی‌دانست؟! آیا اساساً چنین خدایی، خدا است؟ یا چنین شناختی از خداوند متعال صحیح است؟ پس اگر درست دقت کنیم، پاسخ در خود سؤال نهفته است. تبعیض به معنای تفاوت همیشه و در همه جا وجود دارد، اما به معنای بی‌عدالتی به خدا راه ندارد. او سبحان (منزه) از این کاستی‌ها است که کاستی و نقص از صفات مخلوق ناقص می‌باشد.

ب - گاهی بشر به خرده علم خود خوشحال و فرحناک شده و به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه گمان می‌کند مصالح خلق، رشد و کمال آنان را بهتر از خدا تشخیص می‌دهد. لذا مکرر می‌گوید: «به نظر من!» و حال آن که می‌داند خداوند متعال، علیم و حکیم این عالم را بر اساس علم، حکمت، مشیت و اراده‌ی خود آفریده و از کسی هم نظرخواهی نکرده است، چرا که نیازی به این امر ندارد. او غنی است، نه محتاج به دیگران.

بشر گاهی به خاطر همین خرده علمش در امر خدا نظر می‌دهد و می‌گوید: به نظر من، این حکم قدیمی است، به نظر من اگر چنین بود یا نبود بهتر بود، به نظر من نباید انبیا در فلان جا و یا فلان زمان می‌آمدند ...، و خداوند متعال خود در پاسخ می‌فرماید: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ - خداوند داناتر است به این که رسالتش را کجا قرار دهد. (الأنعام، ۱۲۴)».

ج - البته که تبعیض به معنای تفاوت بعضی نسبت به بعضی دیگر، در همه‌ی اجزای خلقت وجود دارد و باید هم داشته باشد. چرا که خلقت عین هم، به مثابه‌ی عدم خلقت گونه‌هاست. اما وقتی سخن از تبعیض به معنای بی‌عدالتی به میان می‌آوریم، باید دقت کنیم که اولاً از کدام فاعل سخن می‌گوییم، خدا یا بندگان؟ ثانیاً بی‌عدالتی نزد کی و داور کیست؟ و ثالثاً ملاک فضیلت یا عدالت چیست؟

بدیهی است چنانچه بیان شد، از خداوند متعال هیچ گونه نقص، شر و ظلمی صادر نمی‌گردد و او از این صفات منزه است. مضاف بر این که مگر او ملیت و مرزهای جغرافیایی که خودمان به دور خودمان کشیده‌ایم و مکرر تغییر یافته و می‌یابد را ملاک فضیلت برشمرده است؟ آیا برای خدا مرزی به عنوان ایران، عراق و امریکا وجود دارد، یا اشخاص به خاطر ملیتشان دارای فضیلتی هستند؟! یا اساساً ملیت فضیلتی دارد. زمین و آسمان ملک اوست و او خالق همه‌ی مخلوقات و رب العالمین است. لذا فرمود: اگر تفاوتی در جنسیت، رنگ و زبان قرار دادم، به خاطر ضروریات رشد شماسست. و تنها چیزی که نزد خدا فضیلت و برتری محسوب می‌گردد، تقوای شماسست.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماسست بی‌تردید خداوند دانای آگاه است.

نتیجه:

پس در این که خداوند رسالتش را کجا قرار دهد، حق اظهارنظری نیست، چرا که فرستاده، فرستاده‌ی اوست (نه ما یا دیگران) و او می‌داند که چه کسی را در چه زمانی و برای چه عصر و نسلی مأموریت دهد و در ضمن هیچ تبعیضی [به معنای بی‌عدالتی] رخ نداده است، چرا که ملتشان ملاک هدایت نیست، بلکه شناخت، فهم، درک و تبعیتشان ملاک فضیلت است. چنانچه در میان سایرین نیز فرقی نمی‌کند که شخص در مکه یا مدینه یا منوره به دنیا آمده باشد و یا تهران، واشنگتن، لندن، پاریس، پکن یا مسکو. بلکه تفاوت در تقوای آنهاست. هیچ عربی چون هم‌شهری پیامبر اکرم (ص) یا اهل بیت (ع) بوده، بر پیروان او در سایر نقاط روی زمین برتری ندارد. برتری با کسی است که ایمان و تقوایش بیشتر است.

در ضمن دقت داشته باشید که این ملاک‌های «ملیتی» را فقط برای ما طرح می‌کنند، وگرنه مگر حضرات موسی یا عیسی علیهماالسلام اروپایی یا امریکایی بودند که آنها همه گرویدگان به یهودیت یا مسیحیت هستند؟! آن دو بزرگوار که هر دو اهل فلسطین بودند.

چطور در عرصه‌ی سیاست که می‌خواهند سلطه‌ی خود را بر جهان مستولی کنند، سخن از جهانی شدن، برداشتن مرزها و به اصطلاح «گلوبالیسم» می‌زنند و حتی برای فرهنگ‌ها نیز ارزشی قائل نیستند و در جهت یکسان‌سازی فرهنگ‌ها [البته همسو با منافع خودشان] می‌کوشند، اما نوبت به اسلام و اسلامگرایی که می‌رسد، از عرب و عجم، پیامبر عربی، پیامبر ایرانی و ... سخن به میان می‌آورند؟! پس باید بصیر باشیم.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۸: در کجای کتاب اقدس یا عقاید بهائیت ازدواج با محارم (مثل دختر، خواهر، عمه و ...) آزاد قلمداد شده است؟ (۱۴ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان طور که می‌دانید، بهائیت مانند سایر ادیان، یک دین یا حتی مکتب نیست که پرسیده شود در کجای کتاب اقدس فلان حکم یا قانون آمده است؟ چنانچه همگان نیز به کتاب اقدس دسترسی ندارند. بلکه بهائیت یک سازمانی است که توسط فراماسون انگلیس برای اسلام‌زدایی و نیز ترویج فرهنگ و رفتار «شیطان‌پرستی ماسونی» تأسیس گردیده است.

از این رو کتاب اقدس و سایر نوشته‌های سران اولیه، فاقد احکام در بسیاری از زمینه‌ها و شئون متفاوت روابط شخصی یا اجتماعی می‌باشد و صدور احکام به «بیت العدل» که در اسرائیل قرار دارد موکول شده است. چنانچه در رساله‌ی سؤال و جواب، سؤال شماره‌ی ۵۰ ذکر شده که از میرزا حسینعلی در خصوص احکام ازدواج با محارم سؤال کردند و او در پاسخ گفته: «این امور به امنای بیت العدل راجع است». یعنی بهائیت دین یا مکتب نیست که احکام مشخص داشته باشد [و اساساً وقتی برای تدوین یک سری احکام نداشت]، بلکه یک تشکیلات یا سازمان است. امنای دارد، سؤال‌ها را برای آنان بفرستید و آنان بنا بر مقتضیات و اهداف جواب می‌دهند.

در مورد ازدواج در کتاب اقدس فقط در یک جمله‌ی بسیار کوتاه ذکر شده «قد حرمت علیکم ازواج آبائکم» - یعنی بر شما حرام شد ازدواج با همسران پدرانتان [مثل مادر یا زن پدر]. و حلال و حرام دیگری قید نشده است. همین انحصار حرمت ازدواج به زن پدر و نیز عدم نفی توسط دیگر جانشینان مثل (عباس افندی و ...) از یک سو و رفتارهای ماسونی در میان برخی از بهائیان از سوی دیگر، سبب گردید تا این فرضیه قوت بگیرد که بنابراین ازدواج با سایر محارم اعم از خواهر، خواهرزاده، برادر، برادرزاده و ... هیچ معنی ندارد.

پس از گذشت چند دهه، جوهای مثبت و منفی در این خصوص سبب گردید تا مسئله به صورت جدی از «بیت العدل» سؤال شود. اما نکته‌ی قابل توجه آن که بیت العدل، اعلام نمود: مصلحت نیست که حکم معین و مشخصی در این خصوص صادر گردد و تصمیم را به خود افراد واگذار کرد(!؟)

در پیام ۱۵ ژانویه‌ی ۱۹۸۱ بیت العدل که پاسخ رسمی منشی به این سؤال می‌باشد، آمده است: «از ما راجع به محدودیت‌های حاکم بر ازدواج با اقارب، سوای موردی که ازدواج با زن پدر را ممنوع می‌سازد، سوال کرده‌اید. بیت العدل همچین خواسته‌اند به اطلاع شما برسانیم که آن معهد اعلی، هنوز موقعیت را برای صدور قوانین تکمیلی راجع به ازدواج با اقارب، مقتضی نمی‌داند. بنابراین در حال حاضر تصمیم‌گیری در این مورد به عهده‌ی خود نفوس مومنه محول شده است. (نقل از کتاب انوار هدایت، صفحه ۴۸۷، حکم ۱۳۸۹ در موضوع ازدواج بین فامیلی)»! [دقت شود وقتی بیان می‌شود که تصمیم‌گیری بر عهده‌ی خودتان است، یعنی حتی مکروه هم نیست، بلکه دست کم مباح است، هر کس دلش خواست می‌تواند چنین تصمیمی بگیرد].

خوب است از بهائیان سؤال شود که در کجای کتاب اقدس محارم معرفی شده و ازدواج با آنان منع گردیده و حرام شمرده شده است؟

در هر حال، چنانچه بیان گردید، بهائیت دین نیست، مکتب هم نیست که قواعد و قوانین مشخص و محکمی (اگرچه غلط) داشته باشد. بلکه یک تشکیلات و سازمان فراماسونی است که از سوی انگلیس و به مرکزیت اسرائیل اداره می‌شود. چنانچه عبدالبهاء (بنیانگذار این فرقه) پس از ادعاهایی چون شاگردی سید باب (به عنوان امام زمان و ...)، پیامبری و بعد خدایی و بالتبع نگرانی از اعدام به خاطر این ادعاها به شهر عکا در اسرائیل فراری داده شد و در آنجا مرد و بهائیان قبر او را قبله قرار دادند.

سوال ۲۹: آیا در اسلام و قرآن سخنی از «هنر» هست؟ اگر قرار باشد که شرعیات مثلاً در فیلم‌سازی رعایت شود که دیگر نوعی رشد و تجلی نمی‌یابد! مثلاً چگونه می‌توان فیلمی ساخت که آوندها ناراحت نشوند؟ (۱۵ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر به ساختمان سؤال مطروحه دقت کنید، کاملاً مشهود است که همیشه مهم‌ترین سؤال‌ها به همراه یک گزش و تندى لحن علیه اسلام بیان می‌گردد که فقط بار شعاری برای ضدتبلیغ دارد.

سؤال از هنر، تعریف و جایگاه آن در اسلام، قرآن، سایر ادیان، مکاتب قدیم یا معاصر مثل پست‌مدرنیسم و...، سؤال بسیار مهمی است و ارزش دارد که فلاسفه و کارشناسان بزرگ جهان سال‌ها در این باره به تحقیق و بحث و تبادل نظر پردازند، اما ناگاه سؤال از ناراحتی آوندها می‌شود، تا ذهن مخاطب قبل از خواندن هر پاسخی به صورت ناخودآگاه قضاوت غلط و جبهه‌گیری نماید؟! و حال آن که می‌دانیم در بررسی یک مقوله، خوشحالی یا ناراحتی شخصی آوندها یا هیچ قشر دیگری ملاک نیست، بلکه انطباق یا عدم انطباق با جهان‌بینی و شرع اسلام (بایدها و نبایدها) و عقل سلیم ملاک است و چون آوند را آگاه و مبلغ آن می‌دانند، سعی در ایجاد مقاومت ادراکی در مقابل بیان آنها می‌نمایند.

در هر حال به صراحت و جرأت می‌توان بیان داشت که در هیچ دین و مکتبی به اندازه‌ی اسلام عزیز به اهمیت هنر، هدفداری، جهت و حتی نمایش هنر توجه و تأکید نگردیده است.

الف - فیلم، سریال، انیمیشن، عکس، اسلاید، چاپ یا ... (تکنولوژی)، فقط ابزارهایی است که سبب سهولت و سرعت در کثرت تولید و توزیع می‌گردد و تکنولوژی به خودی خود نه حلال است و نه حرام. بلکه هدف و نحوه‌ی بهره‌وری از آن است که می‌تواند مورد بحث قرار گیرد.

ب - هنر که تجلی «احساس و ذوق»، «فعالیت مغز و روان» انسان و در نهایت «تعیین خارجی بخشیدن به آن» توسط ابزار است را خداوند متعال به انسان عطا نموده است و مخالفین آن را از جای دیگری نیاورده‌اند که مدعی ساختار، و چگونگی بهره‌وری‌اش شده و گمان نمایند که کشفی نموده‌اند و به چیزی دست یافته‌اند که خداوند سبحان از آن بی‌خبر بوده است. این خداوند علیم و حکیم است که هنر خلقت و صنعت آفرینش را به انسان معرفی می‌نماید تا عقل، شعور، علم و قدرت‌ش رشد یابد. و این خداوند غنی است که پس از تجلی هنر قلم آفرینش، تعاریف، مصادیق و راه‌کارهای هنر برتر را نیز در قالب کلام (وحی) بیان می‌دارد.

ج - اگر ریشه‌ی هنرهای نمایشی را «قصه‌نویسی» بدانیم، بهترین قصه‌ها را با ویژگی‌های منحصر به فردی چون: واقعی بودن، جامع بودن، حکمیانه بودن، درس و عبرت بودن، منطبق با نیازهای عقلی و فطری بودن، آموزنده بودن و ... همه را در قرآن کریم می‌یابیم.

اگر به شهوت (به عنوان قویترین کشش انسان در حیات دنیوی) و آثار بندگی یا کنترل آن بنگریم، یا به عشق که ممکن است با شهوت آغاز شود توجه کنیم، احسن‌القصص که قصه‌ی یوسف^(ع) و زلیخاست، نمونه‌ای بسیار غنی و جاذبی است.

اگر به افراط در شهوت و ناهنجاری در طرق ارضای آن از طریق زنا یا همجنس‌گرایی [که امروزه مقوله‌ی اصلی جهان غرب است] بنگریم، قصه‌ی قوم لوط را داریم.

اگر موضوع اقتصاد سالم یا ناسالم و میل نفسانی به ثروت در انسان را در نظر بگیریم، قصه‌ی فارون، نوع نگاه، روش زراندوزی و عاقبتش را داریم، اگر وارد مقوله‌ی سیاست به معنای سلطه و ابرقدرتی شویم، قصه‌ی فرعون را داریم، اگر وارد عرصه‌ی قدرت معماری و تکنولوژی گردیم، قصه‌های اقوام عاد و ثمود را داریم. اگر به ژانر جنگی علاقه داشته باشیم، بهترین قصص احزاب، با بررسی علل بروز جنگ‌ها و ... را داریم، و خلاصه در هر بابی قصه‌ای زیبا، حقیقی، حکیمانه، آموزنده با معرفی نقش مثبت و منفی را در قرآن می‌یابیم و می‌توانیم در نوع نگاه، قصه‌نویسی و فیلم‌سازی از دانشگاه بزرگ درس بگیریم و اقتباس کنیم.

د - اگر ریشه‌ی تجلی هر هنری را نوشتار و «قلم» بدانیم که گاهی به صورت نثری زیبا، گاه به صورت شعر و گاه به صورت تصویر ظهور می‌کند، بهترین تعاریف از حرف و سخن (کلام)، نثر، نوشتار و تصویر ذهنی [مثبت و منفی] در قرآن کریم بیان شده است. قرآن کریم هم سخن از حرف مفت (لهوالحدیث) دارد، هم سخن منحرف‌کننده (اعوجاج - سد سبیل) دارد، هم از سخن مکرآمیز، هم سخن شعاری، هم وعظ و نصیحت هدایت‌کننده، هم از انتقال علم و رشد و ... و اگر شعر را اوج هنر کلامی بدانیم، قرآن نه تنها سراسر موزون است، بلکه در باب شعر و شاعری سخنان بسیار ژرفی دارد.

ه - در نگاه اسلام (آموزه‌های خداوند علیم) نه تنها هنر، بلکه هیچ کاری نباید جنبه‌ی «لهو و لعب» یا بیهوده‌گرایی داشته باشد، چه رسد به این که اهداف سوئی را تعقیب کند و نتایج نامطلوبی را به دنبال آورد. هنر، زیبایی است، اما زیبایی هم باید مسئولیتی در رشد و ساختار شخصیت فردی و اجتماعی انسان داشته باشد.

به قول مرحوم علامه محمد تقی جعفری: «اگر هدف از به وجود آوردن یک اثر هنری، جریان دادن آن احساس والای سازنده از قطب (یا مرحله‌ی دوم - کار مغز و روان) و وارد کردن نتیجه‌ی آن احساس به قطب سوم (یا مرحله‌ی سوم - تجلی بیرونی) برداشتن گامی مثبت در تقلیل دردها و ناگواری‌های مردم و اصلاح و تنظیم و شکوفا ساختن زندگی آنان در «حیات معقول» (حیات طیبه، حیات قابل استناد به خدا؛ و محیای و مماتی لله رب العالمین) باشد، **نه تنها چنین هنری دینی و اسلامی است، بلکه از یک مطلوبیت والایی برخوردار است که در صورت جدی بودن مطلوبیت آن، یکی از واجبات محسوب می‌شود.** این است قانون کلی هنر از دیدگاه دین، البته برای تعیین مصادیق شایسته و ناشایسته‌ی هنر، مباحثی فراوان وجود دارد که در رساله‌ها و کتب مربوطه مطرح می‌گردد.»

و - نبوغ هنری انسان فقط در به نمایش کشیدن و تحریک امیال و هواهای نفسانی او چون شهوت جنسی، مکر و حيله و جنایت برای ثروت و قدرت نیست که اگر مذموم شمرده شود، ادعا گردد که «با رعایت چارچوب‌های شرعی نمی‌شود نبوغ هنری را رشد یا تجلی داد.» کسانی که چنین تصویری از هنر دارند، اساساً با مقوله‌ی «هنر»، جایگاه و تأثیرش هیچ‌آشنایی ندارند.

نام هر فحشا و منکر را «هنر» گذاشتن، نه دلیلی برای تغییر مفهوم، جایگاه و نقش هنر است و نه دلیلی برای تطهیر فحشا و منکر.

هنر از دیدگاه اسلام آنقدر با اهمیت و مؤثر است که امام خمینی^(ره) در اولین سخنرانی‌اش پس از بازگشت به ایران، در بهشت زهرا^(ع)، هم‌سطح با مسائل حساس سیاسی و انقلابی به آن اشاره نموده و می‌فرماید: «این آدم (محمدرضا پهلوی) به واسطه‌ی نوکری که داشته، مراکز فحشا درست کرده، تلویزیونش مرکز فحشاست، رادیویش بسیاری فحشاست، مراکزی که اجازه دادند برای این که باز باشد، مراکز فحشاست، اینها دست به دست هم دادند. در تهران مرکز مشروب‌فروشی بیشتر از کتاب‌فروشی است، مراکز فساد دیگر الی ماشاءالله است.»

برای چه، سینمای ما مرکز فحشاست؟! **ما با سینما مخالف نیستیم ما با مرکز فحشا مخالفیم.** ما با رادیو مخالف نیستیم ما با فحشا مخالفیم. ما با تلویزیون مخالف نیستیم، ما با آن چیزی که در خدمت اجانب برای عقب نگه داشتن جوانان ما و از دست دادن نیروی انسانی ماست، ما با او مخالف هستیم.

ما کی مخالفت کردیم با تجدد، با مراتب تجدد، مظاهر تجدد؟ مظاهر تجدد وقتی که از اروپا پایش را در شرق گذاشت خصوصاً در ایران، مرکز چیزی که باید از آن استفاده‌ی تمدن بکنند ما را به توحش کشانده‌است. **سینما یکی از مظاهر تمدن است که باید در خدمت این مردم، در خدمت تربیت این مردم باشد** و شما می‌دانید که جوان‌های ما را اینها به تباهی کشیده‌اند و همین‌طور سایر این جاها. ما با اینها در این جهات مخالف هستیم. اینها به همه‌ی معنا خیانت کرده‌اند به مملکت ما.»

مرتبط: (حتماً مطالعه فرمایید تا بیشتر مشهود گردد جهان غرب که به ما القا می‌کند هنر یعنی نمایش فحشا و فساد، خودش چه مقاصد اعتقادی و سیاسی کلانی را دنبال می‌نماید؟)

یادداشت: [هالیوود، سینمای اعتقادی - سیاسی / منجی سازی از زور تا ماتریکس](#)

سوال ۲۰: من فرویدیسیم نیستم و می‌دانم که در اسلام پاسخ محکمی برای این سؤال وجود دارد، اما نمی‌دانم که نقش اصلی دوران طفولیت که سراسر ضعف است در ساختار روح و روان انسانی که به ابدیت می‌پیوندد، چگونه با نظام عدل الهی سازگار می‌شود. (۱۶ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که برای هر سؤال و شبهه‌ای در اسلام پاسخ محکم و مستدلی وجود دارد، وگرنه دین ناقصی بود. اما کار خوبی می‌کنید که سؤال را برای یافتن پاسخ مطرح می‌نمایید.

اسلام که دین خداوند حکیم برای رشد انسان‌هاست، مسئله‌ی ساختار روح، روان و شخصیت انسان را بسیار حساستر، عمیقتر و مهمتر از نگاه‌هایی چون فرویدیسیم مطرح می‌نماید، لذا نه تنها چگونگی تشکیل و انعقاد نطفه و دوران جنینی را مؤثر شمرده، بلکه پیش از ازدواج و نسل را نیز مؤثر معرفی نموده است. به همین دلیل است که مسئله‌ی توجه به «نسل پاک» - «صلب پاک» - «نطفه‌ی پاک» - «لقمه‌ی پاک» ... و در نهایت تربیت سالم را مورد تأکید قرار داده و برای تحقق آن دستورات لازمی را صادر نموده است.

الف - اگر «علم» امروزه به دستاوردهایی رسیده است، اسلام که وحی خداوند خالق است، از همان ابتدا به آن توجه و تذکر داده است. لذا برای قبل از ازدواج، چگونگی عقد، آمادگی برای انعقاد نطفه، چگونگی همبستری، دوران جنینی، تولد و پس از آن دستورات جامعی دارد. اگر فرمود: همخوابی برای تولید مثل باید حتماً در غالب عقد ازدواج صورت پذیرد، لقمه حلال باشد، برای جنین قرآن خوانده شود، در جایی که نوزاد قرار داد (حتی اگر خواب باشد) همخوابی صورت نپذیرد، در دوره‌ی کودکی و تا شش سالگی «امیر» باشد، بعد باید تحت تربیت قرار گرفته و فرمان‌بردار باشد و سپس مشاور گردد (مسائلی که امروز به آن رسیده‌اند)، در ازدواج باید کفو خود را بیابد، با خیال دیگری با همسرش همخوابی ننماید، اسم خوب برای او انتخاب شود ... و هزاران دستور دیگر، همه به خاطر همین علت و معلول‌ها و نیز تأثیرها و تأثرها در ساختار شخصیت است.

ب - اما باید دقت نمود که این عوامل، تنها علل ساختاری نیستند و هیچ کدام نیز سبب مختل شدن عقل، ضایع شدن شعور، از بین رفتن فطرت، سلب اختیار و انتخاب نمی‌شوند، بلکه کار را سختتر و یا سهلتر می‌نمایند و زمینه‌ی رشد را هموارتر و یا ناهموارتر می‌سازند.

بشر هر گونه گذشته و سابقه‌ای که داشته باشد، از بدیهیات اولیه‌ی عقل و فطرت سالم برخوردار است که هر گاه به آنها توجه کند، حقایق را می‌یابد و دیگر انتخاب با خودش است. آیا کم بودند افرادی که از سلاله‌ی پاک به دنیا آمده و لقمه‌ی حلال خوردند، اما اسیر نفس خود شده و منحرف گردیدند؟ یا کم بوده و هستند افرادی که نسل در نسل جاهل، منحرف، فاسد و یا حتی مشرک و ظالم بودند، اما خودشان افراد صالح و فرهیخته‌ای گردیدند؟ آیا کم هستند مسلمان و حتی شیعه‌زادگان و اولاد افراد صالحی که امروزه کافر، مشرک و مفسد شده‌اند و نه تنها به سوی غرب‌زدگی، بلکه حتی شیطان‌پرستی رفته‌اند و کم هستند افرادی که در امریکا، اروپا و آفریقا به اسلام و تشیع گرویده‌اند؟ پس به خاطر گذشته، نه عقل سلب شده است و نه اختیار.

ج - بدیهی است که همه چیز در دستگاه عدل الهی، نه تنها عادلانه، بلکه با نظر فضل و کرم جای می‌گیرد. و البته دنیا دار اختیار است و به همین دلیل ظلم، ظالم و مظلوم نیز وجود دارد. چه ظالم عمداً چشم کسی را کور کند و او را از دیدن محروم نماید و چه والدین نادانسته خطایی کنند که موجب کور شدن چشم فرزندشان شوند، اینها همه لحاظ می‌شود و البته مظلوم مورد حمایت قرار می‌گیرد.

همگان از سن تشرف به بعد مخاطب وحی قرار می‌گیرند و می‌توانند ساختار خود را تغییر دهند، تهدیدها را به فرصت‌ها تبدیل نمایند، از ضعف‌ها برای قوت بیشتر فایده گیرند، مسیر خطا را تغییر دهند ... و البته خداوند متعال بر هیچ نفسی بیشتر از وسعت و توانش تکلیفی تعیین ننموده و بازخواستی نمی‌نماید. پس هر کس که به حد توان و امکان خود تلاش نماید، به فلاح می‌رسد. و اگر احیاناً راه هر گونه علم، آگاهی، معرفت، رشد و کمال بر بنده‌ای در حیات دنیوی بسته شد، هم رجعت هست و هم عالم برزخ و به کسی به اندازه‌ی ذره‌ای ظلم نمی‌شود.

«... لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» (الطلاق، ۷)

ترجمه: ... خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند خدا به زودی پس از دشواری آسانی فراهم می‌کند.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست ...

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» (النساء، ۴۰)

ترجمه: در حقیقت خدا هم وزن ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر [آن ذره کار] نیکی باشد دو چندانش می‌کند و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد.

www.x-shobhe.com